

# شریعت کی سوگماد



## فہرست

- فصل اول - اک - صدای مقدس سوگماد
- فصل دوم - درک سوگماد
- فصل سوم - دکترین اک - مارگ
- فصل چہارم - قلمرو سوگماد
- فصل پنجم - سلسلہ مراتب معنوی
- فصل ششم - استاد اک در قید حیات
- فصل ہفتم - برتری عشق
- فصل ہشتم - آخرین و مهم ترین دستاورد چلا
- فصل نهم - رویاہای سوگماد
- فصل دہم - هدف از نیروی کل
- فصل یازدہم - راہ کمال در اک
- فصل دوازدهم - گنجینہ های آسمانی اکنکار

## کتاب اول

### اک - صدای مقدس سوگماد

اک مجموعه کُل هوشیاری‌ها است. اک حضور مطلق، علم مطلق و قدرت مطلق سوگماد است، تمامیت سوگماد در اقلیم خودش و در کائنات. زندگی در وردان ازلی، یا کلمه ( آن ) خلاصه می‌شود. **وردان** جوهر حیات است. عظیم‌تر از کلمه‌ی کائنات وجود ندارد. اینگونه است که **سوگماد** تنها از مجرای صوت ازلی با ما سخن می‌گوید. او شیوه‌ی تماس دیگری ندارد مگر از طریق اک یا انرژی خلاقه. از درون این صدای الهی است که تمامی اصوات دیگر به ظهور می‌رسند. کسانی که در منزلگاه او به سر می‌برند تفاوت بین کلمه‌ی ازلی و جهانهای متجلی شده، بین نغمه‌ی آسمانی و بازتاب آن را تشخیص می‌دهند. آنان قادرند اختلاف بین اصوات « **دهونات میک** » و « **وارنات میک** » را دریابند. اک همه آفرین، صدای سوگماد است و همه‌ی اصوات دیگر از درون آن برمی‌خیزند. در عین حال تمامی نغمات الهی‌اش به منزله بازتاب نغمه‌ی اصلی در عرصه‌ی طبقات مادی غوطه‌ورند. صدای سوگماد. **دهونات میک** است، کلامی که قابل نوشتن نیست. هیچ نماد نگارشی برایش وجود ندارد. موسیقی سوگماد اینچنین است. **وارنات میک** صوتی است که در سخن و نوشتار می‌گنجد. نسخه‌هایی از شریعت کی‌سوگماد که در طبقات زیرین قرار دارد از قماش **وارنات میک** و در نتیجه قابل گفتن و نوشتن است. اما در عوالم فوقانی تنها موسیقی سپید بهشتی در کتاب آمده است. اک اقیانوس عشق است. دریایی بخشایش‌گر و آفریننده که به گوش پیروان سوگماد شنیده می‌شود. از میان این اقیانوس عشق حاصل‌جمع تمامی آموزش‌ها از سوگماد می‌تابد. آن کلام الهی است که همانا در برگرفته‌ی تمامی گفته‌ها و کرده‌های سوگماد و خاصیت هستی اوست.

صدای سوگماد همه‌ی کیفیات آن وجود شاهانه را در خود دارد که در اقیانوس عشق و رحمت مقیم است. روندی دائمی است که از منشأ خود در اقلیم آسمانی به سوی جهانهای زیرین جاری است. این اقیانوس عشق و رحمت خود را بصورت امواجی که از چشمه‌ای فوران می‌کنند و به ظهور می‌رساند. چون کیفیات سوگماد را در خود دارد، در طبقات زیرین که شامل جهان فیزیکی می‌شود، تنها می‌تواند بصورت آگاهی جلوه‌گر شود. به این ترتیب هنگامی که به طبقه‌ی **روح یا اتمالوک** می‌رسد، خود را در صورت **ست‌نام** در **ساج‌خند** متجلی می‌کند. این مقام الهی تماماً شخصیت می‌پذیرد و در قالب آن تمامی کیفیات سوگماد را برای نخستین بار در صورتی منفرد به تجلی می‌گذارد. **ست‌نام** آفریدگار یگانه، پروردگار، خدا و پدر تمامی پیروان ادیان حقیقی است. او سرچشمه‌ای است که از میانش موج سوگماد هدایت می‌شود و به همه عوالم زیرین راه می‌یابد. در سراسر عوالم مقام متعال، همه کسانی که در دامان سوگماد اقامت گزیده‌اند می‌توانند صدای او را بشنوند و ببینند. او تنها به گوش روح‌های بیدار شده‌ای شنیده می‌شود که وصل را از پیران اک دریافت کرده‌اند. هنگامی که آگاهی انسان در آدمی بیدار شد و توانست موج سوگماد را بشنود و ببیند، روشن ضمیر می‌شود. او صدای سوگماد را می‌شنود، و - آن - را می‌بیند و قدرت مطلق - آن - را حس می‌کند چون اک مقام الهی است که خود را در تمامی آنچه که قابل شنیدن و دیدن باشد به ظهور می‌رساند.

موج صدای سوگماد از مجرای **ست‌نام**، از اقیانوس عشق و رحمت صادر می‌شود و به سوی بیرون به راه می‌افتد تا به سرحدات جهانهای معنوی و کُل عوالم مخلوق می‌رسد. سپس به اقیانوس بازمی‌گردد. همان صورتی که امواج از افتادن سنگ در نهری را کد می‌آفرینند. سوار بر این موج، گویی تمامی قدرت و کُل حیات رو به بیرون و به سوی منتهی‌الیه سرحدات آفرینش جاری است و بازهم این‌چنین می‌نماید که همه‌ی حیات به سوی **ست‌نام** باز می‌گردد. بنابراین روح باید از موج برگشتی صدا یاری جوید. پیر اک وصل را برقرار می‌سازد و روح فردی را به این موج برگشتی پیوند می‌زند. در این هنگام است که روح یا آتما سفر بازگشت به سوی عوالم بهشتی را آغاز می‌کند و همه‌ی عالم فانی را پشت‌سر خود می‌یابد. این‌گونه سوگماد با کسانی که کلامش را مطیع‌اند سخن می‌گوید، چون - او - کُل حیات را در دست دارد. همه‌ی آنانی که به - آن - گوش فرا دهند و اطاعت کنند نور و کلمه خدا را در خواهند یافت.

سوگماد چندان درگیر نظام‌های کالبدی نیست. ارتباط - او - تنها با آگاهی برقرار است. وضعیتی از آگاهی که در طلب تمامیت هوشیاری است مد نظر اوست چون این طلب همان است که آتما ( روح ) را بر آن می‌دارد تا خویش را در جایگاه وحدت با - آن - تشخیص دهد. در کُل عرصه‌ی حیات، سوگماد حاضر مطلق، قادر مطلق، و عالم مطلق است و آرزو دارد که روح در این کیفیات با - او - سهیم شود. آنانی که اک زنده را می‌شنوند و می‌بینند، این کیفیات خداگونه را تجربه می‌کنند و اجازه دارند که - آن - را در راستای منافع کل هستی بکار گیرند. این‌چنین، جهان‌بینی متعال همانا صدای سوگماد است. آن که از پی پیکان زرین می‌پرد و از خندق سهمناک بهشت گذر می‌کند، آنجا که در اعماق دره‌های بلندش

غبار نیمه شفاف و شگفت‌انگیزی سو سو می‌کند و چشمک می‌زند، قدم به درون اقلیم سوگماد مقدس نهاده است. صدایی که او را می‌خواند همانی است که همه‌ی دیگر کسان را خبر می‌دهد که نخستین قدم را در طریق حق بردارد تا از میان روزنه‌ی باریک عبور و توفیق، مقدس‌ترین مقدسات را دریافت کند. فقط با قلب صاف می‌توان در نشئه‌ی حرم - او - سهیم شد و از عرصه‌ی حضورش آگاه شد. درون معبد، سوگماد را می‌یابی. در وضعیتی نارسیدنی مگر برای خالص‌ترین روح‌ها. توضیح و تشریح - آن - بیهوده است. آتما تنها در وضعیت آزادی مطلق می‌تواند سوگماد را تجربه کند. وفادارن - او - آزاد خواهند شد و خواهند توانست در جوارش اقامت گزینند. روزه، پرهیز از خوراکی‌ها، دعا، التماس، دفاع، ریاضت، و عشق به سوگماد، هیچ‌کدام نخواهند توانست آتما را به منزلگاه سری وجود برسانند.

سوگماد تنها به حیات روح علاقمند است و هرگز نگران شکل، مظهر و اشیاء نیست. آتما فناپذیر است، جراحت نمی‌بیند، رخنه‌پذیر نیست، نمی‌شکند، مظلوم نمی‌شود، غرق ناشدنی است و ربوده نمی‌گردد. صدا با هر آن‌کس که گوش فرا می‌دهد سخن می‌گوید. در نجوای باد، در غرش دریا، در آواز پرندگان و اصوات **بهائم** (چهارپایان)، در همه چیز - آن - به همه می‌گوید که هرگز ثروت، شهرت، شفا، و شادی برای کسانی که در طلب این کامرانی‌های دنیوی‌اند به ارمغان نخواهد آورد. تمامی آنان که گوش می‌سپارند و اطاعت می‌کنند هر آن سهمی را می‌برند که - او - مشیت کند، خواه ثروت باشد، خواه دولت، شفا، شادی، روشن ضمیری و یا قوه‌ی درک حکمت الهی.

سوگماد پیام‌رسان خود را در هیئت سرباز گسیل می‌کند نه کیوتر. او بسان عقابی است که در جستجوی غذا برای جوجگان خویش است. او به شبانی می‌ماند که گرگ را از گله دور نگه می‌دارد.

استادان اک شمشیرزنان سوگماد متعالند. هنگام سفرشان نیض کارما سرعت می‌گیرد. در مسیر پشت سرشان طوفانی برمی‌خیزد که ملتی را برعلیه ملت دیگر می‌شوراند و هم تبارها را به جدال با یکدیگر وامی‌دارد. عناصر غضب اک معابد را بزیر می‌آورند، و شهرها را برخاک می‌کند و روح‌ها را می‌درند. طوفان‌ها برپا می‌کنند. سیل‌ها می‌انگیزند. زمین‌ها را می‌لرزاند و جنگ و مصیبت می‌آورند. هر آتمایی می‌باید در نبرد با طوفان کارما و نیروی اقلیم زیرین شرکت کند تا روزی که پیروز شود - درهای اقلیم سوگماد به روی فاتحین باز است.

کور معنوی نور را نبیند و ناشنوای معنوی صدای سوگماد را نشنود. کسی که ادعای استادی کند و خود کور باشد، خرمن غضب درو می‌کند. آن‌کس که می‌گوید گوش‌سپار صداست اما ناشنوا است، به تیغ زبان دروغ‌پرداز خویش دریده می‌شود.

خداوردانی که پیام‌رسان صدای الهی‌اند نابینایان و ناشنوایان را می‌بینند و می‌شناسند. آنان دروغ‌گویان، بزندان و فریبکاران را می‌شناسند و می‌دانند که ایشان چهره‌ی سوگماد را نخواهند دید. آنکه چشم بینا دارد نور اک را در صورت ماهانتا می‌بیند. کسی که گوش شنوا دارد حکمت صدای مقدس اک را از درون عوالم سوگماد برخود می‌اندوزد.

آن‌کس که ملزم به دانستن، دیدن و شنیدن باشد، در کمال روح است. او تطهیر شده و برای ورود مجدد به اقلیم بهشتی آماده است. او ابزار خداوند است، می‌تواند با وی سخن گوید و رهبری‌اش را طلب کند. از این‌رو، هرکجا استاد می‌رود ویرانی در پیش است. چون او ابزار اک است. روند تطهیر اک، صدای سوگماد متعال - موجب توقف نیروهای طبیعت زیرین می‌شود. این توقف جنگ‌ها برپا می‌کند و در نتیجه همه آدمیان خواهند دید که زندگی در **کیهان پیندا** میدان نبرد معنویت با مادیت است.

اشرف کیهان پیندا (نماینده کالبد فیزیکی انسان، برابر و همخوان با نیلوفر هزار گلبرگ - ساهاسرادال کانوال - در کالبدفیزیکی انسان؛ واژه‌ی هندو به معنای کیهان فیزیکی) آدمی است که می‌گوید ناقل نطفه‌های کل نیرانجان است. کل و فرزندانش با اک و فرزندانش در جنگ و ستیزند. این جنگ همیشه میان دو قدرت برپاست و هر آن‌کس که آرزوی پیروزی اک را داشته باشد، همان را به تجلی می‌رساند. هر آن‌کس که زندگی اک را طالب است، باید نادرستی کل را بخاطر داشته باشد. روح باید در جوهره‌ی اک هستی جوید. صدایی که سخن می‌گوید باید همانی باشد که چلا را به سوی خانه‌ی حقیقی سوگماد در اقیانوس عشق و رحمت رهنمون کند.

پس روح باید بداند که حیات و عشق در صدای آگاهی پیندا یافت نمی‌شود. همین‌طور در صدای عالم نوری ( **اثریری** ) در کلمه کاران شریر ( **علی** ) و گردون ماناس ( **ذهن** ) هم حقیقت این کیفیات به ظهور نمی‌رسد. عشق و حیات فقط از جهان اک ناشی می‌شود. چنانچه صوتی شنیده شود که به زبانی **بنی** (بانی) نامیده می‌شود و زبانی دیگر **ندابیندو** و به معنی بستری است که بذر تمامی دیگر اصوات گیتی را در خود دارد، می‌توان گفت که آدمی صدای عوالم برتر را شنیده است.

گرگ‌هایی که در لباس بره می‌آیند در ستایش آوای جهانهای زیرین سروده‌ها می‌خوانند. به آنان اعتنا نکن. فقط به پیام‌رسانان سوگماد متعال گوش فرا ده. آنانی که از گردون اک به نواحی جات‌نیرانجان (تجلی پروردگار عالم مخلوق یا ذهن کیهانی در عالم اثریری)

سفر می‌کنند پیش‌گویان و پیام‌آوران قدیمند. آنان ابزار مورد استفاده‌ی سوگمادند تا پیام خود را به کائنات برسانند.

موج صدا جوهره‌ای است که به عالم، حیات می‌بخشد. آن را بنام‌های **روح القدس**، **آسایش‌بخش** و **روح الهی** نیز می‌خوانند. برخی دیگر از نام‌های آن عبارتند از: **شیدا** - **لوکوس** - **کلمه** - **ندا** - **شیدادهون** - **آکاش بنی** - **سلطان آلاشکار** - **شاهراه** - **اسم اعظم** - **لالما** - **کلام الحی** - **صراط شیدا** - **اناندیوگا** - **یا آناهاد شیدا**. **اسامی دیگری هم دارد مثل ودان** - **دهون** - **نعمه بهشتی** و مانند آن. تنها کسانی که از **اک مارگ** (راه و طریق) پیروی می‌کنند می‌دانند که شگرد یافتن حقیقت سه عامل عمده دارد. **استاد حق** - **بنی** - و **حیوان موکتی** (آزادی معنوی در زندگی حاضر)، آدمی از این طریق پیندا را ترک می‌کند و راه بازگشت خود را به بهشت بازمی‌یابد. همه باید این راه را طی کنند. بعضی‌ها راه‌های دیگر می‌روند اما مارگ کندتر می‌شود. هنگامی که تلاش سرسختانه‌اش به پیروزی انجامید به درستی درک خواهد کرد که از هر آنچه درآویزد سعادت‌ی عایدش نمی‌شود مگر راه اک را بپذیرد. هنگامی که آدمی خود را تماماً از ارزش‌های جهان پیندا دور می‌کند، **اکشار** (وضعیتی از آگاهی که هنگام تجربه‌ی خداشناسی بر آدمی مسلط می‌شود) آغاز می‌شود و نوای بهشتی را به خلسه‌اش می‌برد. در این رو در رویی است که در می‌یابد اصلاً راهی وجود نداشت، چون جایی برای رفتن نیست.

همه‌ی عالم در ابدیت است و او خود کانون منحصر به فرد و نقطه‌ی بنیادین همه‌ی جهانها است. " این یعنی **حیوان موکتی**". حیوان موکتی رهایی غایی است. نابودی توهم بردگی بشر، که زاینده‌ی رفتار ناخشنودش با هم‌نوع خویش است. این آزادی نابینا را بینا می‌کند، چشمان او را باز می‌کند. ناشنوا شنوا می‌شود و گوشش بیش می‌شنود. او به کمک استاد به راه خود ادامه می‌دهد تا روزی که سفیران روح او را به اک مقدس وصل دهد. سپس دوباره همه را در وحدت می‌بیند. اینک او می‌داند که علت نخستین که بر شکل مقدم و قدمتش از آن بیشتر است، ابزار کار او نیست. بلکه خود تنها ابزاری است که علت نخستین می‌تواند از مجرایش عمل کند. آن‌کس که به تماشای منظر سوگماد نائل شود هرگز همان شخص سابق نخواهد بود. از آن پس همچون شیر در شکار آهو می‌شتابد. گرسنگی او را به اک‌مارگ خواهد کشانید و او روح الهی را به وقت خویش خواهد یافت. یکی به کمک استاد که فرزند آسمان‌هاست راه می‌یابد، یکی به تنهایی. اما زینهار که او را خواهد یافت. سخت مراقب باش! آن‌کس که بدون **وای‌گورو** (استاد برتر) به جستجو می‌پردازد، کسانی را بر سر راه می‌یابد که تنها ظاهری شبیه مقدسین دارند و ادعا می‌کنند که از فرشتگان و یا قدیسین‌اند. چلا فریب آنان را نخواهد خورد. اگر جستجوگر یک چلای وای‌گورو باشد، فریب کل نیرانجان را نمی‌خورد. چنانچه آدمی از محافظت روح الهی برخوردار نباشد، در خط گمراهی است. کل خیانت‌پیشه است و عوالم زیرین انباشته از کسانی است که آرزو دارند در مقام خدایان ستایش شوند. الهام می‌تواند آفرینش ماناس (قماش ذهن) باشد. آدمی بیشتر وقت خود را صرف تماشای آفرینش ذهن می‌کند. این مخلوقات طرف ارتباط قابل اتکایی نیستند. بدون رویت روشن وای‌گورویی که استاد است و آزمون‌هایی که می‌طلبد، نمی‌توان به آنچه رویت و شنیده می‌شود اطمینان داشت.

هر سفیر روح یا وای‌گورویی یک کلمه به چلا می‌دهد که با آن استاد را خطاب کند. اگر تصویر الهامی از پاسخ دادن به آن کلمه عاجز باشد حقیقی نیست. فریب کاران تحمل نور و صوت مقدس‌الهی را ندارند. او نابینا و ناشنوا است و چشم و گوشش همچنان بسته می‌ماند تا روزی که سفیر از راه برسد و پرده از چشم و گوشش برکشد. با ورود به جهانهای خالص روح الهی راهی برای سفر کردن نمی‌یابیم. نه دری و نه دروازه‌ای برای گشودن هست، جایی برای رفتن نیست چون نیاز به رفتن به جایی وجود ندارد. این راز شگفت‌انگیز سوگماد است. سوگماد درون هر بشری حضور دارد اما آدمی از روی جهل آن را بیرون از خود جستجو می‌کند، او در میان همه‌ی هیاهوی عالم پیندا در جستجوی کلام مقدس خدا است. حقیقت دارد که صدای سوگماد به آسانی قابل شنیدن نیست. اما می‌توان به آسانی خود را به کسی سپرد که این کلمه‌ی مقدس الهی را در سرانگشت دارد. همیشه اینگونه بوده است که همه‌ی عالمیان صاحب کلمه نیستند، اما می‌توانند از محافظت یک سفیر روح برخوردار شوند. خود را به سفیر روح تسلیم کن. او استاد و ابزار استفاده اک است و همین برایش نهایت خوشنودی در زندگی است. این نحوه‌ی تسلیم برای کسانی کاربرد دارد که هنوز از عالم فانی نرهیده‌اند و مجبورند از طریق تسلیم و اطاعت پیروی کنند.

آدمی باید خود را به روح الهی سوگماد هدیه کند. او باید به صدای سکوت رخصت دهد تا بتواند او را به جهانهای بهشتی رهنمون کند. چنانچه کسی که از صوت بنی پیروی می‌کند شهامت داشته باشد، سر به پیروزی دارد ولیکن اگر بیمناک باشد تنها مرگ خویش فناپذیرش را تجربه می‌کند. آن سوی این مرگ که فقط زوال **پیندا ساروپ** (کالبد جسمانی) است، چیزی برایش وجود نخواهد داشت. او در تاریکی و جهل به زندگی ادامه خواهد داد تا روزی که وای‌گورو را ببیند و دلسوزی و رحمت او را دریافت کند. چنانچه یک

وای گورو باشفت بر بشر فانی نگاهی اندازد، آن بشر فوراً راه به بهشت را در می‌یابد. او خود را در یک چشم بهمزدن درون اقیانوس عشق و رحمت مستغرق می‌یابد. آنگاه که وای گورو روی برمی‌گرداند و دور می‌شود، خویش فانی به رنج و عذاب زندگی معمولش ادامه می‌دهد تا روزی که بیاموزد از قدیس تقاضا کند راه نجات از جهان پیندا را به وی نشان دهد.

عشق نصیب آن‌کس می‌شود که کلمه درونش برخاسته باشد و بسان طوفانی مهیب و زیانه‌های آتش می‌ماند. این پیام عشق از کلام سوگماد به حیات و هوشیاری در تمامی کیهان‌ها و در همه‌ی موجودات زنده ترجمه می‌شود. این پیام را استاد در قید حیاتی از بالاترین نظام‌ها به تمامی عناصر هوشیار و زنده در تمام طبقات مادی و معنوی می‌رساند. تفاوت کتاب اک با سایر کتب مقدسه در همین‌جا می‌باشد. صدای ( آن ) استاد حق در قید حیات را شکوه می‌بخشد و هرآنکس را که استاد حق تأیید کند تاج زندگی بر سر می‌گذارد و وصل او را به اک مقدس می‌پذیرد.

هیچ چلایی برای وصل آماده نیست تا روزی که آزمون آب و آتش را با پیروزی پشت سر گذاشته باشد. اینها مراحل در طریق اک هستند که پیش از رسیدن به سطح معنوی لازم برای وصل طی می‌شود. از آن به بعد، چلا قدم به درون یک زندگی باشکوه در حضور سوگماد می‌نهد. اما پیش از آن همچون دانه‌های خرمن در مقابل باد پوست می‌اندازد. او رنج و عذاب روح را تا جایی بدوش می‌کشد که بارش تحمل ناپذیر شده و هر آنچه را که اندوخته از کف می‌دهد. در اشک خود غرق می‌شود و از سوگماد شفاعت می‌طلبد. اما گویی مقام تعالی چشم از وی برگرفته و استاد اک نیز او را ترک گفته است. او در اشتیاق صلح و لطافت می‌سوزد اما هیچ نصیب نمی‌شود. همه‌ی امیدش نقش بر آب می‌شود و احساس می‌کند ارزش هیچ چیز را ندارد مگر کل نیرانجان، شاهزاده‌ی تاریکی مادیت. **خدا مرد** نه به‌خاطر وضع قوانین تازه به این جهان می‌آید و نه بخاطر ناپدید کردن قانون موجود، بلکه تنها به حمایت از قانون کیهانی الهی می‌پردازد و عدول از آن را جایز نمی‌داند. پیام او حاکی از امید، اهتمام و رستگاری برای آنانی است که فراتر از ایمان و اعتقادات فرقه‌ای عمل می‌کنند، و راهی برای رهایی از دام تعصبات فرقه‌ای و مذهبی نشان می‌دهد.

او همچون چکاوکی که در جو لطیف جهانهای معنوی سفر می‌کند و پیوندی پایدار میان زندگی دنیوی در زمین و بهشت‌های خالص معنوی برقرار می‌سازد. همه‌ی ادیان، مذاهب و معتقدات از عشق خدامرد برخوردارند در حالیکه هیچ‌یک از آنها بندی به پای او نمی‌زند چون او کیفیاتی را برای کل بشریت به ارمغان می‌آورد که برای هر روح منفردی تعالی بخش است. تفاوت میان سران تشکیلاتی ادیان و روح‌هایی که حقیقتاً مست شراب خدایند خلیج عظیمی می‌سازد. روح سرمست از اکسیر خدایی استاد حق در قید حیات است و در یک قالب منفرد تمامی آنچه را که در مجموع کتب مقدسه آمده است، به ظهور می‌رساند و قدم‌های بسیاری هم فراتر می‌نهد. او تجسم زنده هر آن‌چیزی است که مذاهب حقیقی در بر دارند و روحی است که در دیگران به خواب رفته است. او روحی است بیدار شده و به فراسوی زمان، مکان و علیت‌ها اوج گرفته است. گذشته، حال و آینده همچون کتابی باز در دست او می‌باشد. او استاد ضربان‌های خلاقه‌ای است که حیات می‌آفریند و در نبض همه‌ی مخلوقات می‌تپد، از عالم مرئی تا جهانهای نامرئی. او قادر است هم‌زمان در تمامی طبقات هستی در حال کار باشد. از طبقه‌ی فیزیکی یا خاکی گرفته تا اثیری، علی، ذهنی، اتری و حتی فراتر از آن و درون اقالیم متعالی که به نام **آنامی** یا سرزمین بی‌نام مشهور است. او کلمه است که در قالب تن در آمده. همانی که یوحنای حواری در باره‌اش سخن گفت. او در میان تمامی نژادهای عالم بسر می‌برد تا روح شیفته‌ای را از طبقه‌ای به طبقه‌ای فراتر و به سوی نور هرچه متراکم‌تر کانون سرچشمه‌ی خدایی راه‌بر شود. آموزش‌های اک بواسطه او پیشنهاد می‌شوند وعده راه‌هایی عملی را برای رهایی از اسارت ماده ثقیل و به تجربه نور خورشیدهای معنوی عرضه می‌کند. اک یا کلمه در هیئت استاد به تجلی کامل می‌رسد و این حقیقت بر آنانی که او فرزندان خویش بخواند آشکار خواهد شد. برخلاف کسانی که در مراتب عقلانی فعالیت و در تأیید موعظت خود از کتب مقدسه نقل قول می‌کنند. تجربیاتی که یک استاد حقیقی عرضه می‌کند مستقیماً در قالب روح رخ می‌نماید. تنها علت استفاده یک خدامرد از کتاب مقدسه توضیح و تعبیر درست تجربیات معنوی روح در مسیر سفر بازگشت به خانه و در رابطه با وقایع و ماجراهایی است که خود در جهان درون تجربه می‌کند. با این ترتیب جایی برای شک و تردید باقی نمی‌ماند.

تا پیش از رسیدن به این مرحله، تمامی دانش بشر بر مبنای ادراکات حسی و یا استدلالات عقلانی استوار بوده است. خردی که استاد حقیقی عرضه می‌کند بی‌واسطه، بلافاصله و از منشأ مستقیم تجربیات روح نتیجه می‌شود و جدا از حواس فیزیکی و وضعیت آگاهی انسانی است. کلمات او از جویباری از اک که درونش فوران می‌کند، نیرو می‌گیرد. سخنانش در عمق خویش درون شنونده می‌نشیند و جای تردیدی برای تجربیات روح باقی نمی‌گذارد.

اک ریسمانی است آنچهان باریک که گویی نادیدنی است و آنچهان محکم که هرگز نمی‌شکنند. این ریسمان تمامی موجودات همه‌ی طبقات و همه‌ی کائنات را فارغ از زمان و مکان و تا ابدیت به‌هم پیوند می‌دهد.

از هنگامی که نخستین طلایه‌ی آگاهی بر هوشیاری بشر تابید، این ریسمان بود که تنید و او را بر آن داشت که عمق درون خویش را بیازماید و درسی از تجربیات زندگی درونی بیاموزد. بشر از ادیان کهن‌تر است، اما از اک قدیم‌تر نیست. چون روح مقدم بر زندگی در زمین است و روح الهی ازلی است و نمی‌تواند جوان‌تر از نوع بشر باشد. ( آن ) آغاز و پایان هستی است، همواره بوده و هم‌اکنون نیز دست‌اندر کار ایثار حیات به این لحظه است. حضورش جوهره‌ی سوگماد است.

این‌گونه بشری که از ادیان پیرتر و از اک جوان‌تر است در اندیشه یافتن ریسمان زربینی برآمد که تمامی زندگی را به‌هم می‌پیوندد و خواهان پاسخ سئوالاتی شد که معمای زندگی را در بر دارد. در نهایت خواهد آموخت تمامی مذاهبی که در سراسر این جهان تاسیس شده‌اند به یمن حضور خدامرد و استاد حق در قید حیات محقق می‌شود. او به این جهان می‌آید و در میان ابناء بشر زندگی می‌کند تا رد پای همگان را به سوی اقلیم خدا هدایت کند. یکایک ادیان این جهان شاهی بر این حقیقت مقدس است. راهی که به منزله‌ی مسیر طبیعی بازگشت به‌سوی خدا منظور شده است به اکنکار موسوم است. دانش باستانی سفر روح نام دیگری است برای این علم دقیق که در برگرفته‌ی مجموعه‌ی آموزش‌هایی است که در طی این مسیر ضروری است. این آموزش‌ها به خودی خود از سرچشمه‌ی حکمت الهی جاری است و هرگاه درک شود، از فرط سادگی‌اش عقل را به حیرت می‌اندازد.

اکنکار کهن‌ترین آموزش‌هایی است که بشر در دست دارد و قدیمی‌ترین اسنادی که از آن موجود است و در نوشتجات **ناکل** آمده است که نزدیک شریعت و در **معبد کاتسوپاری** واقع در شمال تبت تحت محافظت **فوی‌کوانتر** قرار دارد. این سرچشمه‌ای است که تمامی ادیان از آن سیراب می‌شوند. همین حقیقت اساسی را قرن‌ها پیش، یائویل ساکابی در چند جمله پر قدرت ادا کرد. (سوگماد جوهره همه چیز است در درون ما ) رمز معما در اینجا نهفته است. هیچ ابرهام و یا پیچیدگی در این گفته وجود ندارد و به همه‌ی اشخاصی که در جهان فیزیکی زندگی می‌کنند قابل اطلاق است. معذالک بیش از انگشت شماری قادر نیستند قدم از دروازه دهم بیرون گذارند و همین دروازه است که روح را بسوی جهان‌های بهشتی هدایت می‌کند.

این اصل اساسی اک است: بهشت درون تمامی آدمیان هستی دارد و همه‌ی آدمیان بدان دسترسی دارند. همه‌ی ادیان آموزش می‌دهند که خدا درون آدمی است اما این‌گونه نیست. این خدا، سوگماد نیست که درون هر روحی است بلکه جوهره‌ی خدا یعنی همانی که به نام اک می‌شناسیم در درون یکایک ما می‌باشد.

روش‌های اکنکار به روشنی می‌گویند چگونه می‌توان چنین وضعیتی از آگاهی را صاحب شد که تنها درون روح وجود دارد. شاه راهی که به این وضعیت می‌رسد از نقطه‌ای پشت چشم‌ها و در نقطه‌ای میان دو ابرو آغاز می‌شود - اینجا دروازه‌ی دهم است که روح را به خانه بهشتی‌اش رهنمون می‌کند. از این منزلگاه ازلی بود که عصرها پیش روح عازم سفر زندگی شد. هرگاه تمامی آگاهی از بدن سلب و در این نقطه تمرکز یابد، سفر شگفت‌انگیز آغاز و روح راه بازگشت را در پیش می‌گیرد .

لازم نیست کالبد انسانی بمیرد تا روح سفر بازگشت را آغاز کند. سفرهای موقت په کرات انجام می‌شود تا روزی که آدمی کالبد خاکی را برای آخرین بار ترک گوید. این هنر مردن در حین زندگی است. معنای این عبارت در گفته‌ی "**رامی‌نوری - استاد کبیر اک**" که در معبدی بنام خانه‌ی موکشا در شهر رتز واقع در سیاره زهره مامور محافظت و تعلیم شریعت‌کی‌سوگماد است، نهفته است که ( آن‌کس که به شدت زندگی را می‌طلبد هرگز بدان نخواهد رسید اما چنانچه آن را به اک تسلیم کند کُل حیات از آن او می‌شود ) این معنای تقلای مرگ در زندگی است چون یک بار که زندگی را فقط به خدمت در اک وقف کنی برکت داده می‌شوی.

حقیقت هنگامی به ظهور می‌رسد که جستجوگر خدا دیدار با مقام متعال را طلب کند. چون کافی است استاد حق در قید حیات را بنگرد و آرزویش محقق شود. **گوپال‌داس** گفته است "هر آن‌کس که به چهره‌ی خدامرد نظر انداخته باشد سیمای زنده‌ی خداوند را دیده است" یعنی استاد حق در قید حیات به منظور خدمت کردن و عمل کردن در راستای والاترین حقایق به این جهان گسیل شده است. این از جانب قدرت الهی فرستاده شده است تا وصایت و هدایت هر کسی را که در مدت اقامت زمینی‌اش به او نیازمند است عهده دار شود.

گوپال‌داس با تکرار کلماتی از شریعت‌کی‌سوگماد ادامه می‌دهد: " کسی که از اک پیروی می‌کند هیچ‌گونه فرض مسلمی ندارد زیرا می‌داند که باید همه چیز را با تجربه به خود ثابت کند. فقط آنگاه که درمی‌یابد خدا آنچهان به او عشق می‌ورزد که استاد زنده‌ای فرستاده است تا تمامی روح‌ها را به وی بازگرداند". چلا باید خود را برای سفر بازگشت

به خدا آماده سازد. این سفر از کوره راه باریکی می‌گذرد. بهتر آن است که تمامی محموله‌ها را زمین بگذاریم چون انباشته از آرزوها و وابستگی‌هاست. یوغی را که بر گردن سنگینی می‌کند بردار. اما چلا به گفتن این عبارت ادامه می‌دهد: آیا در دید خدا شایسته‌ام؟ هیچ‌کس شایستگی خدا را کسب نمی‌کند. این شایستگی تنها از سر فیض سوگماد متعال به ما عطا می‌شود. فقط استاد حق در قید حیات می‌تواند این فیض را برای کسانی به ارمغان آورد که - آن - را جستجو می‌کنند. او ابزار خاص خدا در زمین است. پس مجبوریم به استاد حق در قید حیات وفادار بمانیم و تا آنجا که میسر است در حضورش بسر ببریم.

در دوران پیش از تاریخ، آدمی با توسعه آگاهی‌اش جهش بزرگی به سوی تعالی کرد. اینک اک به نوع بشر فرصت دیگری می‌دهد تا گامی همسنگ آن در جهت تعالی آگاهی کیهانی‌اش بردارد. حاصل این جهش آدمی را قادر می‌سازد با برداشتن قدم دوم به معنویت والاتری نائل آید، حال آنکه قدم نخست را در زمینه مادیت برداشته بود.

سوگماد آن است که هست و هر آن‌چیزی که هست، بطوری‌که هیچ نامی نمی‌توان به آن داد مگر نام شاعرانه‌ی خدا، آن نه قدیم است نه جدید، نه عظیم است نه حقیر، نه شکل است نه بی شکل. متضاد ندارد در حالیکه آن چیزی است که در متضادها مشترک است، به علت آن است که سفیدی بدون سیاهی وجود ندارد و شکل فقط در مقابل خالیا معنی می‌دهد. بهرحال سوگماد برحسب آنچه ما می‌دانیم دارای دو بخش است - یکی درون و یکی بیرون. بخش درونی **نیرگونا** نام دارد که می‌توان گفت هیچ کیفیتی ندارد و هیچ چیز درباره‌اش مصداق نمی‌یابد. وجه بیرونی‌اش **ساگونا** نام دارد که می‌توان گفت و یا تصور کرد که واقعیت، آگاهی و شعف جاویدان باشد. این بخشی است که بشر می‌شناسد و بعد از تجربه وضعیت خدانشناسی بخاطر می‌آورد.

از فرط شعفی که روح در این وضعیت تجربه می‌کند قابلیت بازی وجد آفرینی را در گونه‌ای نمایش الهی کسب می‌کند. این نمایش بازی لیلا نام دارد و متشکل از آواز و رقصی است از مقاطع صدا و سکون. در این بازی روح خود را گم می‌کند و درحال بازی گرگم به هوایی باز می‌یابد که نه آغازی دارد و نه پایانی. این شعفی است که در مذاهب اصولی بدان اشاره می‌شود. اما روح در این گم‌گشتگی به فراموشی می‌گراید، بخاطر نمی‌آورد که خود تنها واقعیت یگانه است بلکه خویش را در کثرتی متشکل از همه چیز و همه موجوداتی می‌یابد که جهان را می‌سازد. با یافتن مجدد خویش، روح بخاطر می‌آورد و دوباره کشف می‌کند که برای ابد تنها عنصر یگانه در پس این کثرت است. او تنه درختی است که شاخه‌ها را نگه می‌دارد. خود درخت است. او دوباره می‌داند که خویش را در کثرت دیدن، همیشه توهمی است زائیده‌ی مایا یا هنر و قدرت جادویی.

بازی روح همچون نمایشی است که در آن روح هم بازیگر و هم تماشاچی است. تماشاچی می‌داند که در شرف تماشای نمایش است، اما بازیگر مایا می‌آفریند، توهمی از واقعیت که تماشاچی را تا اوج عواطف شعف و هراس، خنده و اشک صعود می‌دهد. همین شعف‌ها و اندوه‌ها روح را فریب می‌دهد و برآن می‌دارد که نقش بازیگری خویش را باور دارد. در میان تجلی‌هایی که از خدا وجود دارد یکی پرنده‌ای است به نام ( **هام سا** ) به معنی پرنده الهی که از تخمش جهان بوجود می‌آید. هم‌چنین بخش اول این کلمه یعنی ( هام ) نفسی است که خدا به پیرون می‌دمد و به همراهش تمامی کائنات و کهکشانش پدیدار می‌شوند. با بخش ( سا ) کل هستی به درون همان وحدت نخستین بازگشت می‌کند. کلمه ( هام سا ) گاهی به صورت ( ساهام ) و یا ( ساهام ) آمده و به معنی - من آن ( روح ) هستم - می‌باشد. همانی که یکایک و تمامی موجودات است.

در زبان هندو خدا را در هنگام بیرون دمیدن نفس، **براما** (برهما) می‌نامند که به معنای پروردگار است. در هنگام دوام نفس، **ویشنو** نامیده می‌شود که حفظ کننده تمامی جهانهای تحتانی است و هنگام بازدم **شیوا** می‌گویند که نابود کننده **مایا** یا **توهم** است. این حقیقتی قدیم است که نه آغازی دارد و نه پایانی. روح به جهان‌های ماده گسیل می‌شود و در آنجا خویش را گم می‌کند و باز می‌یابد. همیشه در صورت‌هایی گوناگون و در مقاطعی بنام شب و روز زندگی می‌کند. هر روز و هر شب از طولی همسنگ و برابر با یک **کالپا** ( یک دم الهی که مبنای محاسبه سال آن در طبقه‌ی فیزیکی نیست ) برخوردار است. هر کالپا معادل ۴۰۰۲۰۰۰ سال است. روز که **مانوان‌تارا** نامیده می‌شود به چهار **یوگا** یا عصر تقسیم می‌شود که از روی چرخش طاس بازی نام گرفته‌اند. نخستین آنها **کریتا**، **دومی ترتا**، **سومی دواپارا** و **چهارمی کالی** نام دارد.

**کریتا یوگا** عصر طلایی است. دورانی آکنده از خوشنودی در کثرت، اشکال و زیبایی‌های جهان حواس است. جمیع سال‌های این دوران به ۱,۷۲۸,۰۰۰ سال می‌رسد. ترتایوگا دوران کوتاه‌تری است و ۱,۲۹۶,۰۰۰ سال طول می‌کشد و جمیع مقاطعی است که در آن حقیقت رو به افول می‌رود و با هر لذتی تشویشی عجین می‌شود.

**دواپاریوگا** از این دوره کوتاه‌تر است. این عصر ۸۶۴,۰۰۰ سال طول می‌کشد و در طی آن نیروهای نور و تاریکی، نیک و بد و لذت و درد در تعادل باقی می‌ماند.

آخرین دوران **کالی یوگا** نام دارد که ۴۳۲,۰۰۰ سال بطول می‌انجامد و در طی آن کیهان تحت سلطه‌ی تاریکی و فساد فرو می‌رود و روح در افسونی گم می‌شود که درونش وحشت و هراس حاکم است. صورت شیوا در این دوره متجلی می‌شود و عالم به خاکستر بدل می‌شود. در این هنگام که سوگماد همه روح‌ها را به طبقه‌ی بعدی برده و در جهان روح جای می‌دهد. آنگاه تمامی نواحی تحتانی را نابود و به آتش و خاکستر بدل می‌سازد.

روح‌هایی که به مناطق فوقانی نقل شده‌اند، پیش از بازگشت مجدد به جهانهای جدید مادی به خواب هزارساله فرو می‌روند. روح در این خواب خویش را در همان وحدت و فیضی می‌یابد که از ابتدا می‌شناخت. او مقطعی معادل ۴۰۰۲۰۰۰ سال در صلح و آرامش کامل بسر می‌برد تا دور بعدی آغاز شود. با دم مجدد خدا، جهان‌ها به تجلی در می‌آیند این جهان‌ها نه سیاره‌ی زمین ما می‌باشد و نه هیچ‌یک از ستارگانی که در آسمان است. بلکه جهان‌هایی که ما نمی‌توانیم ببینیم و درون کالبد کوچک مورچه یا زنبوری پنهان است. تمامی ستارگانی که در آسمان می‌بینیم در چشم یک گنجشک می‌گنجد. در اطراف آدمی جهان‌هایی نیز هستند که بر حواس پنجگانه‌ی وی تاثیر نمی‌گذارند، جهان‌هایی که هم عظیم‌اند و هم ناچیز، هم دیدنی و هم نامریی و عدد آنها به شمار شن‌های دریاست.

این جهان‌ها سطوحی از آگاهی‌اند که توسط آفریدگار متعال، سوگماد به تجلی در می‌آیند و مشیت الهی اینچنین است که همه‌ی موجودات به وقت خویش از این جهان‌های آگاهی عبور کنند. هر روحی از یک‌یک بخش‌های چرخه‌ای عبور می‌کند که دوازده قسمت دارد و چرخه‌ی (شدن) نام دارد. نام دیگر آن چرخ هشتاد و چهار است که تمامی صور فلکی دایره البروج را طی می‌کند. در این چرخه است که روح هشتاد و چهار لاک در هر یک از علائم دایره البروج را پشت سر می‌گذارد و هر لاک معادل یکصد هزار سال است. هشتاد و چهار لاک معادل هشت میلیون و چهارصد هزار سال می‌شود.

روح سرگردان، از یک تولد به تولدی دیگر می‌رود و شاید لازم باشد مسیر دراز و ملال آوری را که عبور از یک‌یک صور فلکی طلب می‌کند، بییماید. این امر به کارمای او بستگی دارد. اما راه نجاتی هست و آن دیدار با استاد حق در قید حیات و شناسائی اوست. استاد او را به جویبار حیات اک وصل می‌دهد و دیگر تولدی در انتظارش نیست. او از چرخ هشتاد و چهار رهائی یافته است.

او به جایگاهی می‌رسد که دیگر آرزومند حاصل اعمال خود نیست، در حالیکه در جهانی بسر می‌برد که همگان به نیرو و شوق منافع دست به عمل می‌زنند، چه نیک و چه زشت. اینچنین است که کارما آنان را در چرخ هشتاد و چهار اسیر می‌سازد. یک‌یک آنها تا هنگامی در این اسارت باقی می‌ماند که چهل بر وی حاکم باشد و هیچ‌یک به دیدار خدامرد نائل نخواهد آمد. هر روحی باید به جایگاهی از درک معنوی فراز آید که بداند (من آمده‌ام که باشم و دست از بودن می‌کشم) این کلمات **پدار زاسک** (پال توئیچل) استاد حق در قید حیات است.

آدمی باید تمامی عقاید و نظریات، فرضیه‌ها و باورها را کنار گذاشته و با خلوص و شدت هر چه تمام‌تر نظری به این اصل عظیم اک بیاندازد که می‌گوید (**من هستم**) کسی که چنین کند به دانش خویش الهی بیدار می‌شود و می‌بیند که جز خودش هیچ کانون دیگری از اک وجود ندارد. به این ترتیب، او در حین به‌سر بردن در صورت انسانی، پیش از مرگ کالبد جسمانی و قبل از اضمحلال عالم وجود در پایان **کالپا** به آزادی می‌رسد. او به وضعیت **جیوان موکتی** (در زبان اک به معنی آزادی معنوی است)، رهایی روح توسط جریان صوتی رسیده است.

در تمامی جهات، از درون تا بیرون، همه‌ی موجودات، همه‌ی اشیا و تمامی وقایع را تنها نمایش سوگماد، آفریدگار متعال می‌بیند که در صورت‌های بی‌شمارش به تجلی می‌رسد. او به مقام همکاری با سوگماد رسیده و جز به اراده الهی نمی‌تواند عمل کند، چون مشیت او والاترین است. او دیگر وخطودی را بعنوان روح من یا روح تو نمی‌شناسد چون اینک او خود روح است و ناچار است همواره از این دیدگاه مشاهده کند. صعود به چنین ارتفاعات شغف‌انگیزی در روح الهی چندان میسر نیست مگر برای کسی که در طریق اکنکار درس خوانده باشد. روحیات و دیدگاه ویژه‌ای لازم است تا بتوان قدرتهای معنوی را بنحو شایانی مورد استفاده قرار داد. کسی که از این قدرتها سود می‌جوید باید از بند تمایلات عاطفی رها باشد و روحیه‌ای کاملاً غیر وابسته، ملایم و با وقار داشته باشد. در غیر این صورت، سفر در طریق خدا برایش میسر نمی‌شود.

هیچ‌گونه سواد علمی از فیزیک و مکانیک برای انجام تمرینات معنوی اکنکار ضروری نیست. تمایلات نقش تعیین کننده‌ای در روحیه فرد و روحیه حکایت از کیفیت روبرویی فرد با نهایی‌ترین مقولات الهی دارد. چنین روحیه‌ای تنها با خویش انضباطی و تزکیه روح قابل تحصیل است.

به این ترتیب آئین و مراسم وصل به حلقه‌های بالاتر اک به‌جز برای اصلی که پرورش لازم را دریافت کرده باشد، مناسب نیست. اما آئین‌های کهنتری هست که برای آنان که به ذهنی بیدار دست می‌یابند مفید است. در طی طریق معنوی دانش در جایگاه دوم



قرار دارد مگر به خاطر انجام وظیفه‌ای که در دست داریم تا بتوانیم درست و غلط را تشخیص دهیم.

در زندگی، هر تصمیمی به عواملی بستگی دارد که در پس آن نهفته. از نقطه نظر بشر، طبقه‌ی فیزیکی نتیجه‌ی نهائی سلسله‌ای از روندهای تکاملی است که همچنان به طبقات لطیف‌تر نفوذ می‌کند، به اقلیم روح و ذهن، به جهان علی و طبقه اثیری. نتیجتاً هر مشکلی از طبیعت انسانی و هر تصمیمی که آدمی در طبقه‌ی فیزیکی اتخاذ می‌کند میدان مغناطیسی مختص خطوط را می‌آفریند و هاله‌ای متشکل از تمامی عواملی که در این سطوح متنوع آگاهی وجود دارند، به ظهور می‌رسد.

یک واصل این را درمی‌یابد چون می‌داند که هر فعالیتی مرکب از عوامل بی‌شماری است. او باید میزان تناسب این عوامل گوناگون را تعیین کند و دریابد هسته‌ی اصلی فعالیت در چه سطحی از آگاهی ریشه دارد. وقتی آدمی به وضعیت آگاهی روح نائل می‌آید درمی‌یابد که هر طبقه‌ای از هستی قوانین و شرایط خاص خود را داراست و آن قوانین و شرایط جز به اراده‌ی یک خدامرد با هیچ قدرت دیگری مصالحه نمی‌کنند.

هر طبقه‌ای از کائنات بازتابی از طبقه‌ای که فراسوی آن است، تا جایی که قدرت‌ها و مکانیزم‌ها را می‌توان در انطباق با شرایط فوقانی آنها تنظیم و هدایت کرد. فقط خدامرد در قید حیات تغییر قوانین و شرایط را در تمامی طبقات عالم خدایی دارد. بعید است که او از این اختیارش استفاده کند اما بهرحال از چنین جایگاهی برخوردار است چون تجلی سوگماد بر روی این طبقه و تمامی طبقات جهان جهان‌هاست.

آدمی قادر نیست زندگی را تغییر دهد اما ندای نفس در گوشش می‌خواند که می‌تواند. این تنها نخواستار کاذب سلطان عوامل زیرین است تا روح را به دام اندازد. به محض اینکه آدمی دریابد قدرت‌هایش تا چه حد ناچیزند، قدم در راه خدا می‌گذارد و طریق اکنکار را برمی‌گیرد. پس از اتخاذ این تصمیم است که می‌بیند چگونه توسط استاد حق در قید حیات هدایت می‌شود. استاد دست به کار مساعدت روح در راه بازگشت به خانه حقیقی‌اش شده است.

## فصل دوم

### درک سوگماد

درک سوگماد، پروردگار کائنات به معنی درک هیچ است. آنچه سوگماد نام دارد تمامیت حیات است و سرچشمه‌ی عشق و رحمت. هر نامی که می‌پسندی بر (آن) بگذار.

جوهره معنوی بر مبنای ماهانتا، شکل درونی استاد حق در قید حیات استوار است. این شکل نورانی را غالباً نوری ساروپ می‌خوانند و مانند هزاران ستاره در دامان شب می‌درخشند. تا روزی که چلا نتواند ماهانتا را ببیند، با وی سخن گوید و به جهانهای معنوی حیات سفر کند صاحب درک نشده است. به منظور درک سوگماد، ابتدا بهتر است خدامرد یعنی ماهانتا را درک کرد. این اظهار قطعی و اعلامیه سوگماد است که نه با انکار و نه با نفی بلکه با وقف باور کامل خود به ماهانتا می‌شود دانست خدا چه می‌تواند باشد. اک طریق حقیقت است و تمرینات معنوی مطروحه توسط ماهانتا به دانش حقیقی سوگماد منجر می‌شود. آدمی باید بداند که هستی روح در بودن، دانستن و دیدن خلاصه می‌شود. در ذهن چیزی بجز فکر، خواست و تحلیل یافت نمی‌شود در حالیکه در بدن فقط عمل وجود دارد. همه کسانی که مجرای خدا می‌شوند اک را به زبان ماده ترجمه می‌کنند و صلح و آرامش را در میان انتخاب شدگان رواج می‌دهند. ذهن حلقه‌ی واسط میان بهشت و زمین است، بنابراین صلاح در این است که از ذهن به منزله یک ابزار استفاده کنیم و به معنویت خدا فرصت دهیم به سوی همه موجودات زنده جاری شود. ابزار خدا هرگز تقاضای تسلی نمی‌کند بلکه تسلی می‌دهد، در جستجوی آرامش نیست بلکه آرامش می‌بخشد. او در پی یافتن شادی نیست بلکه در جستجوی محلی برای جاری کردن شادی است.

زندگی قدسیین نظام وایراگی یادآور این حقیقت برای آدمی است که زندگی او نیز می‌تواند در حین حیات در گوشت و خون از ارزش والایی برخوردار باشد. رازی نیست که بجوید چون همه چیز همچون آفتاب صبح بر وی آشکار است. آدمی باید بیدار شود، برخیزد و با احتیاط و پشتکار طریق اک را پیماید و تا روزی که به هدف نرسیده است فکر استراحت به ذهن خود راه ندهد. اگر تشنه حقیقتی بیا قدم بر قدم ماهانتا بگذار تمرینات معنوی اک را انجام بده و حمایت آموزش‌های الهی را شخصاً تجربه و درک کن. دست آوردهای اک را نه ستایش و نه محکوم کن تا حقیقت آن بر تو فاش شود. آدمی یک مخلوق است اما خدایی هم که بر کیهان‌های مادی حکم می‌راند مخلوق است. این خدا عبارت است از یک اصل پیوند دهنده (مقید کردن) که پیروان اک او را کل یا ماهاکل می‌نامند. او خدای متعال تمامی نواحی شناخته شده‌ی کیهان فیزیکی است. کل مقید است و همه را چون خود در بند می‌خواهد. فلسفه‌ی بندگی از او آهنکارش (در ذهن متعادل رکن تشخیص هویت آدمی است و در صورت عدم تعادل به آهنکار به معنی

خودستایی بدل می‌شود که منشأ تمام مصیبت‌هاست ( آغاز می‌شود. او فرمانروای جهان‌های دوگانه (معنوی - مادی) است و چنانچه تا روزی که روح بیدار نشده است خود را در اقلیم وی بیابد، راهی برای رهایی از بند اسارت کل نمی‌یابد چون فتوای او این است که تمامی روح‌ها باید در بندگی باقی بمانند. سه کالبد همیشه وجود دارد علی، ذهنی و ثقیل. بسته به اراده و تلاش روح، رهایی از آنها میسر است. بصورت معمول حیات روح به جهانهای تحتانی محدود می‌شود. این طبقات عبارتند از: فیزیکی، اثیری، علی، ذهنی و ناخودآگاه. او در عین حال در بندگی هوشیاری سه گانه‌ای بنام وضعیت بیداری، رویا و بی‌رویایی قرار دارد. مادامی‌که روح در قالب انسانی و محدودیت‌های جهان‌های تحتانی بسر می‌برد، مجبور است به زندگی در شرایط کل رضایت دهد.

از سوی دیگر روح بیدار شده عملکرد خود را در طبقات معنوی به انجام می‌رساند در حالیکه هنوز در وضعیت فیزیکی بسر می‌برد. او وجودی برتر است که در کالبد جسمانی زندگی می‌کند. در اینجاست که او از خوراک حواس، عملکردهای کالبدی و مصالحه با زندگی در این طبقه از کیهان‌های ماده لذت می‌برد. این شیوه و نوع زندگی یک چلای اک است چون می‌داند که باید از همه چیز این زندگی لذت ببرد زیرا از این امر آگاه است که در اینجا مرده‌ای بیش نیست و تا مرگ جسمانی‌اش فرا نرسد تماماً زنده بودن را تجربه نخواهد کرد. به هر حال او از تجربیات حواس جسمانی و کالبدی احتراز نمی‌کند.

آتما در حال بسر بردن در هوشیاری رویاگونه وضعیت روانی است و در این وضعیت از پدیده‌های لطیف زندگی مثل تفکرات، عواطف، شادی، عقل و خوراک ذهنی لذت می‌برد. وجود این پدیده‌ها برای کالبد‌های منطبق با طبقات روانی از قبیل اثیری، علی و ذهنی، حیاتی است. آنگاه که روح با قدرت رویابینی‌اش بر این وضعیت‌ها تسلط یافت، فرمانروای مطلق کیهان خود می‌شود.

وضعیت سوم شامل بیداری است و نه رویا، بلکه تنها جذب کردن در نتیجه تجربه لحظه‌ای (من هستم) هوشیاری از نوعی خودآگاهی که در آن آتما تبعه و ساکن جهان - ست نام - شده است. همه‌ی کالبد‌هایی که آتما در طبقات جهان‌های زیرین بر تن می‌کند اینک در استراحت کامل و خوابی عمیق و بدون رویا بسر می‌برند. اما آتما در کمال خویش است، حکمت و دانش مطلق از خود دارد. از خلسه حضور در این جهان بالا لذت می‌برد و قادر است هر کجا که بخواهد سفر کند چه در طبقات بالاتر و چه پایین‌تر. هر آنچه در هستی است از اک پدید آمده و هستی‌اش تنها بواسطه‌ی حضور اک دوام می‌یابد. در آغاز هیچ جز اک نبود و ( آن ) کلمه سوگماد بود، متجلی نشده و صورت نیافته. از ( آن ) حالت خام، تجلی پدید آمد. قدرت درون اک قطبیت یافت و اندک اندک از درونش ارتعاشات اک صادر شدند و جهانهای بی‌شمار صورت بیرونی یافتند، مانند حباب‌هایی که از کف چشمه‌های عمیق و جوشان برمی‌خیزد. حرکت و فعالیت همیشه به شکل منحنی پدید می‌آیند و از این حرکات و ارتعاشات منحنی شکل لایه‌های کروی شکلی یکی بر روی دیگری آفریده شد و جهانهای روانی پایین‌تر از طبقه‌ی روح را شکل داد. اک ریشه و بنیان کل حیات است. او، آن، من، تو و شما، اک اینجاست، آنجاست و همه جا هست، در تمامی جهات نفوذ می‌کند. شرق، غرب، جنوب، شمال، بالا و پایین، هر کجا و در تمام فصول. همه هویت‌ها و بی‌هویت‌ها در اک هستی دارند. اک نماد فردیت، نور و صوت اک است اک موسیقی طبقات بهشتی و نوری است که نورها را می‌آفریند. اک همه فرضیه‌ها و همه فرضیه‌هاست. آفریدگار، آفرینش و آفریده، همه و همه تنها اک است.

دسته‌ای از کتب مقدسه اک را به‌عنوان کلمه یا نفس بنیانی نافذ بر همه کائنات تعریف می‌کنند. اک آن است و حتی بیش از آن. کل آنچه که اکنون در قید هستی است، همه آنچه که خواهد بود و هر آنچه که پیش از این بود، جز اک نیست. کائنات در اک یا کلمه به ظهور می‌رسد. همه در اک و به اراده اک متجلی می‌شود. اک نماینده حضور همه چیز است. هم قابل توضیح است و هم غیر قابل توضیح. اک حاصل شخصیت پذیرفتن سوگماد است. هم کل بنیادین و هم جز بنیادین سوگماد است که با تمام حیات سخن می‌گوید و به آن زندگی می‌بخشد. تقسیم شدنی و تقسیم ناشدنی است، محدود است و نامحدود، در فکر می‌آید و در فکر نمی‌گنجد، قابل تصور و غیر قابل تصور است، همه آنچه در بالا ذکر شد جز اک نیست. به مثابه جوهره‌ی اصلی تحرک و جریان‌ات حسی عالم جسمانی حضور دارد و کانون تمامی ارکان فکر و ذهن و عصاره هستی و حیات آنهاست. هم علت تمامی فعالیت‌ها و اعمال و هم معلول تمامی علت‌هاست.

بدینگونه اک اصل آفریننده‌ای است که حاصل تلاطم و حرکت قطبیت یافته‌ای از سریر سوگماد است که به سوی همه‌ی جهانها و کائنات جاری است. برهمه چیز نفوذ می‌کند چون هیچ چیز بدون اک نمی‌تواند هستی داشته باشد. همانگونه که الیاف در تار و پود پارچه به هم بافته می‌شوند و همانگونه که ذرات آب قماش دریا را می‌سازند همه چیز هم در جهانهای معنوی و هم در جهانهای مادی از به هم تنیده شدن رشته‌های اک پدید آمده است. کل هستی چه در تمامیت و چه در مقیاس جزئی فقط و فقط از اک است.

اک کالبد تمامی نشانه‌های حیات اعم از بصیرت معنوی، شادابی و طراوت است. اک سرشار از نوسان و تپش و مملو از فراستی است که در تضاد با جاد یا مادی‌گرایی است و اصلی است که در کلمه‌ی چای تانیا ( کالبد تمامی نشانه‌های حیات اعم از بصیرت معنوی، شادابی و طراوت، فراستی که در تضاد با مادی‌گری است، آگاهی بیدار شده ) توضیح می‌پذیرد، کلمه‌ای که در زبان ساسکریت در بر گیرنده‌ی کلیه آنچه در بالا آمد می‌شود.

اک بصورت جریان‌های ارتعاشی بالا و پایین ظاهر می‌شود و حیات را در همه‌ی اشکال پدید می‌آورد. زمزمه‌ی حیات نغمه‌ای ذاتی و جوهری است که صورت متعالی اک است و آنکس که گوش شنوا دارد ( آن ) را می‌شنود و دلش از شعف آکنده می‌شود. جنبه‌ی میانی اک نور است در حالیکه در جنبه‌ی تحتانی‌اش بصورت هوش جلوه می‌کند. این تجلیات ارتعاشی همچنان در سراسر پهنه‌ی هستی می‌رقصد و درون جهان‌ها پژواک می‌کنند. در عوالم بالا اک نغمه‌ای می‌آفریند که به موسیقی حیات شهرت دارد. در جهان‌های روانی از ارتعاشات اک نور پدیدار می‌شود در حالیکه در عالم جسمانی در هیئت هوش به تجلی درمی‌آید. در عبارتی کوتاه اک می‌آفریند، دوام می‌بخشد و برای چلایی که قادر شود موسیقی سوگماد را بشنود آزادی به ارمغان می‌آورد. او اختیار می‌یابد که نور جهانها را ببیند و با عقل و درایت خود بداند. این امر، آزادی به همراه دارد، گونه‌ای از رهایی که روح را به جوهر شادی و شعف رهنمون می‌کند. این آزادی حقیقی، شادی حقیقی و دانش حقیقی خداست.

رهایی روح از اسارت کالبد ثقیل همواره معنایی از آزادی بوده است که آدمی جستجو می‌کند. این جستجو در یکایک تناسخاتی که به میلیونها و میلیونها می‌رسد تکرار شده است. بشر دائماً در تعقیب کمال، یکی از راه‌های خدا را برگزیده است اما هرگز به موفقیت دست نمی‌یابد تا روزی که ماهانتا را بیابد. ماهانتا قادر است درجه‌ی کمال او را تشخیص دهد. از آن پس تحت محافظت ماهانتا قرار می‌گیرد، همانگونه که جوجگان زیر بال مرغ خانگی از گزند روزگار محفوظ می‌مانند.

آدمی طبیعتاً قادر است تنها ذره‌ای از تمامیت سوگماد را دریابد و آن هم با تجربه وضعیت الهی برایش میسر می‌شود. لذا راهی وجود دارد که بتواند آن را کامل‌تر و کامل‌تر درک کند. با وصل مستقیم به حقیقت داننده و دانسته یکی می‌شوند. این تجربه به این‌خاطر برای آدمی امکان پذیر است که او از دو وضعیت آگاهی برخوردار است. بشر صاحب دو خویش است. یکی نفس انسانی یا خویشی که او از ابتدا می‌شناسد و بعد از اطلاع از حضورش آن را به خطا خویش حقیقی خود می‌پندارد. دیگری خویش غیر پدیدهای یا همان آتما حقیقی جاویدان و الوهیتی است که درون وی کاشته شده است. چنانچه آدمی آرزو کند و حاضر باشد فداکاری‌ها و تلاش لازم را برای خودشناسی بعمل آورد می‌تواند هویت خویش را در آتماسروپ بیابد. با انجام این عمل هویتش در هویت حقیقی، دانش حقیقی و تمامیت سوگماد حل می‌شود.

بشر باید بداند که تا روزی که در جستجوی خدا باشد آن را نخواهد یافت. او باید بداند که هرگز نخواهد توانست خدا را لمس کند. ذهن او نیز نخواهد توانست از ( آن ) سیقت گیرد. اما آنگاه که او دیگر در جستجوی خدا نیست و هنگامی که ( آن ) را به منزله بخشی از خود شناسایی کرد ( آن ) همیشه با وی خواهد بود. او به این درک نائل خواهد آمد که خدا واقعیتی است که همواره با او بوده و هرگز وی را ترک نکرده است. آدمی قادر به دیدن ( آن ) نیست زیرا که ( آن ) از حواس بیرونی وی که به کار دیدن این دنیا می‌آیند پنهان است. این حواس در جهان‌های درون در اختیار وی نیستند چون فراسوی جهان ماده کاربرد ندارند. حواس درونی آدمی هم برای دیدن جهان بیرون به کار می‌آیند و هم جهان درون. تنها با استفاده از حواس درون است که آدمی می‌تواند خدا را بیابد. او هرگز با تجهیزات بیرونی‌اش قادر به جستجوی ( آن ) نخواهد بود.

آنگاه که آدمی بتواند اشیا را آنگونه که واقعاً هستند ببیند نه آنگونه که بنظر می‌رسند خدا را خواهد شناخت. به این ترتیب نه تنها وارد وضعیت بودن می‌شود بلکه قدم در جاودانگی آتما گذارده و استحاله خواهد یافت. او یک کیتایی خواهد شد که به معنی روشن‌ضمیر است. این مرحله‌ی دوم وصل در طریق اک می‌باشد. واقعیت یکی است هرچند ادیان آنرا به نامهای گوناگون خطاب می‌کنند. این همان وحدتی است که خردمندان در تلاش برای نشان دادن قداست درونی روح بر آن تأکید کرده‌اند. این همان جوهره‌ی درونی است، بارقه‌ای از سوگماد که همیشه پنهان است، زیرا که ( آن ) همواره فراتر از سطح آگاهی و حیات بشر بسر می‌برد و بالقوه الهی درون بشر است. هرگاه این حقیقت بر آدمی روشن شود تولد الهی‌اش که همانا شناخت روح در درون اوست تحقق می‌یابد. آنگاه است که او به اقلیم خدا صعود می‌کند. زبان بشر نمی‌تواند بیانگر حقیقی کلمات مقدس الهی باشد فقط زبان احساس قادر به این کار است. سخن بشر نمی‌تواند از قماش وولاپوک‌ها (فرشته خاموش، قادر به بیان فارغ از محدودیت ) باشد چون دستگاه مختصاتی زمان و مکان محدود است. انسانی که بتواند تجربیاتی را که در اقلیم

خدا بعمل می‌آورد بیان کند، تنها از مجرای عمل و با درخشندگی چهره‌اش به این کار قادر است نه فقط با کلمات.

اک فارغ از معیارهای زمانی و مکانی است و قماش و جایگاه ( آن ) بسیار متفاوت از زبان بشری است که تنها در راستای بیان واقعیات و تجربیات حواسش شکل گرفته است. به این ترتیب است که ماهانتا فقط می‌تواند شکوه و جلال سوگماد را در محیط متقابط و به زبان اضداد بازگو کند. غیر شخصی و شخصی و ماورالطبیعه، معنوی و مادی، درونی و بیرونی. هریک از این زبان‌ها در حیطه‌های گوناگون و در سطح متفاوتی که بازگو کننده‌ی معانی مربوط به همان وضعیت از هوشیاری می‌باشد، مبین حقیقت است، ولیکن هیچ‌یک از آنها چه به تنهایی و چه به اتفاق بیان کننده‌ی تمامیت حقیقت نیست. حقیقتی که در خدا یافت می‌شود مشمول اضداد نمی‌شود در حالیکه اضداد یکی از عوامل همیشه حاضر در ابعاد زمان و مکان و در جهان پدیده‌های فیزیکی است.

سوگماد مانند آزادی است که باید دوباره و دوباره فتح شود. آزادی در اقلیم فیزیکی عنصری گریزان و فرار است. آزادی واقعیت غایبی در زندگی و حاصل نهایی میلیونها میلیون تناسخ روح در طبقه‌ی فیزیکی است. آکولایت (نخستین درجه وصل در اک ) به معنی جوینده‌ی خدا، با یافتن ماهانتا یک چلا می‌شود. استاد حق در قید حیات تجلی جسمانی سوگماد در زمین است و مأموریت دارد همه روح‌هایی را که آماده بازگشت به جهانهای بهشتی‌اند را، بدانجا عودت دهد. هر آنکسی که مایل است داوطلبانه زندگی‌اش را به اک تقدیم کند هم اینک به سوی جلال و جبروت خدا فراخوانده می‌شود. او هم‌اکنون به آزادی دست می‌یابد، با این وجود، مادامی‌که در قالب گوشت و خون زندگی می‌کند مجبور است دوباره و دوباره راه بازگشت راه فتح کند. این روند بارها و بارها ادامه می‌یابد و چلا هرگز نباید در مقابل مشقات و مشکلاتی که کل نیرانجان بر سر راهش قرار می‌دهد ناامید شده و دست از تلاش بردارد. این تا زمانی است که او در این جهان زندگی می‌کند. بنابراین هرآنکس که جان بر کف در طریق اک می‌گذارد، زندگی پایدار می‌یابد و به جاودانگی دست پیدا می‌کند. تنها راه کسب آرامش قلبی و خلاصی از سنگینی بار کارما برای چلا از طریق اک میسر است. با تلاش فردی به منظور ترک وضعیت آگاهی دنیوی و سفر در اقلیم سوگماد، آدمی می‌تواند به مثابه یک ظرف پاک و مجرایی برای ظهور خدا در جهان ماده بسر برد در حالیکه در عین حال در مراتب فارغ از زمان و در جاودانگی الهی زندگی می‌کند.

فهم، شکل ندارد و به کارگیری آن ضروری است. چلا ملزم است این واقعیت را دریابد زیرا که بخش اعظم جستجوی او در جهان بیرونی و در حیطه‌ی ماده، مکان و زمان به ظهور می‌رسد. با درک اینکه فهم یک ابزار انسانی به منظور فراهم آوردن و ذخیره تاثیرات و تجربیات در جهان فیزیکی است، روح به سوگماد می‌رسد و دانش کهن اقلیم معنوی را در می‌یابد. فقط یک ذهن تک قطبی می‌تواند بالقوه‌هایش را به کار گیرد و بفهمد که فهم یک ابزار شخصی است. عملکرد آن برای همه‌ی روح‌ها یکسان نیست و برای هر یک صورتی دیگر دارد. راهی برای رسیدن به سوگماد وجود ندارد مگر بواسطه‌ی ماهانتا. این بزرگترین فهمی است که روح می‌تواند بدان دست یابد. لذا این فهم باید با تجربه مستقیم نصیب شود نه از جانب دیگران ارائه شود. پس درمی‌یابیم که برای روح دانش غائی وجود ندارد مگر در شناخت خودش.

این دانش برای روح کافی است و بدان جاودانگی می‌بخشد. بنابراین، تفکر و تعمق و فلسفه‌یافی در مورد سوگماد برای وضعیت آگاهی انسانی بی‌هوده و بی معنی است زیرا که نمی‌توان ( آن ) را دید یا شنید و نمی‌توان بر ( آن ) دلیل و منطق آورد.

برای وضعیت انسانی بیان کردن، توضیح دادن و سخن گفتن در باره‌ی سوگماد تنها در ارتباط متقابل (آن) با کل امکانپذیر است. عناصر تحتانی اجازه نمی‌دهند جوهره خدایی به روشنی به ذهن بشر راه یابد. خدا می‌تواند شیوه‌ی خود را اعمال دارد ولیکن تنها در موارد بسیار ضروری و اضطراری است که سوگماد به ظهور خود در این دنیا مبادرت می‌کند. این شرط همواره حاکم است تا روزی که عنصر انسانی مقلوب شود و روح با یگانه‌ی مطلق یکی شود، آنگاه که دو طبیعت انسانی و الهی وحدت حاصل کنند. در این هنگام است که عنصر الهی برخوبش دنیوی تسلط می‌یابد و خود را در وضعیت مادی بر بشر آشکار می‌سازد. چه اندکند کسانی که به حل این مشکل فائق آمده و به وضعیت برتر معنوی زندگی مافوق طبیعت نائل آیند.

وضعیت خدانشناسی – اکتساب وضعیت برتر معنوی زندگی مافوق طبیعت – تنها در جنبه‌ی فردی زندگی قابل حصول است. در همه‌ی ادیان جهان به این جنبه‌ی فردی اشاره شده است. در اکنکار، شخصی و غیر شخصی بودن سوگماد در تفاوت بین سرچشمه غایبی الهی که نشانه و صفتی ندارد با ماهانتا تشریح شده است که صفت ممیزه‌اش شامل تثلیث می‌شود.

کسانی که لقب ممیزه‌ی ماهانتا را کسب کرده‌اند در جایگاه استاد حق در قید حیات به خدمت در این جهان منسوب می‌شوند و وظیفه آنها جمع‌آوری روح‌ها و بازگرداندن آنها به خانه‌ی اصلی‌شان در اقلیم الهی است. زیرا در اینجا بود که آنها بصورت روح آفریده

شدند و در قوس دایره‌ی اعظم به جهانهای تختانی روانه شدند تا شکل کالبدی بگیرند و زندگی‌ها پس از زندگی‌ها عمر کرده، مآلاً به درجه‌ای از هوشیاری معنوی دست یابند که شناسایی ماهانتا برایشان میسر شود. او آنها را به اقالیم باز می‌گرداند و از هنگام نخستین تولدشان در مدار زمان و مکان با آنان همراه بوده است. در هر زمان تنها معدودی به تشخیص ماهانتا نائل می‌آیند و آن هم هنگامی رخ می‌دهد که آدمی به جایگاه ویژه‌ای در مسیر زمان و مکان دست یافته باشد که نقاب از دیدگانش فرو افتاده باشد و توانسته باشد نور و شکوه او را مشاهده و درک کند.

رهبران مذهبی دنیا برابر اکثریت شکست می‌خورند چون قادر نیستند راه خدا را به‌دقت برایشان روشن کنند. عده قلیلی از آنها با طریق اک آشنایی دارند و در میان آنها هم کمتر کسی هست که بداند چگونه باید آن را به کسانی که تشنه‌ی جهانهای فراسویند رسانید. کسی که بکوشد اک را به دیگران توضیح دهد بدون آنکه شخصاً حقیقت الهی را تجربه کرده باشد، موفق نخواهد شد. هر کسی هم که فرصت یابد در حین تجربه در حضور ذات الهی اک را آموزش و ارائه دهد، موفق می‌شود. کسی که با اک هم‌ساز نبوده است دانش خود را در گرو منافع زودگذر می‌نهد و به لذت‌های جسمانی می‌پردازد. اما آنکه با روح الهی عجین‌تر است می‌داند که جسم و ذهن چیزی جز جامه‌های درونی و بیرونی روح نیستند. غافلین همواره خود را در تماس با کل در سطوح زیرین و روشن ضمیران معنوی در تماس با اک در سطوح زیرین می‌یابند.

روح با اک یا جوهر خداوند تعیین هویت می‌کند چون همانا بخشی از الوهیت خداست که در هر انسانی تعبیه شده است. ارتعاش صوت خورشیدی پرده از منظور حقیقی کل برمی‌دارد اما اصوات اک واقعیت مقدس حضور خدا را درون بشر فاش می‌سازند. چلا تنها به کمک ماهانتا می‌تواند به سطحی از هوشیاری معنوی نائل شود که قادر باشد تفاوت بین وضعیت پدیده و اقامه به ذات را تمیز دهد. با این توصیف اک قدرتی است مستقل از اشکال حیات، تجلی می‌آفریند. تمامی شکل‌های زنده از (آن) ساخته شده و بی(آن) هیچ شکلی از حیات وجود نخواهد داشت.

اک با وحدتی پایدار در آگاهی، وضعیت‌های حیات و کالبد‌های جسمانی به‌طور هماهنگ عمل می‌کند و این به دلیل وجود ریسمان عشقی است که آنها را بهم بسته است. این همان قماش‌ی از عشق نیست که در وضعیت‌های آگاهی انسانی مشاهده می‌کنیم. عشق انسان هم شامل عنصر عشق و هم مرگ است. عشق نباید در وضعیت آگاهی انسانی از یکی به دیگری ایثار شود مگر در وضعیت بی‌نظرانه. عشقی که صرفاً انسانی باشد همیشه نابود کننده است در حالیکه عشق معنوی زندگی صد چندان می‌بخشد. اک آگاهی را در آدمی شکل می‌دهد و عشق برتر معنوی روح را با روح الهی وحدت می‌دهد. این وحدت در عین حال کنشی است هم غیر شخصی و هم کیهانی و کسانی که به این وضعیت دست یافته‌اند به **پیران و ابراگی** مشهورند.

نابینایان معنوی با ناخشنودی، ترس و بلاتکلیفی بر زندگی چنگ می‌اندازند. ذهن آنان فلج شده است و امنیت خود را در اعتقادات اصولی، خرافات، تائید اجتماعی، افتخارات ملی و شخصی و شرافت‌های زودگذر جستجو می‌کنند. آنچه‌ان در هوشیاری محدود عقلانی و وضعیت‌های هوس‌آلود دنیا و محیط جسمانی خود غرق شده‌اند که سایه جهل تاریکی بر زندگی‌هایشان افکنده و دیگر قادر به تشخیص خویش معنوی و ذات الهی خود نیستند.

تنها اک است که آدمی را آنچه‌ان بیدار می‌کند که به درک کامل طبیعت الهی خویش نایل شود. این عمل از عهده هیچ موجودی برنمی‌آید. تمام کسانی که این درک را در مذاهب گوناگون، فرقه‌ها و مکاتب دیگر جستجو می‌کنند، با شکست مواجه خواهند شد. تنها اک می‌تواند وضعیت آگاهی انسانی را به خودشناسی استحاله دهد و تدریجاً روح را بسوی وضعیت خدایی رهنمون کند.

در نظر آن‌کس که خودشناسی و خدانشناسی را کسب کرده باشد، همه‌ی ادیان و فلسفه‌ها صرفاً طریق‌های بی‌شماری هستند که به اک ختم می‌شوند. از طریق یکایک آنها می‌شود به اک رسید و راه بی‌زنگار واقعیت غایی را یافت. در چشم کسی که خرجه الهی را لمس کرده باشد، هیچ تفاوتی بین نژادها و عقیده‌ها، بین آگاهی‌های ملی و گونه‌گونی مذاهب وجود ندارد. اک تضادها و مخالفت‌ها را از سر راه روندهای ذهنی او زدوده است. درون طبیعت هر شکلی از حیات که آفریده می‌شود اشتیاقی ذاتی برای وصال به کمال سوگماد تعبیه شده است. آرزوی دیرینه‌ی وی از برای سعادت در جهان‌های معنوی منظور شده است نه در جهانهای مادی. او در اشتیاق کمال یگانه‌ی الهی در درون خود است که با اقبال فیض او نصیب می‌شود.

سوگماد کامل‌ترین مطلوب عشق است. شکوه او برکسانی مشهود می‌شود که قادر به دریافت الهامات (آن) باشند. او از چشم کسانی که در دام ضعفهای خود گرفتارند و کسانی که همچنان در دست‌های کل نیرانجان در بردگی و اطاعت بسر می‌برند، پنهان است. سوگماد خویش را از راههای گوناگونی بر برگزیدگان این جهان متجلی می‌سازد. اینان انتخاب شدگانند. پیروان طریق اکنکار برگزیدگانی هستند که خدا برای بازگشت

به اقلیم بهشتی و همکاری با خود انتخاب کرده است. آنان سعادت یافتگانی هستند که با پیروزی بر حیل‌های کل‌نیرانجان توانسته‌اند راه بازگشت به جهانهای بهشتی را بیابند.

عالم ماورا فراسوی آگاهی کیهانی (شعور کیهانی) قرار دارد اما برای هرکسی که در جستجوی (آن) همت و رزق قابل دسترسی است. (آن) ذات زیرین است، در مقام مقایسه با عظمت و پهنای کیهان مادی از چنان جلال و جبروتی برخوردار است که نفس این عالم و عوالم دیگر در مقابل عرصه‌ی شاهانه و بی‌پایانش جز غباری ناچیز نیست. (آن) حامی فعالیت‌های حیات کیهانی است. (آن) یا زندگی را در گستره‌ی آغوش خود می‌پذیرد و یا آن را از دایره‌ی ابدیتش مطرود می‌سازد. اک راه است و پیمودن (آن) طریقی دائم و بلا تغییر. همه‌ی دیگر راه‌ها تغییر پذیرند و قابل اعتماد نیستند چون در نهایت به مراتب بالای جهان‌های روانی می‌انجامند. اک طریقی هم کیهانی و هم شخصی است که چلا را به درون قلب خدا رهنمون می‌کند. هرآنچه در زندگی یک چلا مقتضی باشد در مسیر اکنکار که بالاترین طریقت‌هاست، پیش رویش قرار خواهد گرفت و هیچ‌کس قادر به طی طریق نخواهد بود مگر در معیت ماهانتا. جنبه‌های سه‌گانه سوگماد با تثلیث مسیحیت، هندو و تریکایای (اصول سه‌گانه بودیسم) بودایی‌ها تفاوت دارد. تثلیث سوگماد تمامی جوانب زندگی را در بر می‌گیرد. این جنبه‌های سه‌گانه همان سه کالبد ماهانتا می‌باشند.

**نخست** حضور مطلق، ازلی و جاویدان ماهانتا که صدای خدا نام دارد و در قلب و کانون اقیانوس عشق و رحمت بسر می‌برد. این جنبه با هیچ‌یک از ارکان تثلیث مسیحیت، هندو و بودیسم قابل مقایسه نیست.

**دوم** کالبد عالم‌گیر و شکوهمندی است که آن را اک، روح هستی یا جریان صوتی می‌نامیم که در همه صور حیات حضور دارد و به هرآنچه در قید هستی است، دوام و قوام می‌بخشد.

**سوم** کالبد متجلی شده یا استحاله‌ی تاریخی ماهانتا است. این جنبه در هر بُره‌ای از زمان در هیئت استاد حق در قید حیات که یگانه جاویدان و تجلی کالبدی سوگماد نام دارد به ظهور می‌رسد. ماهانتای تاریخی تجلی کالبدی ماهانتای جاویدان است و جنبه‌ای است که در آن مقام الهی در هیئت انسان تناسخ می‌یابد. ماهانتای تاریخی در جنبه‌ی دومش صاحب همان کیفیات مقام الهی است و تا جایی که متجلی کردن این کیفیات در چهارچوب محدودیت‌های انسانی و مقتضیات زمان امکان داشته باشد، در این جنبه از ماهانتا به ظهور می‌رسد. انسان باید بر اک تکیه کند، نه کل. هنگامی که شخصی با کل همکاری می‌کند در صعودش دچار وهم و مبهوت می‌شود و دائماً براساس هلاکت عمل می‌کند. اغلب ارواح در جهان‌های پایین در اینگونه بطالت بسر می‌برند. بودایی این را نیروانا می‌نامند. همان تهی‌گاهی که بسیار مورد ستایش است. اصل اساسی کارما بر مبنای نیروی کل ویرانی می‌باشد. یکی از بدیهیات در اک این است که هر آنکه تلاش در جهت خدمت به بشریت کند بازنده خواهد بود. ولی او که نیتش خدمت به خداوند می‌باشد همیشه در زندگی موفق خواهد بود. معدودی متوجه می‌شوند کسی که بزرگترین خواسته‌اش خدمت به نوع انسان است، از جانب نیروهای کل صحبت می‌کند. این یکی از بزرگترین دام‌های کل نیرانجان است که شخص احساس می‌کند به همراهانش خدمت می‌کند. تمامی کسانی که تجلی‌های فیزیکی و ذهنی انسان را درمان می‌کنند و برای انسان سعادت را ارمغان می‌آورند و در جستجوی صلح برای نژاد انسانند به‌گونه‌ای توسط نیروهای کل فریب خورده‌اند تا باور کنند این خواست و اراده‌ی خداوند می‌باشد. هر آنکه به اصلاحات اجتماعی برای انسان معتقد است به مناطق پایین دنیای اثری محکوم می‌شود زیرا این نتیجه عملکرد کالبد عاطفی یعنی همانا کالبد اثری می‌باشد که تحت فرمانروایی نیروهای کل است. هنگامی که چشم‌های معنوی چلا گشوده می‌شوند متوجه است که اکثریت گسترده کارهایی که تحت عناوین نیروهای اجتماعی مانند شعر هنر و موسیقی هستند توسط ذهن خلق شده‌اند و نتیجه‌ی عملکرد کل در مناطق اثری‌اند و از جهانهای معنوی نمی‌باشند.

ماهانتا توزیع کننده‌ی کارما در این جهان می‌باشد و هرآنچه او می‌گوید کلام سوگماد است. تمامی امپراطوران کارما تحت تسلط او می‌باشند و باید مطابق گفته‌ی او عمل کنند. بنابراین اکنکار پناهگاه معنوی برای تمامی ارواح است. تمامی آنها تحت فرمان ماهانتا می‌باشند. گرچه معددی او را به عنوان تجسم روحانی عصر ادراک و قبول می‌کنند کالبد معنوی ماهانتا همیشه در همه‌ی زمانها با مردمان است و نمی‌تواند جایگزین شود زیرا برخی مذاهب اسامی متفاوتی برای آن دارند. او رهبر معنوی دنیا از زمان خلقت آن بوده است و به عنوان مرکبی جهت سوگماد به شکل فیزیکی در نژادهای مختلف و طی زمانهای متفاوتی متجلی شده به شکلی که برای آنها مرسوم‌تر و با نامی که برایشان آشناتر بوده است. اگر مردمان هندو می‌باشند به شکل کریشنا بودا یا ویشنو بر آنها ظاهر شده تا او را بشناسند. برای یونانیان همانا زئوس، برای رومیان همانا ژوپیتر، برای مصریان همانا اسی‌ریس آمون رع و آتون می‌باشد، برای یهودیان

کهن همانا یهوه، برای بابل‌ها همانا ایشتار، برای آریان‌ها همانا وارونا، برای مسیحیان همانا مسیح و برای محمدیان همانا الله است. او برای همه در تمامی اعصار ظاهر شده است. او نیروی سری است که پشتیبان تمامی حوادث تاریخی جهان می‌باشد. هیچ کس نمی‌تواند از سوگماد بگریزد و هیچ‌کس در این جهان و جهان‌های دیگر بالاتر از ماهانتا نمی‌باشد. او که الوهیت است و او که تجلی کالبدی همان ماهانتای جاویدان است. ماهانتا معبد را بازسازی می‌کند و ارواحی را که در تاریکی سرگردانند گرد هم می‌آورد. او در برابر هر روحی دو مسیر قرار می‌دهد: مسیر زندگی و مسیر مرگ. لحظه‌ای فرا می‌رسد که هیچ انسانی نمی‌تواند این دعوی را رد کند. به کجا می‌تواند انسان از مرگ فرار کند؟ برای گریختن از مرگ هیچ کجا نمی‌تواند برود مگر نزد خداوند. او نمی‌تواند وقتی در مرحله فیزیکی قرار گرفته است از مرگ بگریزد. زیرا هیچ افسونی در مقابل آن وجود ندارد.

اک خودش مرتبه‌ی قدرت عالی‌هی کاملی است. موقعیتی که توسط اندیشه، معنویت و ایده‌آلیسم و عشق مردمانش ساخته شده است. جهانهای سوگماد کاملند و در آنها نظامی از موجودات متحول برتر وجود دارد که تمامی جهانها را بنابر قوانین جهان خودشان فرماندهی می‌کنند و همین‌طور بنابر اراده‌ی سوگماد. تنها تفاوت بین نظام معنوی و بنیاد حکومت‌های جهان فیزیکی این است که سوگماد امپراطور حکومت‌های جهانها می‌باشد. او به‌طور واحد و بنابر جوهره‌ی الهی‌اش حکومت می‌کند. هیچ‌گونه قوانین دموکراتیک در اینجا یافت نمی‌شوند. و انسان یا بنابر قوانین الهی زندگی می‌کند و یا امتناع و سرکشی می‌کند. سپس از هرآنچه نتیجه‌ی سکونت در جهانهای مادی و کل نیرانجان پادشاه نیروهای منفی می‌باشد رنج خواهد برد.

هنگامی‌که انسان قادر به ترک سطح آگاهی فیزیکی‌اش و سفر به جهانهای درونی می‌باشد به مرحله‌ای می‌رسد که فراتر می‌رود - و ناگهان متوجه می‌شود که در آن مرحله هیچ نوع سطح آگاهی وجود ندارد. او فراتر از تهی بودن بودا و بهشت مسیحیت و جهان هیچ جینیسم خواهد بود. او در مرحله‌ی بودن خالص است. البته اگر کلمات بتوانند آنها را وصف کنند زیرا کلام و اصوات غاصرنند. تمامی بنیان نوع انسان در اسارت جامعه و خودش می‌باشد. این موجودیتی اسفبار است که زندگی پس از زندگی توسط کل نیرانجان کنترل می‌شود. کل نگهبان زندان است و آنهایی که قصد فرار می‌کنند بی‌نیاز می‌باشند. آنها خداوند را باور دارند و ستیزه‌گر و سرکش‌اند ولی آنها نیز خود را محکم‌تر در زندان کل اسیر می‌سازند.

انسان یک تبعیدی و زندانی می‌باشد و کور بودن او باز هم اسارتی تاریک‌تر است. محبوس بودن غیر قابل گریز روح در این جهان اساساً بستگی به مذهبی است که پیرو آن می‌باشد. کلیسا توهم و امنیت خاطر انسان گشته است. او در برابر آدمها نمایش حقانیت و معنویت می‌دهد ولی مانند یک سیب گندیده است که پوست آن بسیار درخشان به نظر می‌رسد ولی درون آن پر از کرم است. آنچه فیزیکی است کالبد را ملوس می‌کند. و آنچه اثری است کالبد و ذهن را، و هر دو البته کالبد علی را آلوده می‌سازد.

اثری - فیزیکی را و علی بر کالبد اثری تاثیر می‌گذارد و نهایتاً ذهن تمامی اینها را آلوده می‌سازد. در ارتباطات انسانی معلوم شده که اثری و ذهنی بزرگترین تاثیرات مخرب را بر روی یکدیگر دارند. آنها که امواج اثری را بر می‌انگیزانند و در میان نژاد انسانی اختلالاتی بوجود می‌آورند بطور وحشتناکی زجر خواهند کشید بدون آنکه بدانند چه کرده‌اند و چگونه این کار را انجام داده‌اند. این همانا خطر عمل‌کردهای روانی در این جهان می‌باشد. هشیار باشید و کاری به آنها نداشته باشید زیرا جهالت‌شان تصدیق نمی‌شود و هنگام قضاوت روز مرگ دلیلی برای شفقت نخواهد بود.

سوابق شما همان است که هست و حکم بعدی شما به‌عنوان کسی که برعلیه قوانین سوگماد شورش کرده زندگی‌های بیشتر و سختی‌های فراتری را به همراه می‌آورد مگر اینکه تحت حمایت ماهانتا باشید. ذهنی که توسط کل آلوده شده باشد به عنوان مجرای برای جاسوسان منفی عمل می‌کند و اذهان دیگر را آلوده می‌سازد. عناصر کل که از درون ذهنی به ذهن دیگر می‌ریزند مانند زهری است که از جوانان به سوی پیران منتشر می‌شود. هیچ فردی که در سطح آگاهی انسانی زندگی می‌کند از این رهایی نمی‌یابد مگر تحت حمایت ماهانتا قرار گیرد. پیران باور می‌کنند پیروزند زیرا دانا می‌باشند ولی به این خاطر است که کل می‌خواهد سالمندان اینگونه باور کنند. و جوانان در سرکشی کورکورانه‌ای به سر می‌برند زیرا کل فرامین خود را اینگونه تنظیم کرده است. هیچ‌یک رهایی نمی‌یابند مگر پیرو مسیر اک باشند. مذهب آنان را نجات نمی‌دهد بلکه تمامی پیروان خود را به اسارت می‌کشد. فلسفه فقط مرهمی است برای آنانکه می‌خواهند این مسیری که هیچگاه موفق نخواهد بود را، بپیمایند.

ماهانتا پیام‌آور مطلق است. قبل از او نبوده‌اند و پس از او نمی‌آیند. تمامی آنان که در این عصر به سوی او می‌آیند از لحظه‌ی ورودشان به این دنیا همراه او بوده‌اند. او آنان را تا این سطح معنوی متحول ساخته است. به‌گونه‌ای که در این هنگام تشخیص ماهانتا

برای‌شان آشکار است. او قادر است هر چلایی را به‌خاطر آنچه هست بپذیرد. و سپس او را در مسیری قرار دهد که در طی زندگی‌اش به ادراک خداوند نائل شود. تمامی آنان که تحت حمایت ماهانتا می‌باشند به مرحله‌ی درک خویش یا درک خداوند در این زندگی‌شان نائل نمی‌شوند. هرگاه ماهانتا در طی زندگی‌شان شکل فیزیکی خود را پیش از آنکه وظیفه‌اش را تکمیل کرده باشد ترک گفت، دوباره به روی زمین ظاهر می‌شود تا مأموریتش را به پایان رساند. او در هر عصری دوباره و دوباره می‌آید تا وظیفه رستگاری را نسبت به تمامی ارواحی که روزگاری به سوی او آمده‌اند تکمیل کند. وظایف او نسبت به تکتک روح‌ها هیچ‌گاه متوقف نمی‌شود. او موظف است هریک را به آسمانها باز گرداند تا همکار خداوند شوند. او هیچ‌گاه روحی را که با او زمانی و جایی در گذشته‌ها و یا این زندگی‌اش ارتباط برقرار کرده است را ترک نمی‌کند. هرگاه روحی کوچکترین درجه از ارتباط با ماهانتا را برقرار کرده باشد هیچ‌گاه بین آنها جدایی رخ نمی‌دهد. او مانند عزیزانش، ضریان قلب آنها و نفسش به او نزدیک می‌شود. کالبد ماهانتا همانا اک می‌باشد. یعنی جوهره‌ی خداوند که از اقیانوس عشق و رحمت جاری است و تمامی زندگی را نگه می‌دارد و تمامی اشکال حیاتی را به هم گره می‌زند. این همانا خداوند است. همان عصاره‌ای که انسان از آن تغذیه می‌کند. شکل کالبدی معمولاً مرکبی است که از طریق آن اک جریان می‌یابد تا تمامی جریان حیاتی را که در ارتباط با دنیا می‌باشد متعالی سازد. بدون حضور کالبد ماهانتا در هستی همه چیز پژمرده می‌شود و می‌میرد.

ماهانتا روح را از چنگال نیروهای کل رها می‌سازد. او همانا خوبی است که درون قلب هر موجود میرایی می‌تپد. او آغاز است. چرخه‌ی زندگی است و پایان تمامی موجودات میراست. او خورشید درخشان، باد، ستارگان شب و ماه می‌باشد. او پادشاه آسمانها، اندامهای حسی، ذهن و آگاهی زیستن است. او روح آتش، روح کوهها، رهبر تمامی کاهنان، روح اقیانوس، بیننده‌ی اعظم می‌باشد.

کلمه‌ی مقدس اک، درخت، مورچه، رعد، آسمانها، و خداوندگار ماهی‌ها و کوسه‌هاست. او زمان و عقاب است. او شیر و خرس است. رودخانه‌های جهان است. نگهدارنده‌ی کودک تازه تولد یافته، و پیرمرد آماده‌ی مرگ است. در تمامی چیزها چهره‌ی او هست و در طی زندگی او بذر الهی در این جهان است. هیچ چیز جاندار و بی‌جان‌ی بدون او وجود ندارد. این همانا خداوندگار سوگماد در فعل می‌باشد و یک اتم از وجود آن، جهانها را بر روی یکدیگر نگه می‌دارد. نه تنها او پادشاه این جهان است، بلکه در تمامی جهانها، سیارات و مناطق سلطان است.

با شکسته شدن تندیس تصورات انسان، مرگ خداوندگار او فرا میرسد و همراه با او منظرگاه عالی جهانها در جهانهای دیگر آشکار می‌گردد. و برای او عظمت و رهایی از این منطقه‌ی جسمانی را به همراه می‌آورد. دیگر جهان هستی سرد، نامعلوم و ناخوشایند بنظر نمی‌رسد. بلکه شعله‌ای از عشق سوگماد می‌باشد. این منظرگاه هیچ‌وقت بر تصویر دیگری منطبق نمی‌شود بلکه از تار و پود عالم هستی طلوع کرده است. سپس فرد در مرتبه‌ی انسانی‌اش تا جایی که تندیس‌های تصورات قبلی خود را از سوگماد شکسته است، آغاز به دیدن می‌کند.

ساکن ناتوان این دنیا احساس می‌کند که نمی‌تواند خود را به جریان تنزلی بسپارد و از این عالم معنوی عظیم به سویی دیگر جاری شود. او نیاز دارد تمامی درگیری‌های درونی خودش را به سوی ماهانتا برگرداند تا قادر شود به تنهایی مسئول خویش گردد. او باید بداند که علی‌رغم جریانات شیطانی آشکار در اطراف او همه چیز از جمله خودش در امنیت می‌باشد.

رهایی برای کسی که تشخیص نمی‌دهد جریان و موجی که از میان ماهانتا می‌گذرد و به سوی جهان جاری می‌شود تضمین کننده‌ی سفری امن در جهانهای پایین برای او می‌باشد، غیر ممکن است. مرحله دانش معنوی، همان که ایمان می‌نامیم، در صورتی که با استدلال و منطق توأم نباشد باور نکردنی است چرا که شخص نمی‌تواند بدون شکیبایی چیزی را باور کند و یا هیچ‌گاه نمی‌تواند چیزی را که به‌نظرش غیر ممکن و غیر منطقی است را باور کند.

تجربه ماهانتا آنگونه که شخص او را در کالبد جسمانی‌اش می‌شناسند، این است که او انسان است ولی چلا باید به آنچه که به‌عنوان دو وجه ماهانتا می‌شناسند توجه کند. یعنی مرتبه‌ی انسانی و کالبد معنوی. یکی تجربه انسانی زمینی است که با دوستانش قدم می‌زند و صحبت می‌کند، که می‌میرد ولی دوباره برمی‌خیزد. تجربه‌ی دیگری مربوط به اک معنوی یعنی ماهانتایی است که برمی‌خیزد و در واقع تجربه‌ای از قرار گرفتن موقعیت الهی سوگماد در انسان می‌باشد.

این معقولانه نیست که عنصر تاریخی اک را مجزا کنیم. زیرا اگر چنین کنیم ممکن است در بدست آوردن نشانه‌های نامحدود ماهانتا شکست بخوریم. هم‌چنین معقولانه نیست که اک را فراموش کنیم یا نادیده بگیریم. زیرا بخش حیاتی انقلاب معنوی که در هر عصری رخ می‌دهد همانا تصادم مداوم بین اک و نیروهای کل می‌باشد.



ماهانتا به‌عنوان نماینده‌ی انسانی اندیشه‌ای است که گاهی اوقات برای متعصبان مذهبی بسیار تکان دهنده است. نباید اینگونه باشد. اگرچه خدامرد واقعی و جاویدان با چنین مخالفت‌هایی درگیر می‌شود. تناسخ ماهانتا در هر عصر نه تنها یک درام الهی است که به نمایش در می‌آید بلکه نمایش مداوم درام انسانی نیز می‌باشد. تنها وعده‌ی واقعی رستگاری - رهایی روح از جهان‌های مادی است.

## فصل سوم

### دکترین اک - مارگ

در ابتدا فقط سوگماد مقتدر، خدای خدایان، مطلق تمامی مطلق‌ها، مقتدرترین مقدسان، مهربان‌ترین از همه مهربانان و قادر مطلق، همیشه حاضر و عالم تمامی اسرار در تمامی جهانها و کیهانها بود. در ابتدا خوابیده بود. در اقیانوس عشق و رحمت جایی که هیچ انسانی قدم نگذاشته و هیچ فرشته‌ای سکونت نکرده، و هیچ حرکتی نمی‌کرد. آنجا سرزمین، مکان یا مسکنی نیست بلکه اقیانوس عظیمی از عشق و رحمت است. حقیقت تمامی حقایق است. محل سکونت سوگماد، آنکه یکتای دیرینه است و تمامی موجودات، جانوران و انسانها در طی اعصار ستایشش کرده‌اند.

در ابتدا آلفا بود که خوابیده بود. ولی هنگام چرت زدن بر تمامی موجودات قدرتمند، عناصر و جانوران هستی، حکومت می‌کرد. آرامش و نشاط همه جا گسترده بود و جایی برای نگرانی سوگماد در ارتباط با زندگی و سرچشمه‌های آن نبود. باغ مقدس دانش اسرار در آلابی‌لوک برای موجوداتی که خود را در آن سرگرم می‌ساختند دلبپذیر بود. در حالی که قادر متعال چرت می‌زد و رویای جهان‌های جدید را می‌دید.

اقیانوس عمیق عشق و رحمت در ابدیت به حرکت در آمد و او خود را از این چُرت عمیق بیدار ساخت. لرزش شدیدی از جهانها جاری شد و آسمانها و آنها که در باغهای مقدس بودند به لرزه افتادند. آنها مکئی کردند، سپس با شگفتی به جدا شدن افلاک نگریستند. آنها از دیدن آنچه که به نظر خشم جهان آسمانها و جدا شدن آنها با صداهاى رعد آسا می‌رسید، متعجب شدند.

سوگماد خود را بیدار کرد و به قلمرو گسترده‌ی خویش نگریست. دید که موجودات ساخته‌ی او فقط بازی می‌کنند و خود را سرگرم می‌کنند بی‌آنکه به یکدیگر ایتار کنند. زمزمه‌ای کرد و کلمه وارد جهانهای جهانها شد. جهانها لرزیدند و تمامی ارواح به دنبال پناهگاهی گشتند. ولی هیچ یافت نمی‌شد. آنها در مقابل سوگماد متعال، خدای خدایان، ایستادند و لرزیدند و گوش فرادادند. شما زمانی که می‌بایست به یکدیگر یاری رسانیدو زندگی بخشید، بازی کرده‌اید؛ باید حقیقت را با سکونت در اقامتگاه‌های پایین‌تر بیاموزید. و آنگاه که آماده شدید، به خانه پدری خود، به منزلگاه من برگردید. هیچ‌کس نمی‌دانست صدای خداوند چه می‌گوید. ولی تمامی آنها بی‌که صدای او را شنیدند، حیرت کردند. او می‌خواست جهانهای جدیدی بسازد که هر روحی بتواند جوانی‌اش را در آنجا سپری کند و رشد کند و باطناً متعالی شود؛ همچنین طبیعت واقعی‌اش و مأموریتش را در جهانهای خداوند بیاموزد. در آغاز هرآنچه که پایین‌تر از جهان آتما قرار داشت، فقط روان (جان) بود. همانکه به نام اک می‌شناسند و همانکه از میان تهی‌گاهی عبور کرد. همه چیز بدون جریان حیات بود - آرام، ساکت، فضای گسترده و زمان، تاریک و خالی بود. فقط نیروی قادر، اک، جوهره‌ی واجب‌الوجود سوگماد، درون این تنگه تاریک هیچ، حرکت می‌کرد.

سوگماد اراده کرد به این تاریکی خارج از جهانهای نور و صوت نگاهی افکند. و او اراده کرد تا جهانهای جدیدی خلق کند و این جهانهای پایین‌تر از منطقه‌ی آتما را خلق کرد. او اراده کرد که منطقه‌البروج و دوازده قمر آن را خلق کند و به‌روی هرکدام موجودات زنده‌ای قرار دهد.

او اراده کرد که خورشید، ماه و سیارات و دیگر جهانهای تهی را خلق کند و به هر کدام زندگی بخشد. در هرکدام تجلی متفاوتی از جسمیت قرار دهد. ولی در خلقت زمین رأس تمامی حیات، به‌نام انسان را قرار داد. در ابتدا فقط اشکال خشن زندگی وجود داشتند.

او گازهای بی‌شکل را در فضا منتشر کرد. جهانها، کیهانها، مناطق و سیارات از جمله زمین، از گازها شکل گرفتند. گازها منقبض شدند تا جهانها و آسمانها را شکل دهند. از میان آنها آب و اتمسفر بوجود آمدند. تاریکی حاکم گشت. هیچ صدایی وجود نداشت؛ زیرا هنوز اک وارد جهانهای فضا و زمان نشده بود. پس از خلق اتمسفر، سوگماد گازها و آبهای را خلق کرد که چهره‌ی تمامی جهانها را پوشاند و در هیچ

کجا سرزمین‌های خاکی وجود نداشت. پس سوگماد نگاهی به این جهانهایی که در خارج از مناطق قلمرو خودش خلق کرده بود افکند تا در رویایش ببیند با آنها چه خواهد کرد. او به خورشید فرمان داد تا نور ببخشد و اتمسفر خود را بگشاید تا پرتو خورشید بر تاریکی جهانها بتابد. سپس نور به درون تاریکی نفوذ کرد و آن را درخشان و نورانی ساخت. سوگماد توده‌های چرخانی در فضا خلق کرد و سیارات در کیهانهای خود شروع به چرخیدن به دور خورشید کردند، از جمله زمین، و تبادل نور و ظلمات آغاز شد. نور خورشید و گرمای اتمسفر با یکدیگر به جهانها گرما بخشیدند و همین حیات را به همراه آورد.

اک وارد جهانهای فضا و زمان شد و شروع به کاشتن بذرهای اشکال مختلف حیات نمود. سپس سوگماد گازها را به داخل جهانها به حرکت درآورد و سرزمینهایی را از میان آنها برانگیخت. هنگامی که نور خورشید بطه درون گل نفوذ کرد، بذرهای کیهانی که توسط اک کاشته شده بودند، برانگیختند و انطواع زندگی اینگونه آغاز شد. دوباره نور خورشید به درون خاک سرزمینها نفوذ کرد و بذرهای کیهانی را که اک کاشته بود برانگیخت و از این بذرهای کیهانی حیات آغاز شد. انواع حیات بسیار زیاد بودند و یوگا پس از یوگا (دوره) به روی این سرزمینها می‌گشتند. سپس سوگماد نگاهی افکند و دید که تجسم دیگری لازم است تا حد فاصل زنجیره‌ی حیات را از شکل معدنی به شکل روحانی تبدیل کند. بنابراین به اشرف مخلوقات فرمان تجلی داد. تا پس از ست‌نام اعظم که اولین تجلی الوهیت مطلق می‌باشد، سرشته شود. و به او قدرت فرمانروایی بر جهانهای زیر آسمانها را بخشید. بنابراین همکاران معنوی، انسان را خلق کردند و درون او یک چهره فناپذیر به نام روح نهادند و انسان همانا خدای جاندار جهانهای معنوی شد که دارای نیروهای ادراک، قدرت فیزیکی و روح بود. انسان در جهانها به گردش درآمد و از موجودات و میوه‌ها و محصولات خاک تغذیه می‌کرد.

سوگماد قادر با ارواح و فرشتگان صحبت کرد؛ اینک بنگرید ای تمامی آنان که در سرزمین‌های آسمانی سرگرم بوده‌اید. حال باید به زمین بروید و در کالبدی قرار گیرید. به هر یک از شما یک کارمای بذری توسط خداوندگاران کارما داده می‌شود تا در طی زندگی زمینی همراه داشته باشید. هریک از کالبدی به کالبد دیگر و از تناسخی به تناسخ دیگر خواهید رفت تا اینکه روزی فرا رسد که مرا در شکل جسمانی‌ام که ماهانتا می‌باشد ملاقات کنید. فقط وقتی آماده شدم و به کمال رسیدی و تمامی غبارهای زوده شد و به کمال معنوی رسیدی به سرزمین‌های آسمانی برمی‌گردی و یکی از همکاران معنوی می‌شوی. تا فرا رسیدن این زمان در جهانهای پایین به عنوان روح باقی خواهی ماند و تعلیمات معنوی را فرا می‌گیری و جهت دستیابی به هدف واقعیات در منزلگاه آسمانی، تحصیل خواهی کرد.

تمامی ارواح خلق شده به آتش جهانهای پایین خواهند سوخت و در اقیانوس اشکهای درد و رنج غرق می‌شوند تا زمانی که مرا صدا کنند تا به فریادشان برسیم. چهره‌ی من بر آنها پوشیده خواهد بود تا زمانی که خالص شوند و تمامی مراسم اسراری را تجربه کنند و از میان غارهای آتش و اقیانوس‌های درد و رنج که او را به کمال می‌رسانند، عبور کنند. روحهای فناپذیر به زانو افتادند و دلتنگی خود را با آه و ناله به سوی آسمانها روان ساختند. سوگماد سخن گفته و به آنها فرمان داده بود تا به اعماق آتش، گل و وحشت بروند تا منطبق شوند و از همکاران خداوند قادر گردند. زندگی در ابدیت آنچنان لذت و سرگرمی و نشاطی داشت که هیچ موجود فناپذیری تا به حال نمی‌دانست. معاوضه آن با یک زندگی پر درد و رنج و بارهای کارما بیش از حد تحمل روح بود.

سوگماد چشمهای خود را بست و دوباره به رویا فرو رفت. ناله‌های دلتنگی ارواح به او نرسیدند. رویاهایی که در پیش بودند خلقت جهانهای پایین بود. او خلق کرد و از درون خلقت، خودش متجلی شد. همان خداوندگار قادری که نوع انسان آنها را به نام ست‌نام می‌شناسد. او به قدری قدرتمند است که معدود کسانی که به او می‌رسند باور می‌کنند او خداوند قادر و خدای خدایان است. زمین آسمانها گشوده شد و تمامی ارواح به درون جهانها مناطق و سرزمین‌های نور و تاریکی و اصوات بادهای وحشی و کیهانها و آسمانها غلتیدند. در آخر هریک به روی یکی از جهانهای ماده توقف کردند. بعضی به سیارات تازه خلق شده‌ی ونوس، ساتورن و ژوپیترا و آنهایی که انسان از دنیای کوچک زمینی‌اش به آنها نام نهاده استراحت کردند. بسیاری به سیاره‌ی زمین آمدند و آگاهی انسان را در معبد جسمانی کالبد انسانی قرار دادند تا لباس غم و اندوه را بر تن کند و بارهای کارما را بر دوش بکشد تا اینکه بالاخره روزی هریک آماده‌ی بازگشت به منزلگاه آسمانی‌اش بشود. برخی کالبد انسانی را پذیرفتند برخی وارد آگاهی سنگ، معدنیات، پرندگان، حیوانات، و ماهی‌ها شدند. ولی تمامی تجلیات سوگماد، آگاهی جهانهای پایین را پذیرفتند.

پس نوبت فرمانروایان چهار منطقه‌ای که در جهانهای فضا و زمان قرار گرفته بودند، فرا رسید. ابتدا سوگماد خود را در آخرین منطقه آسمانی همانگونه که هست متجلی

ساخت که ست‌نام فرمانده تمامی جهانهای حاکم بر عالم پایین نام دارد. پایین‌تر از او نظام‌های معنوی سوهنگ، رامچار، امکار، و جات نیرانجان هریک به ترتیب تا آخرین طبقه مادی در عالم پایین قرار گرفتند. بر فراز این جهانهای مادی پادشاه تاریکی جای گرفت تا به عنوان وسوسه کننده روح عمل کند. به او نام کل نیرانجان داده شد.

نیرانجان آن نیروی دروغینی است که سمبل نیروی منفی است. شیطانی است. همانا نیرویی که باعث می‌شود روح باور کند شادی و نشاط در جهانهای مادی قرار گرفته است. همانا شیطان جهانهای روانی است. تمامی آنان که به واسطه‌ی زمزمه‌های شادی و نشاط او، وسوسه و تسلیم می‌شوند، در آتش رنجهای گردونه او‌اگاوون خواهند چرخید. می‌آیند و می‌روند. این همانا چرخه‌ی طولانی تولد و مرگ‌ها و تناسخات روح می‌باشد.

نیرانجان قدرت ذهن است. همانا نیروی روانی است و آنان که در جهالت به سر می‌برند به زمزمه‌های شیرین امیدوارانه او گوش می‌دهند. او به خودبینی آگاهی انسانی توجه می‌کند. ولی هیچ‌گاه موفق نمی‌شود زیرا ارواحی که به اعماق تاریکی فرستاده شده‌اند روزگاری آگاه خواهند شد و به منزلگاه آسمانی باز می‌گردند تا نزد سوگماد به سر برند. در آنجا همکاران سرزمین‌های معنوی می‌شوند. جایی در سرزمین‌های عشق و نور برمی‌گزینند. اما ارواحی که انگشت اشاره‌ی نیرانجان را دنبال می‌کنند و پیرو تشکیلاتی می‌شوند جهت اشتباه جاده را برمی‌گزینند. هیچ کس مگر استاد اک در قید حیات که در جهانهای ماده فرود آمده تا فرصت بازگشت روحها به آسمانها را بدهد قادر به ارائه چنین فرصتی نیست. دیگران پیامبران دروغین هستند و قابل ملاحظه نمی‌باشند.

آنهایی که به نیرانجان گوش می‌دهند به پیامبر دروغین گوش می‌دهند. زمزمه‌های شیرین این نابغه منفی در کلام آنان که ادعا می‌کنند پیامبران عصر هستند، و کشیشها و روحانیونی که اعتقادات مذهبی کهنه را معرفی می‌کنند، شنیده می‌شود. هشیار باشید که آنها شما را وادار به شنیدن می‌کند و مسیرتان را به سوی کل نیرانجان هدایت می‌کنند. آنکه بر سیارات عالم پایین حاکم است. هیچ‌گاه در اک در مورد پیروزی صحبت نکنید زیرا باعث تخریب چلا می‌شود. هیچ‌گاه در مورد شکست و پیروزی سخن نگوئید زیرا باعث تعویق دستاوردهای معنوی چلا می‌گردد. این همانا طریقت کل است. وظیفه او ممانعت از تحولات معنوی روح است و وظیفه روح دور کردن این‌گونه تلاشهای کل است. آگاهی انسان دستخوش یک تخدیر خودکار است زیرا کل آگاهی انسانی را با سطوح مختلف ذهنی و عاطفی مسموم می‌سازد. خطرناکترین این عوامل سمی همانا ترس، خشم، نگرانی، احساسات و عواطف و حسادت می‌باشد. تجلیات مخربی که توسط این سطوح عاطفی ایجاد می‌شوند، نیرو و حساسیت نوع انسان را مانند یک ردای سنگین می‌پوشاند. تجلیات این‌گونه قربانیان وحشت‌زده به خشونت اعمال کل نسبت به آگاهی انسانی می‌افزاید. حقیقت فقط برای کسی قابل فهم است که در مرحله هشیاری قرار گرفته است. بنابراین هیچ یک از آنان که در یک مرحله راکد ذهنی قرار گرفته‌اند بدان دست نمی‌یابند. حقیقت در اعماق است نه در ارتفاعات. آنرا باید جستجو کرد و طلبید و از طریق تلاش صادقانه و برانگیختگی که به واسطه رنج و مجاهدت آگاهی انسانی را آماده ادراک آن می‌کند حاصل شود. حقیقت همیشه از دیدگان بدگویان پوشیده و پنهان بوده است.

در ابتدا ارواح چیز زیادی در جهانهای فضا نیافتند. آنجایی که بی نهایت است. هیچ‌گونه مرزی و یا هیچ‌گونه کهولتی در جایی که زمان تنها مقیاس اندازه گیری تغییرات درون لایتغیر است، وجود ندارد و همچنین جایی که حیات ضریان فنا ناپذیر انرژی در سرما و گرما است، مرگی صورت نمی‌گیرد. صبح و ظهر و عصر وجود ندارد زیرا آنچه که همیشه بوده است و همیشه خواهد بود، تنها چیزی است که هست. از آنجایی که هیچ آغازی برای روحی که متوجه خود می‌شد وجود نداشت، پایانی هم نبود. ولی هریک طی زندگی در جهانهای ماده، انرژی، فضا و زمان متوجه شدند که همیشه از ابتدا تا به حال و تا اید، تغییرات مداومی در فرضیات محدود سیر تکاملی حیات انسانی، تحت عنوان تولد، رشد، تکامل، و توسعه و کهولت و مرگ وجود خواهد داشت. انفجاری شگفت‌انگیز در یکی از سپیده دمان اعصار بسیار دور رخ داد که تقدیر خورشیدها را از نو تنظیم کرد. یکی از این خورشیدهای کوچک که جرقه درخشانی از خورشید اصلی بود، به داخل تاریکی‌ها افتاد و انوار بی‌شماری را پشت سر باقی گذاشت. از والدینش خیلی دور شده بود و نمی‌توانست نزد آنها بازگردد.

بنابراین حوضه‌ی پراکنده‌ای از نور منتشر ساخت که در مدارهای بسیار به گرد ستاره‌ای که ترک کرده بود، گرد هم آمدند. بدین شکل دنیای سیارات و ستارگان همسایه‌اش متولد شدند. همچنین توده‌های کوچک آتشی که از خورشید پرتاب شده و به جهانها نزدیک بودند، به واسطه جاذبه‌ی ایندو معلق شدند و در مسیرهای خود به راه افتادند. میلیونها توده آتش کوچک، قطعات متفرق، یک منظومه جدید گشتند که اغلب بی‌فایده‌اند. پس از سرد شدن، و پس از اینکه تبدیل به توده‌های سرگردان آهن و سنگ

می‌شوند، اغلب این توده‌ها به‌روی خورشید و یا جهان مواد جامد، یعنی زمین برمی‌گردند. عالم هستی طی یک لحظه و یا یک میلیون سال خلق نشد. طی اعصار، از زمانی که جرقه‌های سفید گداخته خورشید به شکل سنگهای سردی که در مرکز خود شعله‌های سوزان را خاموش می‌ساختند، متکامل شد. سپس قوانین اجتناب ناپذیری جهت حاکمیت بر جهانهای پایین و ایجاد هماهنگی به گردش سیارتهای که به دور خورشید سوزان می‌چرخیدند، پیش آمدند.

عناصر درون خاک زمین و سیارات دیگر بسیار ارزشمند گشتند. از قلب زمین انرژی، ریتم و هارمونی‌هایی جاری شدند که تنها مواد خداوند بودند. تنها مواد موجود در تمامی آنچه که هست. سیاره زمین نیز مانند سیارات برادر خود یک جهان مستقل زنده شد. جهانی زنده ولی از نوع عناصر ساده‌تری که انرژی‌ها و ریتم‌های آن عظیم‌تر از کالیدهای حیوانات و انسانهایی بود که قرار بود شکل بگیرند. دنیا سفرهای متعددی به‌دور خورشید کرد. شاید یکصد میلیون بار یا بیشتر. پدیده‌های شکل او تبدیل به مایع شد و سطح آن به‌طور خشونت‌آمیزی به قطبین و نیمکره‌ها تقسیم شد. شتابی وجود نداشت، زیرا در قوانین سوگماد اینها فقط جهت آمادگی برای ارائه‌ی شکل پیچیده‌تری از زندگی بود.

پس جهانی تازه خلق شد که در آن تولد، جوانی، میانسالی و مرگ، تغییراتی را در ظاهر پدیده‌ها باعث می‌شدند. انرژی خداوند همیشه زنده به انواع شکل میداد تا گهواره حیات، منزلگاه تمدن، و مقبره تمامی تجلیات ساخته شود. ولی هیچ‌گاه روح‌هایی را که تجلی آن بودند درون این منطقه از عالم نگه نمی‌داشت. سوگماد هیچ چیز را طی جریان تغییرات نابود و سرگردان نمی‌ساخت. فقط از جهان جهت تهذیب هر روحی که بدان وارد می‌شود، استفاده می‌کرد.

توسط انرژی‌های اک که از اقیانوس عشق و رحمت جاری می‌شدند، زمین را مکانی جهت سرنوشتی والاتر معین ساخت. این زیارت طولانی از اعماق تاریکی‌ها و به درون نور، در گل و لای آغاز گشت و به سوی رأس آگاهی انسانی حرکت کرد. و احساسی که حاصل چرخه‌ی تولد، کهولت، مرگ، خواب و زندگی‌های دوباره می‌شد، این بود که: ارواح به‌روی پله‌ی بالاتری از نردبان آگاهی معنوی متولد می‌شدند.

اقیانوس گهواره‌ی حیات بود. جادوی انرژی اک اتحاد پیچیده‌ی مولکولها را سبب شد و یک سلول حیاتی بوجود آمد. پیوستگی قوی مولکول جهت زندگی باعث شد با دیگران آمیزش کند و وجودی پیچیده همراه با تمایلات، واکنش و حساسیت نسبت به محیط زندگی‌اش، همچنین قدرت حرکت در آب و جستجو جهت تغذیه و محافظت خلق کند. توده‌های مولکول به شکل تک سلولی‌ها و سبزینه‌های اقیانوسها درآمدند و پس از میلیونها سال به صورت گیاهان، اسفنجها و گل‌های اعماق آب شکل گرفتند. ولی اولین شکلی که سیر تکاملی به سوی انسان را آغاز کرد ماهی بود.

شریعت اک دوباره مسیر رمزآلودش را در پیش گرفت و متوجه نیازی دراندامها و تواناییهای این موجودات گشت. برخی متجاوز گشتند و به آنان که از سبزیجات و گیاهان اقیانوسها تغذیه می‌کردند حمله کردند. آگاهی به سوی موجودات دریایی آمد. به همان سادگی آنهایی را که هیچ سپر دفاعی نداشتند، وسیله فرار از پنجه‌های خشن غولهایی که ماهیان بی احتیاط را می‌خوردند، بخشید. اندازه و سرعت این جانوران دریایی افزایش پیدا کرد و انواع بی‌مانندی به وجود آمدند. آنها نیاکان کوسه، نهنگ و دیگر هیولاهای اعماق دریاها گشتند. برخی از این موجودات عجیب از دریا بیرون آمدند تا آسان‌تر شکار کنند.

این داستان قهرمانانه میلیونها سال ادامه داشت. موجودات دریایی از آب به‌روی خشکی حرکت می‌کردند. آنهایی که گوشک و باله داشتند به مرور زمان دارای ششها و پا شدند. بسیاری به‌روی پاهای عقب خود به‌راه افتادند. و سرهای سوسمار مانند و دندانهای تیز خود را در فضا تکان می‌دادند. برای به‌دست آوردن غذا وارد جنگلهای عمیق و تاریک شدند. آنها مبدل به دستگاه‌های استخوانی شگفت‌انگیزی شدند که فقط به‌واسطه‌ی چندین واکنش پست‌تر هدایت می‌شدند برای ارضا گرسنگی‌شان سوسک‌هایی به بزرگی پرستو و حشرات با بالهایی به طول سی‌اینچ شکار می‌کردند. هرآنچه که حرکت می‌کرد، می‌خزید و پرواز می‌کرد غذایی برای ارضا حرص آنها بود.

آنها نیاکان سوسمارها بودند. طول آنها به بیست فوت و دور تا دورشان به پنجاه فوت میرسید. دم آنها بسیار سنگین و مجسمه‌شان به اندازه یک گاو بالغ بود. همراه با دندانهایی قوی که هر یک شش اینچ بزرگی‌شان بود. انواع دیگر جانوران به همین اندازه، ظاهری وحشت آور و ترسناک داشتند. به ندرت به یکدیگر حمله می‌کردند زیرا پوستی خشن و بسیار ضخیم داشتند. برخی گیاه‌خوار و برخی گوشت‌خوار بودند. آنها حریصانه با گرسنگی و ترس حرکت می‌کردند. کوه‌های بی‌حسی از گوشت و استخوان که سیستم‌های عصبی خونسرد سوسماران را در بر داشتند.

میلیونها سال این هیولاها به زمین حاکمیت کردند. معدودی به صورت اژدها درآمدند که ساکن زمین شدند و کوچکترین آنها به سوی هوا رفتند و با بال‌هایی شروع به پرواز نمودند. این‌ها وحشتناک‌تر از گونه‌های زمینی بودند.

تجربه اک در مورد موجودات ترسناک به‌طور ناگهانی و دراماتیک به پایان رسید. هیولا‌هایی که میلیون‌ها سال بر زمین حکمرانی کرده بودند در طی چندین قرن ناپدید شدند زیرا قادر به انطباق خود با تغییرات آب و هوایی نبودند. هنگامی که یخبندان بزرگ رخ داد، از آنجا که برای مهاجرت بسیار کند بودند و به‌علت عدم آگاهی لازم جهت تشخیص خطری که در پیش روی‌شان بود یخ زدند و مردند. اک اینک آماده تجربه نوع دیگری از موجودات بود و برای اولین بار آنان که نسبت به او همدردی و اهمیت قائل شده بودند موجوداتی بودند که از اولین روز تولد تا مرگ در ترس به سر برده بودند و انهدام جانوران خونخوار در یک جهان خشن صورت گرفت. بنابراین اک زمین را جهت تجربه والاتر برای سوگماد آماده ساخت و آن، ورود ارواح به این جهان بود.

اک زمین را لطیف و زیبا کرد. آنرا با کوهستانها و جنگل‌های سرسبز پوشاند و تپه‌هایی پر از گل وحشی بر آن نهاد. دره‌ها مملو از پروانه‌های رنگارنگ و پرنده‌های آواز خوان شدند. نور و سایه‌ها به صبح و بعدازظهر روزها داده شد. پستانداران وارد این جهان شدند و پیشروان این نوع از جمله انسان شدند. این‌ها شیردهندگانی بودند که تولد نیافتگان را در بدنهای خودپذیرایی می‌کردند، علی‌رغم اسلافشان که تخم‌گذار بودند. آنها از تازه متولدان مراقبت می‌کردند زیرا اینک عشق وارد جهان شده بود. عصر پیش از این بی‌رحمی عظیمی حاکم بود زیرا اژدها و هیولا‌های دیگر بچه‌های تازه از تخم درآمده خود و یا دیگری را می‌خوردند. هنوز هم عصری آرام نبود به دلیل اینکه هیولا‌های وحشی مانند گربه سانان، ببر و خویشاوندانش و خرس، سگ و گرگ وجود داشتند. همچنین خوک‌های بزرگ و ماموت‌ها و گوشت‌خوارانی درنده می‌زیستند.

دو دسته بزرگ وجود داشتند: کشندگانی که فقط گوشت می‌خوردند و تمام اوقات بیداری خود را صرف خوردن و دریدن شکار می‌کردند و همچنین هیولا‌هایی بی حس که از زمین تغذیه می‌کردند. از میان این دسته انسان بوجود آمد که از نوع برگ خوران بود و در وحشت کشته شدن توسط هیولا‌های گوشت‌خوار به سر می‌برد. روح‌هایی که این محیط پایین‌تر می‌آمدند می‌بایست برای قرار گرفتن در ارتعاشات این دنیای مادی یک بدن گوشتی انتخاب کند ولی مکانی برای زیستن نداشتند زیرا او شکار بی‌رحمانه گوشت‌خواران بود. او موجودی نبود که دارای دندانهای تیز، پنجه و قدرت عضلانی باشد. قدرت او کافی نبود. او نمی‌توانست داخل آنها شود زیرا هیولاها در انتظار دریدن او بودند. درون جنگل‌ها، مارها و حشرات بسیار بزرگ به سر می‌بردند و در چمنزارها گرگ‌ها انتظارش را می‌کشیدند. به روی زمین هیچ نقطه‌ای وجود نداشت که در کمال آرامش سرش را بر آن نهد. تنها جایی که برایش باقی مانده بود، زندگی درون درختان بود. پس در ارتفاعات بالای درختان خانه‌اش را ساخت تا از حمله‌ی حیوانات وحشی در امان باشد. او با چابکی از شاخه‌ای به شاخه‌ی دیگر شروع به تاب خوردن کرد. برای قرن‌ها او مستاجر بالای درختان بود که به‌ندرت به روی زمین می‌آمد. آب آشامیدنی را از برگ‌ها می‌نوشید و غذایش هم برگ‌ها بود و در میان شاخه‌ها می‌خوابید. او کشتارگاه بی‌انتهایی را که زیر پایش قرار داشت خوار می‌شمرد ولی روزی فرا رسید که دیگر می‌بایست روی خاک فرود آید و اعقاب پیشین خود را در بالای درختان ترک کند. در ابتدا به‌روی چهار دست و پا راه می‌رفت. سپس یاد گرفت که صاف بایستد و آن موجود اینک به شکل انسان شد زیرا می‌توانست فکر کند و توسط تفکر از خود حمایت کند. همین گونه بود که یک طرح رفتاری پایدار به‌دست آورده می‌توانست او را رها سازد. برتری‌اش هیچ‌گاه دیگر نمی‌توانست مورد تهدید قرار گیرد. دشمنان او یعنی هیولا‌های جنگل، پرنده‌گان هوا و موجودات دریایی بردگان او گشتند چرا که آگاهی انسان بوجود آمد و انسان موجود برتر به‌روی زمین گشت.

او تفکر و توانایی را پرورش داد تا با استفاده از آن جهت محافظتش در مقابل موجودات درنده‌ی گوشت‌خوار و محیط زیستش به‌رمند شود. پناهگاهی در غارها یافت و از چوب و سنگ سلاح‌هایی برای خود درست کرد. او متوجه شد که جنس مؤنث نژاد او را تکثیر می‌کند و در گروه‌های خانوادگی آغاز به زندگی کرد. در ابتدا جنس مؤنث را با توسل به زور می‌گرفت زیرا مرد موجودی عجیب و خشن بود که خون نژاد هیولایی گذشته‌گانش در او جاری بود. مرد به‌عنوان رئیس انتخاب شد تا بر خانواده و قبیله گرد او نظارت کند. تمدن به‌شکل بسیار ابتدایی شکل گرفت و اولین استاد اک در این جهان ظاهر گشت. او نامی نداشت. او برای نژاد انسانی بسیار اهمیت داشت زیرا وظیفه‌اش رفع احتیاجات مردمان و بخشودن دانایی و یاری رساندن بود.

انسان ابتدایی باور داشت که سنگ‌ها و درختان منزلگاه ارواحی بودند تحت فرمان موجودات ماورالطبیعه که حاکم به همه چیزها بودند. روح هنوز آنقدر در انسان گسترش نیافته بود تا درک کند و بداند در جستجوی چیست. ولی در جهانی زندگی می‌کرد که قوانین دنیوی آن بسیار متفاوت بودند.

دنیای باستان **پلارا polara** یا باغ عدن از میان خلیج‌ها و دوردستها در افق نمایان شد و بر گستره‌ی اقیانوس بزرگ مشرق تا مغرب ادامه یافت و تمدن آن به‌خاطر عظمت سرزمین‌های جنگلی شمالی‌اش و موجودات ساکن در مراتع و کویر سرزمینهای پر برکت شرقی‌اش شهرت داشت. این سه آغاز نژادهای انسانی بر روی زمین بود. در دنیای گذشتگان و پیش از طلوع ثبت تاریخچه‌ها در منتهی‌الیه غربی قاره آسیا و آفریقا **پلاریان‌ها** یا نژاد ابوالبشر با پوست مسی رنگ سکونت گزیدند. انسان از میان جنگل‌ها بیرون آمد. در حالی که روی پاهایش ایستاده بود. اولین عمل ستایشگرانه‌ی او برای نیروی درخشانی بود که تاریکی و پلیدیها را دور می‌کرد. یک چشم طلایی بزرگ مثل یک چرخ یا حلقه روشنایی که با وقار تمام از جهانهای زیرین طلوع می‌کرد و حرارت بدنش به روی زمین گرسنه منتشر می‌شد.

**ادم ربی adom the robi** اولین انسان **پولاریان** به همراه **ade** موجود موثی که با سری افکنده پشت سر او بر فراز تپه‌ای ایستاده بود، خطاب به خداوندگار خورشید، برای غذاها، حمایت از رنج و سلامتی زن همراهش دعا می‌کرد.

به انسان همه چیز داده شد مگر رهایی از رنج و عواطف. او می‌دانست چه زمانی خطر در پیش است. او زن را می‌خواست و از میان جنگل‌ها به شکل موجودی ایستاده بیرون آمد تا مبارزه‌ای خشن را سپری کند و سرانجام آدم پیروز شد و دشمن خود را راند. او کودک انسانی بوجود آورد و در پی آن کودکانی دیگر، و تاریخچه‌ی انسانی آغاز شد. به تدریج موجودات گرد هم آمدند و طوایفی تشکیل دادند. به آهستگی از جنگل‌ها خارج شدند با گوشت‌خواران جنگیدند و پیروز شدند. تا اینکه تمدنی در کنار رودخانه‌ها تشکیل شد به قاره آسیا رسید.

اولین استاد اک به نام مالاتی توسط سوگماد به این جهان فرستاده شد تا نخستین تعلیمات و دانش معنوی خداوند را به انسانها بدهد.

انسانها از یکدیگر جدا می‌شدند تا برای تصاحب و مالکیت زمین‌ها، زنها، بردگان و سنگهای قیمتی با هم بجنگند. اک بتدریج آغاز به ساختن انواع خود کرد. سپس نژاد انسانی به نام **هیپربریانه‌ها Hiperboreans** بوجود آمد. و این عصر را به نام آنها نامیدند و این دومین نژاد انسانی بود. **هیپربریانه‌ها** طایفه‌ای بودند که به سرزمینهای همیشه آفتابی رفتند. بارانهای سنگینی بر جنگل‌ها می‌بارید و باعث رشد درختان و جنگل‌های زیادی شد. باد شمالی هیچ‌گاه این سرزمین را لمس نمی‌کرد و چهره‌ی انسان به واسطه‌ی خورشید و مناطق جنگلی‌اش تیره گشت. انسان **پلاریان** زارع خاکها، چوپان و شکارچی بود. در حالیکه جانشین او موجودی برتر بود که شهرها را ساخت و تمدنی در قلب جنگل استوایی بنا کرد. او سلاح‌هایی برای جنگیدن و ظروفی برای غذایش ساخت. پادشاهی انتخاب کرد تا بر امپراطوری عظیم **ملنیبرا Melnibora** حکومت کند. امپراطوری صدها قرن ادامه داشت و توسط پادشاهان بی‌رحم **وارکاس Varkas** اداره می‌شد. آنها به درون جنگل‌ها و شنهای داغ سرزمینهای شمالی رفتند و قبایل وحشی مردان سفید پوست را تسخیر کردند. آنها را به بردگی گرفتند و وادار به کار در مزارعشان، مغازه‌های فروش سلاحها و منزل ثروتمندانشان کردند. پادشاهان با توسل به بلای بی‌نظمی یعنی فال بینی حکومت می‌کردند. با قدرتی عظیم که هیچ‌کس پیش از آن و تا قرن‌ها بعد ندیده بود.

**وارکاس‌ها** از این نیروهای وحشتناک برای تسخیر خواسته‌ها و دشمنان خود استفاده می‌کردند. آنها توده‌ها را طلسم کرده و با مردگان به گونه‌ای ترس‌آور رفتار می‌کردند. برخی از پادشاهان بر زمان غلبه داشتند و قرن‌ها از طریق کاهنانی که **زوباجرها Zuajirs** نامیده می‌شدند حکومت راندند. و این موبدان بسیار وحشت‌آورتر از اربابان خود بودند. آنها بی‌رحم بوده و به آنان که در میدان مبارزات دستگیر می‌شدند امان نمی‌دادند. قربانی یا کشته می‌شد و یا برای تقدیری ترسناکتر از آنچه بتوان تصور کرد، زندانی می‌شد. اگر برای بردگی در اصطبل‌های اشراف و خدمتکاری برده می‌شد بسیار خوش اقبال بود.

استاد اک این دوران **کاپی - کواس Kai - Kuas** عظیم‌الشان بود که به طور مخفیانه به آنکه گوش شنیدن تعالیم را داشت درس می‌داد. **وارکاس‌ها** او را پیدا کردند و به قتل رساندند. این همان عصری بود که انسان لفظاً آدمخوار بود زیرا بندرت می‌توانست از جنگل‌ها بیرون آید و تصور می‌کرد تمامیت زندگی دشمن اوست. او باور داشت که برای بقا باید به خداوند و خورشید خدمت کند و هنگامی که شب می‌آمد خداوند او منهدم می‌شد. وقتی دوباره صبح طلوع می‌کرد می‌دانست خورشید بر نیروهای شب و شیطانی غلبه کرده است. همراه با این اعتقادات به سادگی باور داشتند که مردمان شمال با پوست تیره‌ی خود شیطان بودند و باید تحت تبعیت آنها باشند. آنها اولین نژادی بودند که با توسل به شمشیر راه افتادند و دنیا را تسخیر کردند و سعی کردند مردمان را تحت تبعیت خود درآورند. به زودی اتصال خود را به دنیای ناشناخته از دست دادند و اک با انواع خود به تجربه پرداخت و نژاد سومی به نام **لموریان‌ها** پیدا کرد. این نژاد جدید که در سرزمین لموریا زندگی می‌کرد پوستی قهوه‌ای و حواس دقیقی

برای توسعه تمدن داشت. لموریان‌ها دارای عظیم‌ترین تمدنی بودند که تا به حال در جهان شناخته شده است. این تمدن بر روی قاره عظیم **مو** توسعه یافت که در میانه‌ی اقیانوس غربی قرار داشت و دورتادور جهان با بسیاری از امپراطوری‌های کوچک‌تر گسترده شده بود. کشوری حاصلخیز همراه با جلگه‌هایی فراوان و دره‌های مملو از چمنها و محصولات پر برکت. کوهستانی وجود نداشت فقط تپه‌های کوتاه. زیرا قله‌ها و سلسه‌های پر ارتفاع هنوز از اعماق زمین بیرون نیامده بودند. هوا بسیار لطیف، سبزینه‌ها همیشه سرسبز، و زندگی برای میلیونها مردمان آن قاره پر از شادی و نشاط بود. توابع آن از ده قبیله تشکیل می‌شد که دور از هم قرار داشتند ولی تحت فرمانروایی امپراطوری به نام **راع مو** همانا امپراطوری خورشید می‌زیستند.

**راع مو** نماینده‌ی خداوندگار قادر بود، گرچه مورد ستایش قرار نمی‌گرفت. خداوندگار توسط سمبل‌هایی ستایش می‌شد و همگی به جاودانگی روح اعتقاد داشتند و اینکه نهایتاً به همان سرچشمه‌ای که از آن آمده است، باز می‌گردند. احترام لموریان‌ها برای خداوندگارشان به قدری زیاد بود که هیچ‌گاه نام او را نمی‌بردند و حتی هنگام دعا و نیایش‌ها توسط نشانه‌ای او را مورد خطاب قرار می‌دادند. گرچه **رع**، خورشید به عنوان تجمع تمامی متصرفات خداوندگار قادر بود.

مردمان **مو** بسیار متمدن و روشن بین بودند. آنها آرام و متین و بدون خشونت با یکدیگر می‌زیستند. به‌عنوان توابع امپراطوری بزرگی که از طلوع تا طلوع گسترده شده بود - امپراطوری که خورشید آن هیچ‌گاه غروب نمی‌کرد - و تحت حمایت **مو** مادر سیاره زمین قرار داشتند.

نژاد حاکم **مو** بسیار جذاب بودند. آنها پوستی قهوه‌ای یا زیتونی، چشمانی درشت، تیره و موهایی صاف و لخت داشتند. انواع دیگری هم از آنان - زرد و قهوه‌ای و سیاه - بودند ولی اینها هیچ‌گاه حاکم نشدند. دریاها را درنوردیدند و سرزمینهای جدیدی پیدا کردند و در آنجا ساکن شدند و معبد بزرگ، کاخهای سنگی و ساختمانهای عظیم کنده‌کاری شده در گرداگرد این کره بنا نهادند. درون قاره **مو** هفت شهر عمده قرار داشت که مراکز مذهبی، علمی و تحصیلی در آنها وجود داشتند. همچنین شهرهای بزرگ دیگری برای تجارت و صنعت وجود داشت. **مو** سرزمینی برای کسب علم، تجارت و داد و ستد گشت که از همه جا به سوی آن راهی شدند و در واقع بقیه جهان مستعمرات او گشتند. اینگونه بود که **مو** به‌عنوان مرکز جهان شناخته شد.

سومین استاد عظیم‌الشان، **گنوتان** وارد این جهان شد. او برای مردمان **مو** خدمت کرد و به آنها هشدار انهدام جهان را داد. هنگامی که این قاره در نقطه‌ی اوج خود قرار گرفته بود، یعنی مهد تمدن دنیا، ضربه‌ی هولناکی به آن وارد شد.

غرش اعماق زمین و به‌دنبال آن زمین لرزه‌ها و آتشفشانهای ناگهانی، بخش‌های جنوبی زمین را به لرزه درآورد. امواج طوفانی اقیانوس‌ها به روی سرزمین‌ها جاری شدند و شهرها را نابود ساختند. آتشفشانها آتش گداخته خود را به همراه دود و مواد مذاب بیرون راندند و سرانجام این قاره مسطح برانگیخته شد و مواد مذاب پستی و بلندی‌هایی به شکل صخره‌ها درست کردند.

پس از این حادثه مردمان **مو** بر ترس خود غلبه یافتند. مجدداً شهرها را ساختند و تجارت و داد و ستد آغاز شد. نسل‌های زیادی پس از این مجازات آسمانی سپری گشتند. تا آنجا که دوباره تاریخچه‌ای برای خود یافت و **مو** بازهم قربانی زمین لرزه‌ها شد. گل قاره در امواج غول آسا می‌غلطید و تکان می‌خورد. این سرزمین مانند برگهایی که به روی درختان از حرکت باد می‌لرزند، تکان می‌خورد. معابد و کاخها منهدم شدند و مجسمه‌ها سرنگون گشتند. شهرها تلی از ویرانی گشتند. زمین می‌لرزید و می‌لرزید. برمی‌خاست و می‌کوبید.

آتشهای زیر زمین بیرون می‌زدند و به ابرها می‌رسیدند. دود غلیظ سیاه رنگی به روی تمامی سرزمین گسترده شده بود و امواج غول‌آسا همین‌طور به روی سرزمینها و شهر می‌غلطیدند. مردمان وحشت‌زده برای پناه به سوی معابد می‌رفتند و سنگرهایشان توسط آتش و دود نابود می‌شدند. در شب، زمین چند پاره شد و در اعماق اقیانوسها فرو رفت و زندگی میلیونها میلیون انسان را به همراه برد. امواج می‌غلطیدند و در مرکز زمین به هم می‌رسیدند، برخورد کرده و می‌جوشیدند و اولین تمدن عظیم زمین را نابود می‌ساختند. معدودی جزیره باقی ماند. در جایی که قله‌ی کوه‌ها در جزر و مد دریا بیرون مانده بود، آن مردمانی که از این حادثه‌ی ترسناک جان سالم بدر بردند، نژاد جزایر جنوب اقیانوسها گشتند.

نژاد **آتلانتیس** از آن طرف دنیا به‌وجود آمدند، نژاد چهارم یا نژاد سرخ که به روی قاره آتلانتیس در اقیانوس کبیر حد فاصل نیم‌کره‌های شرقی و غربی زندگی می‌کردند با استحکام زیادی رشد کرده و شهرها و سرزمینهای مناسبی ساختند همراه با دره‌های عمیق و زمینهای حاصلخیز. مردمان آن خداوندگار قادر را که **تات** نام داشت ستایش می‌کردند. او نشانگر چهار جهت دنیا؛ شرق و غرب و شمال و جنوب بود. آتلانتیس، جایگزین **مو**، به‌عنوان مرکز دنیا شد و عظیم‌ترین تمدن عصر خود برای کسب دانش،

تجارت و داد و ستد گشت. بیش از صدها میلیون انسان در این سرزمین زندگی می‌کردند. ولی این جهان مملو از سحر بود و پادشاهان، موبدان، **تات‌سوک** نامیده می‌شدند. آنها جادوگران خبیثی بودند که با دستانی آهنین حاکمیت می‌کردند. استاد اک آن‌زمان، کاستروگ وارد جهان شد تا به مردمان پوست زیتونی بیاموزد که خداوندگار قادر از روش ارتباط آنها با جادوی سیاه خوشحال نیست. او به‌خاطر مزاحمت‌هایش با شمشیر به قتل رسید. ولی قبل از آن به پادشاه و مردمانش هشدار نابود شدن سرزمین‌هایشان و مرگ در زیر اقیانوس‌ها را داد. یک نسل بعد عقوبتی که سرزمین **مو** را غرق کرده بود تمامی نژاد چهارم را نابود کرد و فقط اقیانوس غمگین تیره‌ای باقی ماند که در انتظار دریانوردان جسوری که جرأت می‌کردند از آن عبور کنند قرار گرفت.

نژاد پنجم **آریان‌ها** امپراطوری بی‌همتای **یوغور** را در مرکز آسیا، کویر **گویی** بنا نهادند. سرزمینی قدرتمند که از اقیانوس آرام تا آسیای مرکزی و شرق اروپا گسترده شده بود. تاریخچه این امپراطوری در واقع تاریخچه آریایی‌ها است. پایتخت آن در کویر **گویی** قرار داشت. سرزمینی حاصلخیز و گسترده که مرکز جهان در عصر خودش بود، همراه با تمدنی بسیار پیشرفته.

**راما** استاد اک - اولین استادی که آریایی‌ها شناختند، از دره‌های پُر ارتفاع تبت به سوی پایتخت **خاراختا** راه افتاد و اکنکار را وعظ کرد. ولی او را از امپراطوری اخراج کردند و او به سوی تبت برگشت. جایی که معبد کاتسویاری در کوهستانهای شمالی تبت را یافت. از آنجا راهی هندوستان شد تا دانش عظیم اکنکار را به توده‌های فراوان یاد بدهد.

شمشین نژاد، نژاد زرد پوست می‌باشد که در پی محو تدریجی آریایی‌ها به وجود آمدند. همانا نژاد **مونگل** (مغول) شرقی می‌باشد که مرکز حیات آن در شمال است. جایی که بسیاری به آن نفوذ نکرده‌اند. استاد اکی که به این جهان نور و نیمه تاریک می‌آید، **رگنارد** نام دارد. این نژاد باید هنوز به روی سیاره زمین خواسته‌های خود را اجرا کند. انهدام آن توسط آتش، زمین لرزه و امواج غول آسا خواهد بود.

هفتمین نژاد، نژاد **طلایی** است و آنها را مردمان **زوهار** می‌نامند. آنها از سیاره‌ای بسیار دور می‌آیند تا دنیا را پس از انهدام آن در اثر عقوبتی در قرن بیست و یک و بیست و دو تحت تبعیت خود درآورند. تلاش برای ایجاد مستعمراتی بر روی این سیاره شکست می‌خورد و نهایتاً پس از قرن‌ها این آدم‌ها سیاره را ترک می‌کنند. استاد اکی که مسئول رفاه این نژاد خواهد بود **سفر sepher** نام دارد. سپس سوگماد تمامی روح‌ها را از تمامی سیارات و مدارات به سوی جهانهای آسمانی فرا می‌خواند. باشد که تا بازسازی سیارات جهانهای پایین به خواب روند. آنها که باید بازگردند، دوباره برای تکمیل پیشرفت معنوی‌شان به این دنیا بازپس فرستاده می‌شوند.

## فصل چهارم

### قلمرو سوگماد

دکترین کبیر آزادی که توسط ماهانتا تعلیم داده می‌شود برای آنان کفه حق دانستن آنرا دارند در اینجا بیان شده است. اگر فردی گطوش شنوا و چشم دیدن داشته باشد تمامی عزت و آگاهی به او داده می‌شود. هر روحی توسط وصل با ماهانتا از این جهانهای مادی رها می‌شود. این قدرت توسط سوگماد به ماهانتا داده شده است. به‌عنوان نماینده خداوند متعال در تمامی مناطق زیرین **آنامی‌لوک**، او به نوبت آگاهی آزادی معنوی را به همه‌ی آنان که خواستار رهایی، از طریق اک می‌باشند را منتقل می‌سازد. رهایی در زمان وصل فرا می‌رسد. اینگونه نیست که هنگام انتقال روح از کالبد فیزیکی در زمان مرگ صورت می‌گیرد.

آنان که واصلین حلقه‌ی درونی اک می‌شوند در منطقه‌ی فیزیکی به سر خواهند برد و در زمان مرگ به مناطق بالاتر منتقل می‌شوند بی‌آنکه در مقابل دادگاه **یاما**، پادشاه مردگان قرار گیرند. همان جا تمامی ارواح غیر واصل باید جهت دریافت حکمی که نتیجه اعمال دنیوی‌شان می‌باشد، بروند. غیر واصلین کسانی هستند که رهایی را توسط وصل از ماهانتا دریافت نکرده‌اند. غسل تعمید ضرورت رهایی را برآورده نمی‌سازد. همچنین ملحق شدن به هر نوع فرهنگ، مذهب یا ایمانی. تنها استاد اک در قید حیات قدرت وصل روح‌ها و انتقال آنها به مناطق نورانی را داراست.

روح واصل هنگام مرگ توسط ماهانتا از معبد تن منتقل می‌شود تا با نور **آنالوک** مواجه شود. او کالبد گوشتی را ترک کرده و هیچ‌گاه در این سیاره خاکی متجلی نخواهد شد. او اکنون آزاد است و کارهای خود را تا ابدیت در قلمرو سوگماد ادامه خواهد داد. در مسیر رمزآلودی که به سوی آسمانها می‌رود، ایمان قدم اول می‌باشد. اگر چلا ماهانتا را باور داشته باشد، به اک ایمان داشته و به سوگماد اعتماد کند -



به‌طور کامل - اوقاتش را بیهوده نگذرانده است. ایمانی که فرد به ماهانتا دارد باید ادراک و سرسپردگی کامل باشد. هرآنچه که ماهانتا در مورد چلای اک می‌بیند، می‌داند و ادراک می‌کند، راز خودش می‌باشد. او هیچ‌گاه نمی‌گوید ولی انتظار دارد چلا تا حدودی درخواستهایش را مورد اطاعت و بررسی قرار دهد زیرا این به نفع خود چلا می‌باشد. او انتظار هیچ چیز مگر تسلیم بودن چلا به خواست الهی که از طریق او تحت عنوان استاد درونی عمل می‌کند ندارد. آنها که از باور داشتن ماهانتا امتناع می‌ورزند باید بهای گرانی بپردازند. آنچه باید پرداخت شود بر طبق درجه قابلیت آنهاست. از آنجا که استاد درونی فقط مرکبی برای سوگماد است، تمامی آنان که راه اک را دنبال می‌کنند باید او را به‌عنوان نماینده نیروی اک بر روی زمین بشناسند. او استاد شخصی که پیرو اکتکار نمی‌باشد، نبوده بلکه تجلی جسمی، استاد، راهنما و مرکب الوهیت برای هرآنکس است که جذب کارهای معنوی اک شده است.

ماهانتا زندگی معنوی هرآنکس را که به سوی او می‌آید تا یک چلا شود، در دست می‌گیرد. طی زندگی زمینی‌اش او را راهنمایی و کمک می‌کند تا کارمایش را پیش از انتقال به دیگر جهانها طی کند. در ورود مداومش به این جهانها متوجه می‌شود ماهانتا هنوز هم او را دروناً راهنمایی می‌کند. ماهانتا کسی را که مسئولش شده است، ترک نمی‌گوید. تفاوتی ندارد اگر چلا سعی می‌کند ارتباطش را قطع کند یا نگه دارد. این ارتباط هیچ‌گاه از درون قطع نخواهد شد - شاید ظاهراً بشود، ولی در مناطق درونی هیچ‌گاه این اتفاق نخواهد افتاد.

استاد اک طی آخرین تناسخ چلا در این جهان خاکی، هنگامی که او را ملاقات می‌کند، نیرویی معجزه‌آسا در او قرار می‌دهد. بنابراین هنگامی که چلا آماده شد، و به آن مرتبه از پیشرفت معنوی رسید، ملاقات با استاد اک حتمی است. هرگاه زن یا مردی شایستگی مواجه شدن با ماهانتا را می‌یابد هیچ نیرویی در کل هستی نمی‌تواند او را از ست **گورو** دور نگه دارد. آن دو باید ملاقات کنند، زیرا این فرمان، قانون معنوی است. ولی به‌رحال این کارمای خوب است که فرد را نزد ماهانتا می‌آورد. گواه آن درون خودش می‌باشد زیرا هنگامی که چلا آماده است، ماهانتا او را پیدا می‌کند.

ماهانتا آماده‌ی بردن چلا به جهانهای آسمانی سوگماد است. این جهانها همانا **آتمالوک، الاخ‌لوک، الیالوک، هوکیکات‌لوک، آگام‌لوک، و آنامی‌لوک** می‌باشند. خداوندگار خدایان در بالای جهان آنامی لوک سکونت دارد. این همانا منزلگاه آتما می‌باشد یعنی آن بخش از خداوند که جهت خالص شدن به جهانهای پایین فرستاده شده است.

اینها جهانهای خالص سوگماد می‌باشند. عالم هستی اک که در آن زمان، مکان، ماده و حرکت وجود ندارد. جایی که کارما و تناسخات به پایان رسیده‌اند و آتما بخشی از کلیتی می‌باشد که خود به تنهایی مستقل است. در اینجا است که آتما بنابر انتخاب خودش مأموریتی در جهانهای پایین برمی‌گزیند تا همکار خداوند شود.

کالیدهای انسان در جهانهای پایین تجلی جنسیت به خود می‌گیرد. یعنی مؤنث یا مذکر می‌شوند. بنابراین تولید مثل در جهانهای پایین، خصوصاً در عالم مادی، توسط جنسیت حاصل می‌شود. ولی در جهانهای آسمانی آنامی‌لوک، روحها توسط تقابل خدای خدایان برخودش صورت می‌گیرد. در نتیجه هر روحی جزئی از سرچشمه الهی است که تحت عنوان خداوند قادر شناخته می‌شود. هر یک جرقه‌ای از ذات الوهیت است.

روح یا آتما یک اتم خنثی از سرچشمه الهی حیات است. نه مذکر است و نه مؤنث، نه نر است و نه ماده، نه زن و نه مرد. در جهانهای خداوند شامل هر دو می‌باشد. کالیدی برنمی‌گزینند مگر زمانی که به منطقه آتما یعنی منطقه پنجم جهانهای پایین می‌رسد. در آنجا ابتدا کالید یکی از جنسیت‌ها را برمی‌گزیند. معمولاً در اولین تناسخ مذکر است. به دنبال آن کالید مؤنث برگزیده و پس از آن در طی میلیونها تناسخات در جهانهای فیزیکی، روح بین مؤنث و مذکر کالیدهایی را تعویض می‌کند و هربار درسهایی می‌آموزد در حالی که پی در پی کارما جمع می‌کند و کارما می‌سوزاند. کارمای خوب نگه داشته می‌شود. در حالی که سنگینی کارمای منفی در قبال آموختن درسهای زندگی سبک می‌گردد. هدف نهایی کارمای خوب این است که چلا را به سوی استاد اک در قید حیات بیاورد و راه خالص سوگماد را بیاموزد و این بالاترین پاداش، در ضمن اطمینان بخشیدن به چلا در مورد رهایی از چرخه هشتاد و چهار که حاصل کارمای خوب است.

عملکرد واقعی اکتکار چلا را به جهان آسمانی می‌برد تا همکار خداوند شود. هیچ چیز بالاتر از این نیست. هنگامی که چلا می‌رسد مأموریتش در زندگی چیست، باید به او گفته شود اینکه همکار خداوند باشد. این تنها هدف موجودیت روح است. او زندگی واقعی‌اش را در منطقه آتما که تحت عنوان جهان روح شناخته می‌شود آغاز می‌کند. نام کلاسیک این منطقه **ست‌نام** می‌باشد که ضمناً فرمانروای این جهان هم هست. این اولین قلمرو سوگماد، هستی خالص است. جایی که روح به ادراک خود می‌رسد.

منطقه میانی بین جهانهای خالص روح و جهانهای منفی می‌باشد. صوت این منطقه نت تنهای فلوت است. و ترنمی که شخص می‌سراید، نام وجود الوهیت، سوگماد است.

منطقه بعدی **الاخلوک** است. تحت عنوان منطقه نامرئی شناخته می‌شود. نام کلاسیک آن همان الاخلوک است و ترنم آن شانتی است. به زبان هندیو به معنای صلح است. و دومین منطقه سوگماد می‌باشد. فرمانروای حاکم آن **الاخل پورشا** است. که به نظر بی‌رحم و شفقت می‌رسد. گرچه ترنم این جهان با طبیعت فرمانروای آن تطابق ندارد. صوت اک در اینجا، باد است که گاهی می‌غرد و گاهی بسیار آرام آه می‌کشد. درست مانند نسیمی در بالای درختان.

سومین منطقه خالص در بالای منطقه آتما، **آلابالوک** است. همانا جهان درخشش واقعی است که اغلب به‌عنوان **ساج‌خاند** می‌شناسند. ترنم این منطقه نوعی هام است. مانند آن صدایی که از فشردن محکم لبها به‌روی هم ایجاد می‌شود و صدایی دنیوی زمزمه می‌شود. این منطقه را به‌عنوان جهانهای پایان ناپذیر تعریف می‌کنند زیرا چنان گسترده است که فراتر از تصورات آگاهی انسانی است. فرمانروای این منطقه **آلاباپوروشا** است. موجودی قدرتمند که حضور او تمامی ارواح را هنگام عبور از این منطقه به وحشت می‌اندازد.

چهارمین جهانی که روح باید طی مسیرش به‌سوی سوگماد از آن عبور کند، **هوکی‌کات‌لوک** می‌باشد، مرکزیت تمام عالم‌های هستی. این بالاترین مرتبه‌ای است که معمولاً روح به آن دست می‌یابد. منطقه ادراک - خداوند است. جایی که روح دانش خداوند را می‌آموزد. صوت آن مانند هزاران ویلون است. ترنم این منطقه **آلوک** است. موجودیت اعظم این منطقه **هوکی‌پوروشا** می‌باشد که خدای چهارمین جهان روح خالص است.

پنجمین منطقه **آگاملوک** است. منطقه غیر قابل دسترسی. معدودی از ارواح می‌توانند از هوکی‌کات‌لوک عبور کنند و وارد این جهان شوند. جهانی بی‌کران و خیلی عظیم‌تر از آنکه ذهنی بتواند هیچ‌گاه تصور کند. صوت این منطقه موسیقی لطیفی است که غیر قابل وصف می‌باشد. مانند موسیقی سازهای بادی است. نرم، لطیف و زیبا. آهنگی که به روح نشاطی عظیم می‌بخشد. کلمه‌ی این منطقه **هوکا** می‌باشد و اینگونه تلفظ می‌شود، هو - کا. خداوند این منطقه **آگام‌پوروشا** است و نگهبان آنامی لوک، منطقه‌ای بی‌نام است.

**آنامی‌لوک**، جهان آفریدگار قادر، سوگماد است. خدای خدایان، که بالاترین تمامی هستی است و منزلگاه او اقیانوس عشق و رحمت می‌باشد. آنگونه که همه تصور می‌کنند در کاخی زندگی نمی‌کند و به‌روی سریر قرار نگرفته است. منزلگاه او مرکز اقتدار جهان هستی و قلب و مرکز ثقل تمامیت حیات و عالم وجود است. او در مرکز این اقیانوس عظیم سکونت دارد جایی که مانند یک گرداب است و از آنجا کلامش را به جهانی پس از جهان دیگر می‌فرستد.

**کلام**، یعنی صدای سوگماد، درست مانند موجی از مرکز یک چشمه جاری می‌شود و با آهنگ و آوای متفاوتی از میان مناطق گذر می‌کند. هر یک کلامی زنده‌اند که به تمامیت جهانهای آفرینش حیات می‌بخشند. همانا اک - جوهره‌ی سوگماد و روح همه چیز توسط حیاتش باعث زندگی است. هنگامی که به انتهای جهانها می‌رسد مانند موج برمی‌گردد و تمامی ارواحی را که آماده‌ی همکاری با خداوند هستند را، گرد آوری می‌کند. آنها به منزلگاه حقیقی بازمی‌گردند و همکار خداوند می‌شوند، زیرا مأموریت زندگی‌شان را تکمیل کرده‌اند.

بشارت واقعی اک، این است که به هر چلایی حقیقت را نشان دهد. این حقیقت به مفهوم ارتقا او به جهانهای نور و صوت است، یعنی قلمرو سوگماد. بنابراین شریعت معنوی خداوند بر این اساس است که برای هر روحی، امکان تحول معنوی در سطحی بزرگ یا کوچک و در یک جهت یا جهات دیگر وجود دارد. روح می‌تواند اساس زندگی و ارتباطات خود را با سوگماد تنظیم کند و با آگاهی بر اینکه باید همکار وجود الهی گردد.

چلا باید **پراتیاهارا** تمرین کند که به معنای کناره‌گیری کامل آگاهی‌اش از محیط پیرامون خود می‌باشد. این در مورد تمامی مناطق پایین‌تر از جهان آتما صدق می‌کند. چلا نباید به غیر از این عمل کند در غیر اینصورت صعود خود را به قلمرو آسمانی خداوند به تأخیر می‌اندازد. و در انجام مأموریت واقعی‌اش که ترفیع مسئولیت‌های معنوی‌اش به جهان آسمانی خداوند است، تعلل می‌کند. عرش عالم روحانی مرحله‌ی نهایی است. جایی است که روح به ملاقات سازنده‌ی خود می‌رود و در جهت مأموریت نهایی‌اش در جاودانگی تصمیم‌گیری می‌کند. روح باید به تنهایی برای انجام مأموریتش تصمیم‌گیری کند. این همانا آزادی حق انتخاب است که سوگماد به تمامی ارواح می‌دهد. هیچ‌کدام از اشکال دیگر حیات این فرصت را ندارند.

گاهی اوقات روح تجلی پائینی در این جهان می‌یابد. عموماً وارد معدنیات زمینی می‌شود. جایی که به مدت یک عصر در آن سکونت می‌گزیند. در تداوم آن به صورت یک گل، ماهی، جانور دریا، خشکی، مار، موجودی هوا زی، در بالای درختان، چهارپا، و پس از تناسخات این چنین بسیاری وارد کالبد انسانی می‌شود. انسان فقط با خودش زندگی می‌کند. او تواناترین موجودات خداوند است. زیرا استفاده از نیروی الهی اک در سر انگشتان اوست. او می‌آموزد تا از این نیرو استفاده کند و خود را از نیروی کل، که بر تمامی جهانهای پایین حکومت می‌کند، برهاند. ولی فقط بواسطه‌ی دستگیری معنوی ماهانتا قادر به این کار می‌شود. ذهن برای او کاربردی ندارد مگر اینکه توسط آن در منطقه فیزیکی زندگی کند.

ذهن فقط وسیله‌ای برای آتما می‌باشد تا بتواند در این دنیای مادی به سر برسد. همان‌گونه که فرد از ماشین استفاده می‌کند، از ذهن و توانایی‌های ذهنی و فیزیکی استفاده می‌کند. انسان بدون آتما فقط یک حیوان می‌باشد و در آثار معنوی اک همانا کالبد فیزیکی است که تحت عنوان **ایشول شریر Isthul sharir** شناخته می‌شود. این مورد تا زمانی که چلا وجود ماده را حاشا نکند، غیرقابل انکار است. زخمی شده، مریض می‌شود، و می‌میرد تا اینکه دوباره به خاکی که در اصل از آن آمده است باز گردد. درون کالبد فیزیکی آن کالبد لطیف و نورانی قرار گرفته است، یعنی **سوخشام شریر Sukhsham sharir** کالبد نورانی جهان اثری که مانند میلیونها ستاره درخشان که در جهانهای آسمانی می‌درخشند، مشعشع است. ذهن و روح توسط این کالبد می‌توانند با کالبد فیزیکی و جهان آن ارتباط برقرار کنند. ولی مطابق خصوصیات فرد شکل می‌گیرد. در نتیجه چلا بنا بر مشخصات مولودی اک - ویدیای خود می‌داند که کالبد اثری‌اش چیست. هنگامی که کالبد فیزیکی می‌میرد، این **نوری ساروپ** به‌عنوان ابزاری جهت تجلی در منطقه‌ی اثری باقی می‌ماند. درون کالبد اثری کالبد دیگری قرار گرفته است که لطیف‌تر و نورانی‌تر است و به آن **کاران شریر Karan Sharir** می‌گویند. این همانا کالبد علی است که از کالبد اثری مجزا می‌باشد. و از آنجا که بذر تمامی حوادثی که در زندگی فرد رخ می‌دهد در آن قرار گرفته و علت واقعی است آنرا کالبد علی می‌نامند. یعنی همان کالبدی که استاد اک، گذشته، حال و آینده‌ی شخص را در آن می‌خواند.

کالبد دیگری که کالبد علی را دربر گرفته است، **ماناس Manas** یا **شریر ذهنی Sharir Mental** نامیده می‌شود. بسیار لطیف‌تر از دو کالبد دیگر است. مانند یک گلوله درخشان آبی رنگ و نورانی به چشم می‌آید و هنگام حضور در نزد دیگری صدای **هام** (وزوز) دارد. وظیفه‌ی آن این است که به عنوان یک دستگاه تبدیل افکار مابین ذهن و کالبد اثری عمل کند. تا حدودی خلاق است ولی فقط بدین خاطر که از **بودهی شریر Buddhi Sharir** تاثیراتی دریافت می‌کند. بودهی شریر به‌عنوان کالبد اثری یا ذهن فرا آگاهی شناخته می‌شود. حد فاصل کالبد ذهنی و روح قرار گرفته است. آن بخش از ذهن است که به مانند غلافی بین ذهن و روح عمل می‌کند: نسبت به تأثیرات روح بسیار حساس است و وظیفه‌ی آن دریافت و انتقال تأثیرات بین ذهن و روح در یک سمت و مابین روح و ذهن در سمت دیگر است. ثبت دقیقی از تمامی تجربیاتی که فرد تا به حال در طی تناسخات بی‌شمارش در هر منطقه‌ای داشته، در اینجا نگهداری می‌شود. این اطلاعات را استاد اک در قید حیات، توسط اک - ویدیا می‌تواند بخواند.

**آتماساروپ** کالبد روحانی می‌باشد. همانا **آتما شریر Atma Sharir** است که در منطقه‌ی پنجم قرار گرفته است. یعنی خط جدا کننده‌ی بین جهانهای مادی و مناطق معنوی. جهانی وسیع و گسترده که کلیت تمامی چیزها از جمله جهانهای پایین‌تر و بالاتر را در بر گرفته است. کالبدی فوق‌العاده حساس است. به‌طور طبیعی مرکبی برای هستی الهی است. فقط به خاطر زندگی اجباری‌اش در کالبدهای جهانهای پایین‌تر دچار ناخالصی می‌شود. بطوری که با غلافی پوشیده می‌شود که به نظر می‌رسد ناخالص است ولی این فقط توهم نیروهای کل است.

آزادی معنوی هنگامی به دست می‌آید که شخص خود را در **آتماساروپ Atma Sarup** مستقر می‌یابد. شناسایی روشن ضمیری در مرتبه آگاهی - روحانی، نور و صوت را در این منطقه خاص به همراه می‌آورد. درخشش این منطقه مانند نور هزاران خورشید است. صدای رعدآسای آن مانند غرش هزاران آبشار است. در اینجا است که روح به ادراک خود نائل می‌شود و خود را در مرتبه‌ی خویش هشیاری می‌یابد. مأموریت جهانی همکاری با سوگماد، سریعاً در مرتبه‌ی خویش آگاهی روح شناسایی می‌شود. او می‌داند و اکنون آماده پیشروی در جهانهای آسمانی جوهره‌ی حقیقت است. هدف دیگری در زندگی ندارد و تمام وابستگی‌هایش در جهانهای پایین ناپدید گشته‌اند. ارزشمندی چیزهای مادی، شعور ذهنی و کالبد را ترک گفته‌اند زیرا هم‌اکنون روح تمامی حیات پیرامونش را تحت کنترل دارد. تمامی روحها در ابتدای خلقت‌شان باید به درون **تریپاد Turyapad** فرود آیند. یعنی همان جایی که سوگماد برای آنان معین کرده تا زمانی که هریک دوباره آماده‌ی خدمت به آن - نه در خدمت لذت‌های خود -

باشند. بالاترین شکل باور، باور توکل به سوگماد است. آنچه بالاتر قرار گرفته است، همیشه کمال پایین‌تر را در برمی‌گیرد. راز باور داشتن و ایمان به سوگماد همانا عمل کردن آنگونه که هستیم، می‌باشد. خداوندگار خدایان به تمامی روحهایی که درون جهانهای پایین فرود می‌آیند می‌گوید: باور کردن، باور داشتن نیست. به شما می‌گویم کلام مرا باور کنید. زیرا روزی فرا می‌رسد که به همه چیز تردید کنید. زمین در آخرین تکان شدید خود سنگ خواهد شد و وقتی زندگی پس از زندگی جستجو کرده‌اید و هیچ نیافته‌اید آنگاه همه چیز را به من تقدیم می‌کنید. به خاطر زندگی که هم‌اکنون مال شماست و برای ایمان به من التماس خواهید کرد. - و خدای خدایان دوباره سخن گفت: - برای آنکس که به من عشق ورزد و احکام مرا مورد تعمق قرار دهد، خود را متجلی خواهم ساخت. و او با من یکی خواهد شد و من هم با او. آنها که به سوگماد عشق بورزند به درون قلب او خواهند رفت و قلمرو آسمانها به آنها داده می‌شود. ولی آنان که به سوگماد عشق نمی‌ورزند و راه خود را در پیش گرفته‌اند، قلمرو آسمانی و یا بخشهای دیگر آن را نخواهند داشت.

این باید به روی قلب تمامی روح‌ها نوشته شود زیرا تمامیت زندگی و همه چیز به خدای خدایان مربوط است. اگر تو را یا روح بخواند فراموش کند و خود را فدای کل نیرانجان سازد، آن تو را برده می‌شود و فقط جلوه‌های ظاهری موقتی قلمروی پایین که توسط کل فرمانروایی می‌شود را، به دست خواهد آورد. روح در جهانهای کل سفر می‌کند. هرگاه متوجه شود زمان ترک مرکبی فیزیکی که در جهانهای پایین‌تر بر آن سوار بوده است فرا رسیده مقدماتی جهت ورود به کالبد اثیری که اولین از کالبدهای درونی است، ترتیب داده می‌شود.

کالبد اثیری با ظهور روح حقیقتاً بیدار می‌شود زیرا آگاهی فیزیکی و تمامی مراتب آگاهی در کالبد خارجی باقی می‌ماند. در این اولین مرکب درونی مدتی قرار می‌گیرد. سپس یا به کالبد علی پیش‌روی می‌کند یا به صورت تجلی فیزیکی دیگری برمی‌گردد. این همان چیزی است که تحت عنوان تناسخ شناخته می‌شود. روح باید هنگام مرگ این کالبد گلی یعنی کالبد فیزیکی را ترک گوید و به جهان دیگر سفر کند. این گذر را **کانگرا سامبها Kangara Sambha** می‌نامند و به‌عنوان تجربه مافوق معنوی روح شناخته می‌شود. بنابراین منجر به آگاهی از جهانهای اعظم ماورای ادراکات فیزیکی می‌گردد.

این سفر یعنی **کانگرا سامبها** حدفاصل بین **توریاید** یا جهانهای فیزیکی و جهان اثیری رخ می‌دهد. این همانا **باردوی بودایی‌های تبت** و همچنین عالم برزخ مسیحیت می‌باشد. وظیفه‌ی ماهانتا این است که وقتی آتما از کالبد فیزیکی خارج می‌شود و به کانگرا سامبها وارد می‌شود، او را در این مقطع از سفرش یاری کند. پس از مرگ مرکب فیزیکی آتما توسط استاد در قید حیات به آن منطقه لطیفی در جهانهای درونی که شایسته اوست برده می‌شود. هیچ‌کدام از روحهایی که جزو واصلین اک می‌باشند در جهانهای پایین کل به‌خاطر اعمال و رفتار خود مورد قضاوت قرار نمی‌گیرند. او کارهای زمین‌ی‌اش را به پایان رسانده و اینک باید از کارهای اعمال خود در منطقه‌ی اثیری عبور کند.

جهان فیزیکی جهان پریشانی و تقلا است. هیچ‌گاه در آن آرامش نخواهد بود. این طریقت سوگماد است. به‌گونه‌ای طراحی شده که جهانهای پیندا هیچ چیز مگر تقلا در خود نداشته باشد. و این به خاطر خیر هر روحی است که باید در این جهان سکونت گزیند. این جهانها سرزمین‌های آزمون برای روح هستند، مکانی که باید مقاطع طولانی زندگی‌اش را در آن سپری کند و در عین حال کمال و خلوص معنوی به وجود آورد. اگر روح واصل استاد اک در قید حیات نباشد باید با **دهارما رابا Dharma Raya** مواجه شود، یعنی **دادگاه کانگرا سامبها** و مجازاتش را دریافت کند. هیچ شکوه و التفاتی وجود ندارد. تنها عدالت برای همگان اجرا می‌گردد تا دوباره زندگی جدید را در یک کالبد فیزیکی آغاز کند. به یکی از زندگی‌های گذشته‌اش. همانجا که باید دوباره از سرگیرد، برمی‌گردد و بنابر کارمایی که دارد دوباره زندگی‌اش را آغاز می‌کند. قلمرو سوگماد فناپذیر است. بنابراین هنگامی که روح وارد این منطقه‌ی نورانی می‌شود، یا در آن باقی می‌ماند و یا به او مأموریتی در قلمروهای پایین داده می‌شود. ولی به جاودانگی و عظمت خدمت‌گزاری سوگماد که جهانهای بی‌کران را به راحتی می‌گرداند، آگاهی دارد.

روح از تمامی آنچه سوگماد، خدای خدایان به واسطه‌ی بخشندگی‌اش به او می‌دهد، خیرات دریافت می‌کند. او آنقدر از منزلگاه واقعی‌اش دور شده است که بدون خیرات معنوی سات‌گوروی کامل، ماهانتا، نمی‌تواند راه خود را به سوی خانه باز یابد. تمامی چلاها در اک با وجودی که به دورانهای تاریخی متفاوتی تعلق دارند و مطالعات آنها در زمانهایی با اساتید اک مختلف طی زندگی‌های گذشته‌شان صورت گرفته است، اینک به مرتبه‌ای در این زندگانی رسیده‌اند که کاملاً از کارما رهایی یابند و یا به گونه‌ای در رفع کارماهایشان عمل کنند تا هریک در آینده‌ای نزدیک رها شوند.

خیلی از آنهایی که با نیروی تمرینات معنوی خود آغاز کرده‌اند به سطوح قابل توجهی در تحولات درونی رسیده‌اند. با اینحال تمامی آنها هنوز به مرتبه نهایی نرسیده‌اند به همین دلیل است که برای پیدا کردن راه در کشمکش هستند. برخی از اینها در منطقه اول باز ایستاده‌اند و بقیه در منطقه دوم. فقط اساتید اک به مرتبه پنجم تحولات معنوی دست یافته‌اند، جایی که می‌توانند بنا بر اراده‌ی خود وارد منطقه‌ی آنها شوند. آنها از این مرحله بسیار فراتر رفته‌اند و وارد سطح آنامی، قلمروی واقعی خداوند گشته‌اند.

اینجا مکان اصلی انفصال روح به سوی مناطق پایین‌تر است. در طی سفر نزولی‌اش، روح از چنین مراحل میانی مانند آگام‌لوک، هوکی‌کات‌لوک، آلابالوک، سات‌لوک، ساگونالوک، (منطقه‌ی فرا آگاهی) براهم‌لوک، (منطقه‌ی ذهنی)، براهمندالوک (منطقه‌ی علی)، ست‌کانوال - آندالوک (منطقه‌ی اثری) و پیندا (منطقه‌ی فیزیکی) عبور می‌کند. هنگامی که در جهان فیزیکی قرار می‌گیرد پرده‌ی خاطرات قبلی‌اش به‌روی ذهن کشیده می‌شود. در اینجا روح قرن‌ها و قرن‌ها زندگی پس از زندگی کشمکش می‌کند. و می‌اندیشد که آیا این سفر از میان زمان ارزش این همه تلاش را دارد. معدودی وارد جهان اثری می‌شوند و احساس می‌کنند این همانا قلمرو سوگماد است و احساس می‌کنند اینجا سرچشمه‌ی روح است و به منزلگاه‌شان بازگشته‌اند. این توهمی است که کل می‌آفریند زیرا مسئولیت او برگزاری نمایشنامه‌ی جهان و تفریح خدایان است. بدین معنا که خود را با جریان کشمکش‌های روح به سوی قلمروی خداوند سرگرم سازد. پیرو اکتکار هیچ‌گاه تنها نیست زیرا استاد اک در فید حیات همیشه در آتماساروپ یا کالبد آتما همراه اوست. چلا ممکن است هیچ‌گاه متوجه این مسئله نباشد ولی واقعیت دارد. هنگامی که روح به استاد اک در مسیر واقعی خدا پیوست هیچ‌گاه جدایی از آن رخ نمی‌دهد. چلا ممکن است زندگی‌های زیادی را در سرگردانی وسیعی در بازگشت به سوی مسیرش به‌سر برد ولی استاد اک هیچ‌گاه او را ترک نمی‌گوید. او به خاطر پرده‌ی ضخیمی که دیدگانش را پوشانده است، هیچ‌وقت متوجه این قضیه نخواهد شد.

هر اکیستی باید **کاندان Kundun** را تمرین کند. کاندان به معنی - حضور استاد اک است. او باید به‌طور ذهنی بتواند با استاد گفتگو کند. چه قادر به دیدنش باشد چه نباشد. او باید به جوابهایی که از طریق الهام یا حوزه‌ی ذهنی دریافت می‌کند گوش فرا دهد. او هیچ‌گاه نباید در اینکه استاد از جهانهای درونی با او سخن گفته است تردید کند. به هر حال اگر چلا نگرستن به درون **تیسراتیل** را تمرین کند - چشم معنوی - جایی که استاد درونی، ماهانتا در هر روحی قرار دارد، او را در آنجا می‌یابد. چلا در ابتدا ماهانتا را در اولین منطقه جهانهای اثری ملاقات می‌کند. این مرحله بالای تیسراتیل قرار گرفته است و به آن **آشتا - دال - کانوال - Ashta Dal Kanwal** - مرکز **لوتوس هشتم‌پر** می‌گویند که دقیقاً در بخش پایین مرکز واقعی تمام جهانهای اثری قرار گرفته، همانا **سahasra Dal Kanwal** - **دال - کانوال** می‌باشد. اینجا پایتخت بزرگ اولین منطقه‌ی ماورای جهان فیزیکی است.

مابین آشتا - دال - کانوال و ساهاسرا دال کانوال جهانهای خورشید و جهانهای ماه قرار دارند. گاهی اوقات به آن جهانهای روشنایی می‌گویند. اینجا همان منطقه‌ای است که وقتی چلا تمرینات معنوی را انجام می‌دهد، با ماهانتا ملاقات می‌کند تا همراه او به جهانهای دور دست، جهت ادراک خود سفر کند. و نهایتاً به اداک خداوند نائل شود. جایی که تمامیت معرفت الهی را کسب می‌کند. چلاها می‌توانند به‌طور همزمان ماهانتا را ببینند زیرا او از خود اک می‌باشد. او جوهره‌ی تمامی چیزهاست. بنابراین قادر است تعالیم اسراری را به تمامی واصلین اکتکار بدهد و یا از آنها حمایت کند و تمامی ضروریات زندگی را به ایشان ببخشد. او می‌داند در ذهن هر چلایی و مردمان دیگر چه می‌گذرد. اگر بخواهد افکار حیوانات و دیگر تجلیات زندگی را نیز خواهد دانست. او استاد واقعی است. اگر چلا تمرینات معنوی اک را انجام دهد در مکانی مابین جهانهای خورشید و ماه وارد منطقه‌ای بنام آشتا - دال - کانوال خواهد شد. در همینجاست که تغییر بزرگی در زندگی و رویه فرد رخ می‌دهد. این تغییر ملاقات با ماهانتا است. درست مانند کالبد فیزیکی‌اش ظاهر می‌شود ولی کالبد نورانی‌اش بسیار زیباتر و درخشان‌تر است. ماهانتا ظاهر می‌شود و با شادمانی از چلا استقبال می‌کند. از آن لحظه به بعد آن دو هیچ‌گاه از هم جدا نخواهند شد چه در جهانهای فیزیکی و چه در جهانهای معنوی. از لحظه‌ای که چلا وارد اک می‌شود چهره‌ی ماهانتا همیشه با او خواهد بود. حتی اگر چلا او را عموماً مشاهده نکند.

چلا باید همیشه **کاندال** (حضور) را تمرین کند. چه قادر باشد این کالبد ماهانتا را رؤیت کند و چه قادر نباشد. اگرچه دفعات زیادی این حضور با تجلی‌های خارجی گوناگونی مشخص می‌شود، مثل حمایت، یا احساس عشقی که پیرامون چلا را فرا می‌گیرد و سعادت‌مندی و کسب آگاهی معنوی. هنگامی که اکیست به جهانهای بالاتر از طریق سفر روح گذر می‌کند همه چیز آزادانه به او داده می‌شود. اینگونه ذکر شده که

فرا تر از آتمالوک (جهان پنجم) جهانهای بالاتر قرار گرفته اند. اینجا منطقه‌ی اساتید اک است. و همچنین مناطق زیاد دیگری وجود دارند که هنوز توسط این اساتید آشکار نشده‌اند و به‌غیر از عشقی که برای تمامی توده‌های انسانی کوشا دارند، اکنون قادرند توصیفات جهانهای بالاتر و پایین‌تر از آتمالوک را ارائه دهند.

دو جهان ذهنی وجود دارد بنام **براهماندی Brahmandi و پیندا Pinda** ولی چلا ارتباطی با اینها ندارد زیرا در جهانهای پایین‌تر قرار گرفته‌اند و باید با کمک روح در جهت انجام امورات زمینی او را همراهی کنند. روح آنچنان به ذهن وابسته می‌شود که در یک کشش نزولی در جهانهای پایین به دام می‌افتد. ذهن و اندامهای حسی، نیروی عملکرد خود را از روح دریافت می‌کنند. هنگامی که روح، آتما، به‌طرف منزلگاه واقعی‌اش در جهانهای آسمانی سوگماد بازمی‌گردد، تمامی وابستگی‌هایش به جهانهای فیزیکی رو به کاهش می‌روند.

هنگامی که روح به منزلگاهش در منطقه‌ی آتما یعنی ماورای مناطق براهم یا ذهن می‌رسد از تمامی بندها رها می‌شود. تفاوتی نمی‌کند چه باشد، علی، اثیری، فیزیکی، حسی یا ذهنی. وابستگی به دنیا پس از آن فقط ظاهری است و می‌تواند بنابر اراده‌ی فرد خاتمه یابد. این بند وابستگی آگاهانه به خویش معنوی فقط هنگامی قطع می‌شود که آتما به این محل استقرار برسد. زمانی که روح خود را از زنجیرهای حواس و ذهن رها سازد بدین مرحله نائل می‌شود.

بخش ناآگاه زندگی فرد که توسط ذهن اتری یا فرا آگاهی کنترل می‌شود شامل ذهن، حواس، اندامهای حیاتی و الگوهای دنیوی کارمیک است که از زندگی‌های گذشته به ثبت رسیده‌اند و باید توسط استاد اک در قید حیات قطع شوند.

بالاترین منطقه‌ی معنوی یعنی قلمرو سوگماد در آتمالوک قرار گرفته که بسیار خالص و لطیف است. آنجا جهان آگاهی و جوهره‌ی خالص است. آغاز و پایان تمامیت خلقت جهانهای پایین است. تمامی جریانات از این منطقه سرچشمه می‌گیرند و به سوی مناطق پایتین‌تر جاری می‌شوند. ست‌نام که فرمانروای بزرگ این منطقه است تجلی واقعی سوگماد و خالق تمامی جهانهای پایین می‌باشد. اک از این جهان جاری می‌شود و تمامی آنچه که در جهانهای پایین قرار گرفته، متجلی می‌سازد.

اینجا منزلگاه اساتید اک است. اساتید تجلیات یا تجسم خداوندگار این منطقه هستند. عشق، رحمت و برکت تا ابد در این منطقه حاکم است. هیچیک از چشم اندازهایی که تحت عنوان مرگ، کارما، گناه شیطانی و رنج شناخته می‌شوند، در اینجا پیدا نمی‌شوند. این اولین مرحله‌ی سفر به سوی خداوند در جهانهای حقیقی معنوی است. تازمانی که روح به این منطقه نرسیده است هنوز در چنگال کل‌نیرانجان در مناطق اقتدار عالم‌گیر ذهن قرار گرفته است.

طی عصر حاضر که **کالی - یوگا** می‌باشد یعنی عصر تاریکی تمام بشریت توسط هزاران بیماری، فقر، آفت، بلایا و جنگهایی که به خاطر حسادت برپا شده‌اند و انسان را از مسیر حقیقت منحرف می‌سازند، دچار عذاب می‌شوند. سوگماد هنگامی که این اتفاق را در جهانهای مسیر پایین مشاهده کرد، خود را بصورت ماهانتا، استاد اک در قید حیات مجسم ساخت تا حقیقت راه رستگاری را به زبانی ساده بازگو کند.

جاسوسان کل که خود را مردان خدا می‌نامند تمام نوشته‌های حقیقی راه رستگاری را پنهان و دور ساخته‌اند. و آنها را با نوشته‌جاتی کاذب جایگزین کرده‌اند و اظهار می‌کنند اینها کتاب خدا هستند. اساتید اک قرنها برای مردمان راز اک یعنی کلام را به زبان و نوشته‌جات خود توضیح داده‌اند. آنها کلام مقدس زرین شریعت - کی - سوگماد را ارائه داده‌اند و شاگردان را به تعالیم واقعی اکنکار وصل کرده‌اند. بنابراین تعالیم سوگماد به روی هریک از مناطق عالم وجود دارند. هر منطقه‌ای بخشی از این خطابه مقدس را بنابر ادراک چلاهایی که بدان منطقه می‌رسند، داراست. آنهایی که از نوشته‌های سوگماد مراقبت و نگهبانی می‌کنند همان ۹ خداوند ناشناخته جاویدان می‌باشند. آنها با آن دسته اساتید اک که به‌عنوان معلمان، راهنما، نگهبانان بخشهایی از شریعت - کی - سوگماد در هر منطقه‌ای می‌باشند، فرق می‌کنند. ۹ - خداوند ناشناخته نگهدارندگان آتش معرفت الهی می‌باشند و معدودی را به داخل معبد خود راه می‌دهند تا دانش عمیق‌تری از آنچه که حقایق نهایی در بردارند، فرا گیرند. انسان عاشق معجزات است ولی مذهبی که فقط بر مبنای معجزات باشد و یا ناشی از نیروهای ماوراالطبیعه، همیشگی نیست. تا زمانی که یک دکتترین یا اصولی به‌طور کامل نتواند با قوه‌ی استدلالی دیدگاه معنوی‌اش را توضیح دهد، مدت زمان زیادی در ذهن دوام نمی‌یابد.

بسیاری ظاهراً ایمان به اک را ابراز می‌کنند ولی قلباً تعلقات مادی خود را از دست نداده‌اند. این عدم ایمان مربوط به بی‌توجهی آنان به عمل‌کردهای معنوی اک است. اغلب رنج مطالعه‌ی دقیق و صحیح مطالب اک را تقبل نمی‌کنند و یا به ماهانتا گوش فرا نمی‌دهند. رنج‌ها و دردسرهايشان را مورد انتقاد قرار می‌دهند و به آنها چنگ می‌اندازند و غالباً استاد اک در قید حیات را مورد سرزنش قرار می‌دهند و با این

بی‌توجهی خود درک نمی‌کنند که تمرین بسیار خطرناکی را انجام می‌دهند. هرآنچه که برعلیه ماهانتا و اک بگویند به سوی خودشان باز می‌گردد و از آنها گرفته می‌شود. آنچه که از دست می‌دهند بنا بر افکار و اعمال خودشان است.

چلایی که در جوار ماهانتا یعنی **وای‌گورو Guru** \_ **VI** صالح قرار می‌گیرد، شریک عشق و رحمت خداوند خواهد بود. او از مسیر واقعی قلمروی سوگماد آغاز کرده است. در اینجا البته مشکلی وجود دارد زیرا وای \_ گورو را به عنوان مردی عادی که در خدمت علایق خودش است، می‌نگرد و چلا ممکن است از سپردن کامل خویش به انضباطی که ماهانتا از او می‌خواهد، امتناع ورزد. ماهانتا تمایلی ندارد که مردمان دنیا در دسته‌جات عظیمی به دنبال او راه بیفتند. او آنهایی را ترجیح می‌دهد که مشتاق ادراک خداوند هستند. او معجزاتی ترتیب نمی‌دهد که مردمان به تماشا بیایند ولی در طریقت شگفت‌انگیز خداوند قدم برمی‌دارد. یک شاگرد واقعی، معجزاتی را که ممکن است ماهانتا گاه به گاه صورت دهد، باور نمی‌کند ولی در عوض تعالیمی را باور دارد که او به هرکس جهت ارتقاییش به سوی جهانهای آسمانی می‌دهد. تهمت و افترا باید ایمان چلا را نسبت به ماهانتا قوی‌تر سازد. فقط یک ایثارگر واقعی می‌تواند تأثیرات شیطانی مخالفتهای بدخواهانه را امتناع کند. تحمل افترا و تحقیر نشانه‌ای از عشق واقعی است. هیچ‌کس مگر عاشقان واقعی و ایثارگران قادر نیستند بر ترس ناشی از انتقاد و جهان نارضایتی‌ها چیره شوند.

خداوند می‌گوید: \_ تهمت و تمسخر به پیروان اک سپری برای عشق پاک و زداینده‌ی ناخالصی‌های آنان است. فقط کسانی که عاشق اک هستند و به موسیقی جهانهای آسمانی گوش می‌دهند وارد قلمرو واقعی خداوند می‌شوند. آنان اهانت و افترای جهان را از خود می‌شویند، درست مانند آبی که از برگ درختان هنگام ریزش باران از آسمان می‌چکد. هر آنکه مرا باور کند، نجات می‌یابد. هرآنکه عاشقان مرا تحقیر کند در شعله‌های عذاب‌آور رنج خواهد کشید و وارد قلمروهای آسمانی نخواهد شد تا زمانی که از کلام و رفتار خود توبه کند.

## فصل پنجم

### سلسله مراتب معنوی

انان که از انکار پیروی می‌کنند هیچ‌گاه تنها نیستند. حضور استاد اک در قید حیات همیشه با اکیست است. تفاوتی نمی‌کند که کجاست و در جهانهای نامرئی یا در زندگی‌اش چه کار می‌کند.

هر آنکه استاد اک، ماهانتا را باور دارد بسیار خوش‌اقبال است. اگر به ماهانتا و جهانهای دیگر و اساتید اک ایمان داشته باشد در سلامت و ثروتش خوش‌اقبال خواهد بود. همسایگانیش او را خوش‌اقبال‌ترین مردمان خواهند دانست.

اگر کل نیرانجان را باور داشته باشد، یعنی پادشاه جهانهای کل (جهانهای منفی)، بدشانس خواهد بود. زیرا برده‌ای بیش نخواهد شد که روزگار سختی و عذاب در پیش خواهد داشت. او نه سلامتی خواهد داشت و نه پول. ایمان او به پادشاه جهانهای کل برایش بدشانسی و ناخوشایندی در هر جهانی که سکونت گزیند، به‌همراه می‌آورد. چهره‌ی استاد اک در قید حیات از او برگردانده شده و خداوندگاران معنوی جهانها او را نخواهند شناخت.

فقط خداوندگار \_ حاکم وارث تمامی جهانها می‌باشد. این اعتقاد که به غیر از سوگماد چیز دیگری وجود دارد و آفرینش معنوی مطلق در جهانهای پایین گسترش پیدا کرده و مسئول ناسازگاری‌های بشریت است، دروغی بیش نمی‌باشد. این باور دروغین در واقع جعل یک واقعیت معنوی می‌باشد و توهمی است که حواس مادی می‌آفریند. بنابراین انسان فقط شاهد جهان مادی خواهد بود که توسط موجودات فیزیکی اشغال شده و هریک دارای ذهن محدودی از محتویات خودش می‌باشد.

چنین فرضیه غلطی این اندیشه را برمی‌انگیزد که ایمان چیزی به‌غیر از انکار است. ایمان به هر چیزی مگر اک کاذب می‌باشد و جایگزین واقعیت نمی‌شود. درست به‌مانند ابر گذرایی که لحظه‌ای نور خورشید را پنهان می‌کند. اغلب چلاها نیز از جمله آنان که پیرو اک می‌باشند در توهمات کل یعنی دنیای مادی مخفی شده‌اند. هرآنچه که در مناطق پایین وجود دارد، به‌غیر از اک، تحت کنترل کل است. هنگامی که فردی بتواند در کمال فروتنی از بند قطعی بودن آگاهی انسانی \_ خودش و دیگران \_ که مدعی آن است، روی گرداند، و هویت واقعی خویش را ادراک کند، به ادراک خویش نائل می‌شود. شالوده‌ی تمام چیزها، قائم به ذات، خالص، مستقل و ماورای تصورات حواس انسانی و توصیف کلامی می‌باشد. هیچ‌چیز نمی‌تواند آنرا تشریح کند. نمی‌توان نام خداوند را به آن تعمیم داد و نه آنامی‌لوک را. ادراک آن همانا رسیدن به مرتبه‌ی ماهانتا می‌باشد. و

ادراک نکردن آن همانا سرگردانی در جهانهای کل است. عدم آگاهی از سرچشمه‌ی تمام هستی، موجودات خطاپذیری به وجود می‌آورد و این موجودات در تاریکی نیروی ناخودآگاه کل که از آن جهالت و خطا جاری می‌شود، غرق شده‌اند. مستغرق در خطا و محو جهالت، جستجوگر هراسناک و حیران می‌گردد. تصور من مستقل - اگو - و - دیگران - از همین مرحله سرچشمه می‌گیرد. هنگامی که این تصورات قوی می‌شوند و در موجودات به حد کمال می‌رسند، یک جریان پیوسته‌ای در مسیر تکاملی تجلیات پایینی جهانهای کل رخ می‌دهد. همین‌جا است که پنج نفسانیات ذهنی حکومت می‌کنند. شهوت، خشم، طمع، وابستگی و بیهودگی خودنمایی می‌کنند و زنجیره‌ی بی‌پایانی از کارمای کل به وجود می‌آورند.

بنابراین ریشه‌ی اصلی خطاها در موجودات پایین در واقع جهالت ناخودآگاه است. فقط از طریق نیروی سوگماد است که هرکس می‌تواند تشعشع ذاتی - خویش را در تمامی موجودات زندگی ادراک کند. برای این جهالت راه چاره‌ای وجود دارد زیرا خداوندگار می‌گوید: "آنکه بنام من درخواست کند، تمامی برکات را دریافت خواهد کرد مشروط بر اینکه شایسته‌ی آن باشد. ولی اگر او آن کسی است که پیام مرا به جهانیان می‌رساند و تمامی اعمال خود را به نام من انجام می‌دهد، از آن دسته‌ای خواهد بود که مسلماً شایسته و بسیار آمرزیده‌اند." این سوگند سوگماد است. اگر چلا همه چیز را به نام استاد اک در قید حیات واگذار کند، همه چیز برای او برکت یافته و دریافت‌هایی خواهد داشت. اگر همه چیز را بنام سوگماد واگذار کند، آمرزیده خواهد شد. طبیعت کردار او ممکن است کمی تغییر کند ولی فرد برکت می‌یابد زیرا شایستگی آنرا دارد.

تمامی برکات به نام آن کسی که چلا فرا می‌خواند، داده می‌شوند. چنین برکاتی اغلب مستقیماً توسط ماهانتا استاد زنده اک در قید حیات به چلا منتقل می‌شوند. اغلب ممکن است این برکات توسط نظام معنوی به سوی پایین فرستاده شوند که طبیعت آن بسیار پیچیده و در عین حال ساده است. در ابتدا سوگماد به آرامی در اقامتگاه اقیانوس عشق و رحمت استراحت می‌کرد. خارج از آن نه جهانی و نه منطقه‌ای و نه عالمی وجود داشت. روح و یا موجود زنده‌ای هم وجود نداشت. فقط سوگماد در قلمروی ابدی‌اش رویا می‌دید. و درحالی که رویا می‌دید، جهانهای درون او شکل گرفتند.

در ابتدا آنامی‌لوک شکل گرفت. جایی که توسط سرزمینهای بی‌پایان یک تُهی‌گی بی‌نام قرار گرفته بود. از آنجا که سوگماد از این آفرینش رضایت نداشت، دوباره رویا دید. در دومین مرحله‌ی **آگام‌لوک** را خلق کرد. جایی که قلمروهای دست نیافتنی جهانی که نه حیات در آن وجود دارد و نه هیچ موجود زنده‌ای، قرار گرفته است. سوگماد که از این خلقت راضی نبود، دوباره در رویا فرو رفت.

سوم **هوکی‌کات‌لوک** را خلق کرد. جایی که اولین قلمرو قابل دسترسی برای موجودات، ارواح و ماهیت‌ها می‌باشد. ولی از آنجا که سوگماد از این آفرینش راضی نبود، دوباره در رویا فرو رفت.

چهارم **آلابی‌لوک** را آفرید، جایی که جهانهای بی‌پایان هیچ قرار گرفته است. به آنها مناطق **ساج‌خاند** می‌گویند. سوگماد از این آفرینش راضی نبود، پس دوباره در رویا فرو رفت.

پنجم **آلاخ‌لوک** را خلق کرد، جایی که جهانهای نامرئی بدون هیچ موجود و جنبنده‌ای و بی‌آنکه چیزی دیده شود قرار گرفتند و بنابراین آنرا منطقه‌ی نامرئی نامیدند. از آنجا که سوگماد از این آفرینش راضی نبود دوباره رویا دید.

ششم منطقه‌ی **آتما** را خلق کرد که هم‌اکنون روح تمامی چیزها در آنجا قرار گرفته است. همینجا بود که سوگماد از فتوی جهانهایی که قرار بود خلق شوند با خبر شد. سوگماد در محل اقیانوس عشق و رحمت خوابید ولی از آنچه آفریده بود رضایت نداشت. پس بیشتر رویا دیدتا آنچه که در این مناطق خلق کرده بود را درک کند. دوباره بیدار شد و به افلاک گسترده نگاهی افکند. در این اندیشه که چه چیزی به آنها تعلق داشت. دوباره رویا دید و صدای خود را جاری ساخت که به روی این جهانهای گسترده لغزید. صوت او همانا موسیقی آسمانی گشت و همانا کلامی شد که در تمامی مناطق متجلی، شروع به صحبت کرد. کلام سوگماد مبدل به اک، روح تمامیت هستی گشت و از آن الهه‌گان، فرماندهان، ارواح و تمامی موجوداتی که سوگماد رویای آنها را دیده بود پدیدار شدند. و هم‌چنین پسرش ماهانتا، همانا آگاهی تمامی برکات آسمانی از آن منتج شد. سپس سوگماد، اک و ماهانتا همگی یک حقیقت بزرگ شدند. خداوند با ماهانتا صحبت کرد و گفت: - من جهان برکات و نشاط را آفریده‌ام ولی در میان موجودات من نارسایی معنوی وجود دارد. بنابراین باید نظام جهانهای پایین را خلق کنم، مناطق ماده، فضا، و انرژی. جهانهایی که در آن سایه، نور و جمعیت وجود دارد. - سوگماد دستان خود را به روی تمامی افلاک گسترد و جهانهای **تیرلوکی Tirliki** را آفرید که شامل چهار منطقه مابین قطب منفی خلقت و آتمالوک می‌شود.

درون این چهار منطقه، عناصر ماده، انرژی، فضا و زمان قرار دارد. در اینجا سوگماد قانونی را خلق کرد که بنابرآن، هیچ‌چیز نمی‌توانست وجود داشته باشد، مگر در ارتباط



با ضد آن. و نام این قانون را تضاد نهاد. بدون زمان، فضایی وجود ندارد، بدون کوهستانها، دره‌ها نمی‌توانند باشند. بدون سایه‌ها نوری نمی‌تواند باشد. و بدون بدی خوبی نمی‌تواند باشد. همچنین بدون جهالت معرفت معنا ندارد و بدون گذر عمر جوانی نمی‌تواند باشد. ولی سوگماد هنوز از آنچه آفریده بود رضایت نداشت بنابراین چشمان خود را بست و دوباره رویادید.

این بار نظام معنوی کل هستی را آفرید. این نظام با سوگماد آغاز شد و به دنبال آن اک و ماهانتا آمدند. پس از آن نوبت به اساتید در قید حیات اک، حکیمان نظام وایراگی، امپراطور هر یک از مناطق در جهانهای بالا و نگهبانان **شریعت‌کی سوگماد** رسید و سپس جهانهای پایین برای آن موجوداتی که آتما یا روح نامیده می‌شوند خلق شد. بر فراز این جهانها که بنا بر عدد سه تا می‌باشند، کل‌نیرانجان، امپراطور تمامی جهانهای منفی را قرار داد. همراه با آن نیروی کل را آفرید که سرچشمه‌ی آن نیرانجان می‌باشد و از آنجا جاری می‌شود. کل که تابع اک می‌باشد بر تمامیت زندگی در جهانهای پایین مقدم است. در عین حال تابع اراده‌ی سوگماد می‌باشد. سوگماد از آنچه در جهانهای پایین انجام شده بود رضایت نداشت. بنابراین دوباره خوابید و رویا دید. از این رویا امپراطوران جهانهای پایین منتج شدند. سپس امپراطوران کارما و فرشتگان، ارواح عناصری، حیوانات، عناصر، انسان و تمامی موجودات تحت تسلط او - ماهی‌ها، جانوران، خزندگان، گیاهان و سنگها، آفریده شدند.

تمامی اینها به‌روی مناطق جهانهای پایین خلق شدند. ستارگان، سیارات، و جهانهای ماده، انرژی، فضا و زمان. سپس سوگماد دوباره خوابید و رویایی دید که تمامی تجلیات او به زندگی نیاز داشتند. پس اک را به‌سوی تمامی عوالم و جهانها فرستاد تا فعل و انفعالات را بی‌آفریند. با این کار، سوگماد به تمامی جهانها بالاترین آفریده‌ی خود، آتما را عطا کرد. آتما یا روح باید به کمال می‌رسید. بنابراین به جهانهای پایین فرستاده شد تا زمانی که به کمال می‌رسد، به منزلگاه حقیقی‌اش بازگردد. به‌روی هریک از مناطق، سوگماد امپراطوری یا فرمانده‌ای قرار داد که می‌بایست به‌عنوان مجرای برای انرژی‌های نیرومند او که از اقیانوس عشق و رحمت جاری بودند عمل کنند. در ابتدا که قادر مطلق اراده کرد تا عالم هستی را بوجود آورد اولین قدمش خلقت نخستین مرکز فعل و انفعال بود که می‌توان آنرا اولین قدم نزولی به‌سوی جهان سفلی قلمداد کرد. اولین مرکز عمل (فعل و انفعال) که فرماندهی منطقه آنامی می‌باشد، نامش **آنامی پوروشا** است. این امپراطور جهان اول است. موجودی آنچنان قدرتمند که حضور آن خارج از تصور انسان می‌باشد. او هنگام اولین تجلی منفرد قادر مطلق بوجود آمد و تمامی خلقت‌های پی‌درپی زندگی از طریق این تجلی اولیه ادامه یافت.

انرژی خلاق مطلق اک را در نتیجه‌ی عمل‌کردش به‌روی آنامی پوروشا آن موجود قادر منطقه‌ی آگاملوک یعنی **آگام پوروشا** به وجود آورد. او **هوکی‌کات‌لوک** و امپراطورش **هوکی‌کات‌پوروشا** را بوجود آورد. مجددا سوگماد از طریق این موجود برتر **آلیا پوروشا** را آفرید که امپراطور **آلیالوک** گردید. **آلاخ پوروشا** تجلی بعدی سوگماد بود. تحت تاثیر آن، امپراطور ششم، **ست‌پوروشا** یا **ست‌نام** حاکم بر **آتمالوک** بوجود آمد. ست‌نام موظف شد تا تمامی فعالیت‌های خلاق جهانهای پایین را که شامل تقسیم بندی اتری (**ساگونابره‌م**)، ذهنی (**پاربره‌م**)، علی (**بره‌ماندا**)، اثیری (**تورپاید**) و فیزیکی (**آندا یا پیندا**) می‌شد، به‌عهده گیرد. منطقه‌ی آتمالوک همان ساچ‌خاند است. ست‌نام که امپراطور این جهان می‌باشد تمامی فعالیت‌های خلاقه‌ی عالم سفلی را عهده‌دار است. او مناطق را خلق کرد و همزمان با هر منطقه‌ای امپراطوران هر منطقه خلق و عهده‌دار مناطق مربوطه‌شان شدند.

کل‌نیرانجان مسئول اعمال نیروی منفی به‌روی تمامی این مناطق زیرین بود. این نیروی کل به‌گونه‌ای خلق شده بود که قدرت حیات بخشیدن و خلق کالبد برای هریک از روحهایی که به جهانهای منفی می‌آمدند را داشته باشد. در ابتدا **ساگونالوک** را آفرید که بخش بالای جهان ذهنی می‌باشد. فرمانروای این منطقه را **ساراگونابره‌م** قرار داد. او قاضی تمام ماهیت‌ها و موجوداتی است که به‌روی این منطقه قرار دارند.

دوم **ماهاکل‌لوک** را که جهان ذهن است، خلق کرد. به روی این منطقه **پاربره‌م** را قرار داد که وظیفه‌اش بوجود آوردن باوری برای تمامی جستجوگران است تا این جهان را بالاترین تمامی جهانها و محل آرامش نهایی ببینند. او وظیفه‌اش را به خوبی انجام می‌دهد زیرا بسیاری با رسیدن به **ماهاکل‌لوک** باور می‌کنند که بالاخره به منزلگاه حقیقی و مقرر قادر مطلق رسیده‌اند.

سوم **بره‌ماندالوک** را که جهان منطقه‌ی **علی** می‌باشد خلق کرد. در این منطقه تمامی کارماها و خاطرات ارواحی را که زندگی پس از زندگی بر روی منطقه‌ی فیزیکی تناسخ می‌یافتند قرار داد. فرمانروای این منطقه را **بره‌م** قرار داد و سیمای با عظمتش فرد را به این اندیشه فرو می‌برد که آیا او خداوند است؟ بره‌م خداوندی است که مذاهب جهانهای پایین فکر می‌کنند او سوگماد، خدای خدایان است. خطای آنها، توهمی است که کل‌نیرانجان بوجود آورده است.

چهارم، **نورپاد** را آفرید که جهان **اثری** است. حاکم بر این منطقه، نیرانجان را به عنوان سلطان تمامی ماهیت‌ها و موجودات قرار داد. اینجا همان منطقه‌ای است که روح تعالیم لازم جهت کمال و بازگشت به مراتب آسمانی را دریافت می‌کند. نیرانجان در اینجا، همان کل نیرانجان واقعی نیست بلکه انشعابی از اوست. نظام وایراگی که انجمن سری اساتید اک می‌باشد اینک آماده‌ی ارائه‌ی کارهای خود بر روی بسیاری از مناطق مختلف جهانهای عالم بود.

در رأس این نظام، ماهانتا که تجسم زنده‌ی خداوند می‌باشد قرار گرفته است. ماهانتا استاد زنده اک در قید حیات بر روی جهانهای ماده، انرژی، فضا و زمان که جهان فیزیکی نامیده می‌شود خدمت می‌کند و فقط در قبال سوگماد مسئولیت دارد. تمامی اساتید نظام وایراگی تحت نظارت او هستند تا زمانی که ردای نیروی اک را واگذار کند و به یکی دیگر از مناطق وجود گذر کند. او تجلی تمامیت جوهره‌ی معنوی خداوند است که تجسمی فیزیکی برگزیده و تا زمانی که در جهان مادی خدمت می‌کند از این کالبد استفاده می‌کند. جهانهایی که او بر آنها فرمانروایی می‌کند از اقیانوس عشق و رحمت گرفته تا پایین‌ترین عالم فیزیکی می‌باشد. او در تمامی مناطق با کالبد نورانی‌اش (آتماساروپ) عمل می‌کند و از کالبد فیزیکی به عنوان وسیله‌ی عمل کرد در جهانهای فیزیکی استفاده می‌شود. او اساتید متعالی را مسئول **شریعت‌کی سوگماد** که کتاب‌های مقدس نظام اک می‌باشند قرار می‌دهد. آنها نگهبانان این آثار می‌باشند و در هر منطقه‌ای یکی از اساتید نظام وایراگی مسئول بخشی از کتاب خرد زرین است. بخشی از کتاب در معبد خرد زرین هر یک از مناطق آن گونه که سوگماد تعیین کرده است قرار دارد. این مناطق و نگهبانان آن به ترتیب زیر می‌باشند:

- ۱- **اقیانوس عشق و رحمت - سوگماد**
- ۲- **آنامی لوک - پادماسامبا** نگهبان این بخش از شریعت‌کی سوگماد است. این کتاب در معبد خرد زرین نگهداری می‌شود که به‌عنوان کاخ **ساتاویسیک Sata Visic** شناخته می‌شود.
- ۳- **آگام‌لوک** - استاد این منطقه **ماه‌ایا گورو** می‌باشد که نگهبان کتاب مقدس در معبد خرد زرین کازی داوتز **Kazi Dawtz** است.
- ۴- **هوکی‌کات‌لوک** - استاد اک این منطقه **آسانگا کابا Asanga Kaya** می‌باشد که نگهبان کتاب مقدس در معبد خرد زرین **جارتز چونگ Jartz Chong** است.
- ۵- **آلیالوک** - استاد این منطقه **تسونگ سیخسا** عظیم‌الشان **Tsong Sikhsa** می‌باشد که نگهبان کتاب مقدس در معبد خرد زرین **آنا کامودی Ana Kamudi** است.
- ۶- **آلاخ‌لوک** - استاد این منطقه **سوکاگامپو** می‌باشد که نگهبان کتاب مقدس در معبد خرد زرین **تاماناکوپ Tamanata Kop** است.
- ۷- **آتمالوک** - استاد این منطقه **جاگات‌گیری Jagat Giri** نام دارد که نگهبان کتاب مقدس در معبد خرد زرین **پارام آکشار Param Akshar** است. اینجا همانا خانه‌ی دانش جاویدان و بالاترین منطقه‌ای است که روح می‌تواند جهت مطالعه هر یک از معابد خرد زرین تا زمانی که متصل کالبد فیزیکی‌اش می‌باشد بدان سفر کند.
- ۸- در مناطق پایین آتما (جایی که شریعت‌کی سوگماد برای آنان که قادر به مطالعه صفحات زرین آن هستند) منطقه **ساگونالوک Sagona Lok** (جهان اتری) قرار دارد. استاد این منطقه **لائ‌ی تسی Lai Tsi** نام دارد که نگهبان کتاب مقدس در معبد خرد زرین **دایاکا Dayaka, Hru Nv Aiv Hvid Vdjarhirit** است.
- ۹- **پاربرهم لوک** (جهان ذهنی) استاد این منطقه **کوجی‌چاندا Koji Chahanda** نام دارد که نگهبان کتاب مقدس معبد خرد زرین در **نامایاتان Nama Yatan** واقع در شهر **مرکائی‌لاش Mer kai Lash** است.
- ۱۰- **برهماندالوک** (جهان علی) استاد این منطقه شمس تبریز نام دارد که نگهبان کتاب مقدس در معبد خرد زرین **ساکاپوری Sakapori** واقع در شهر **هونو** است.
- ۱۱- **آندالوک** (جهان اثری) استاد این منطقه **گویال‌داس gopal das** نام دارد که نگهبان کتاب مقدس در معبد خرد زرین **آسکلپوسیس askleposis** واقع در شهر **سahasra** - **دال** - **کانوال** است.
- ۱۲- **ببندالوک** (جهان فیزیکی) استاد این منطقه **رامی‌نوری Rami Nuri** می‌باشد که نگهبان کتاب مقدس در معبد خرد زرین **موکشا** واقع در شهر **رتز سیاره‌ی ونوس** است.
- ۱۳- **بریتوی‌لوک** (جهان خاکی) استاد این منطقه **بائوبل ساکابی** نام دارد که نگهبان کتاب مقدس در معبد خرد زرین **گاره - هیرا Gare Hira** واقع در **آگام‌دس** می‌باشد.
- اینجا منزلگاه **اشوار - خانوال** (خدا - خواران) در کوه‌های **هیمالایا** است.
- ۱۴- **سوراتی‌لوک** (جهان کوهستانی) استاد این منطقه **فوی‌کوانتز** نام دارد که نگهبان کتاب مقدس در معبد خرد زرین **کاتسویاری** واقع در شمال **تبت** است.

۱۵- آسوراتی‌لوک (جهان کویری) استاد این منطقه بانجانی نام دارد که نگهبان کتاب مقدس معبد خرد زرین در دیر فاکیتی واقع در کویر گویی می‌باشد. بخشی که در اینجا از کتاب مقدس قرار گرفته است، مقدمه‌ای بر شریعت‌کی‌سوگماد می‌باشد. معمولاً چلاها به آنجا برده می‌شوند تا مطالعه آثار مقدس را در مرحله‌ی رویاها آغاز کنند.

ماهانتا مرد خداست. آن مرد کهن که دوباره و دوباره در جهانهای مادی تناسخ پیدا می‌کند. او در هر عصر و زندگی می‌آید تا آنهایی را که در گذشته موفق به پذیرش او نشده‌اند را، آماده کند. تمامی آنها که در هریک از زندگی‌هایشان خود را تسلیم او کرده‌اند و به‌عنوان استاد اک در قید حیات پذیرفته‌اند، تمامی کارماهایشان قبل از انتقال از کالبد فیزیکی تسویه می‌شود.

ماهانتا پدر تمامی آنانی است که در گذشته همراه او مجاهدت کرده‌اند. طی هر یک از تناسخات او کالبد و شخصیت دیگری می‌پذیرد. آنها که در گذشته پیرو او بوده‌اند و دوباره تناسخ یافته‌اند همیشه ماهانتا را پیدا خواهند کرد. آنها می‌آموزند کسانی که پیرو راه اک می‌باشند مردمان برگزیده‌ی خداوند هستند.

ماهانتا رهبر عصر خود می‌باشد. او فقط در ارتباط با تحولات معنوی تمامی روحها می‌باشد. مراقب کارماست و به آنان که تحت راهنمایی‌اش قرار می‌گیرند در تسویه حساب کارماهایشان کمک می‌کند. او همچنین از الگوی کارمیک نژاد انسانی و تمامی زندگی در این عالم و سیارات دیگر و تمامی جهانهای خداوند مراقبت می‌کند. تمامی این کارها را به‌طور فردی و جمعی انجام می‌دهد و روحها را در هر منطقه‌ای که باشند به سوی تعالی معنوی سوق می‌دهد.

او هم‌زمان در همه‌جا حضور دارد زیرا روح اک است. به همین دلیل قادر است با تمامی آن کسانی که پیرو راه مقدس مطالعه‌ی علوم اک می‌باشند همراهی کند. او کاری با دیدگاه‌های روانی ندارد و به صرف اینکه کسی از او درخواست کند معجزاتی ترتیب نمی‌دهد. او بر آنان که در خطر هستند ظاهر می‌گردد تا هشیارشان کند و از چلاهای اک مراقبت خواهد کرد.

ماهانتا فقط در مقابل خداوند قادر، سوگماد متواضعانه تعظیم می‌کند. تنها شریعتی که ماهانتا درک می‌کند اراده‌ی مطلق است و شریعت تام که همانا عشق می‌باشد، ادراک ماهانتا است. او بر روی سرزمینی در کالبد انسانی زندگی می‌کند در حالی‌که هیچ‌یک از قوانین انسانی را نقض نمی‌کند بلکه تمامی دولت‌های نیک را مورد حمایت قرار می‌دهد. زندگی و آثارش جهانی‌اند. او به هیچ نژاد یا عصری تعلق ندارد بلکه در ارتباط با تمامی ملیت‌ها و اعصار است. در واقع او مقیم جهان‌های برترین می‌باشد. موجودی است که وارد این جهان شده تا نور را برای همگان به همراه بیاورد. ماهانتا عموماً یک مرد خانواده است. او نه یک صوفی است نه توصیه‌ی ریاضت‌کشی می‌کند. او طرفدار سلامت کالبد است و وظیفه‌ی او این است که در دنیا خدمت کند.

ماهانتا استاد اک در قید حیات در دنیا زندگی می‌کند گرچه متعلق به آن نمی‌باشد. او آمده است تا به همه‌ی آنان که طالبند کمک کند و وارد جریان رودخانه‌ی انسانی شده تا بدانها یاری رساند. در عین حال او از امواج شهوات انسانی به دور می‌باشد. او تمامی فضایل نیکو را بدست آورده است. او به بالاترین مرتبه‌ی قدرت ایمان دارد، یعنی قدرت معنوی که نمی‌تواند از کیفیات معنوی نوع انسان مجزا باشد. و این قدرت همانا عشق است. از آنجایی که ماهانتا دارای قدرت بی‌حد و حصر است روح و روشن ضمیری‌اش از هر انسان دیگری قوی‌تر است. در عین حال این قدرت با فضایل فروتنی و آرامش توأم می‌باشد. برای تمامی انسانها منشأ تعالی شخصیت والاست. ماهانتا در قلمرو مذهب یک قیاس مقایسه است زیرا هیچ‌گونه علم دینی ارائه نمی‌دهد. و گرچه تعلیماتی در این زمینه نمی‌دهد ولی بزرگترین رهبر دینی بر روی زمین است. نظام اک که توسط او تعلیم داده می‌شود یک مذهب نیست ولی انسان را بسوی کاملترین و روشن‌ترین تجربیات مذهبی راهبری می‌کند. در انتقال تعالیم اک عالمگیر است. او هیچ‌گونه رفتار مذهبی ارائه نمی‌دهد و اصراری در تبلیغ نوعی رفتار، کیش، آئین یا انستیتوی دینی ندارد. او هیچ‌گاه کسی یا چیزی را مقصر نمی‌داند بلکه خط روشنی مابین خداوند و کل ترسیم می‌کند. جهت اصلاح خطاهای چلا عموماً ماهانتا با بکار بردن مثالهایی فضائل متقابل را متذکر می‌شود.

ماهانتا برخلاف محدودیت‌های فیزیکی‌اش در همه‌جا حضور دارد. از نظر معنوی محدودیتی دارا نیست ولی کالبد در واقع ماهانتا نمی‌باشد بلکه تنها پوششی جهت یکی از ابزارهای اوست. او برحسب اراده‌ی خویش می‌تواند کالبدش را ترک کند و در هریک از مناطق معنوی مشغول به کار گردد. او در وحدت با سوگماد محدودیتی ندارد.

تمامی اساتید اک چنین تعلیم دیده‌اند که: - من و سوگماد یکی هستیم. - در جریان توسعه‌ی ماهانتا نیز تمامی اساتید اک بر روی زمین پوشش ماهانتا را به تن داشتند و کیفیات خداگونه‌ی خود را با مردم تقسیم می‌کردند. بنابراین استاداک در قید حیات انسانی الهی و فرزند واقعی خداوند است. در عین حال هر انسانی دارای قابلیت‌های نهان جهت گسترش آگاهی و رسیدن به درجه‌ی استادی می‌باشد. او فقط به کمک

استاد اک در قید حیات جهت پرورش این توانایی‌ها احتیاج دارد. هنگامی که استاد به درجه‌ی ماهانتا نائل می‌شود آگاهی او با سوگماد به وحدت می‌رسد. این همانا قابلیت تشخیص استاد اک است. زیرا ارتباط خود را با سوگماد می‌شناسد و می‌تواند کاملاً آگاهانه نیروهایش را به‌عنوان فرزند خداوند بکار گیرد. او لفظاً بخشی از اک فراگیر است که دارای کیفیت‌های آن می‌باشد و ابزار اصلی قادر مطلق در جهانهای آفریده‌ی آن است. همچنین عشق بدون مرز خود را از طریق ماهانتا به نوع انسان عطا می‌کند.

تفاوت حائز اهمیتی مابین ماهانتا و استاد گذشته وجود دارد. چلا نمی‌تواند پیرو استادی باشد که این منطقه را ترک کرده و به جهانهای دیگر رفته است. آنکه جدا شده نمی‌تواند کسی را در مسیر معنوی وصل کند. او کاری با جهان خاکی ندارد. همچنین کسی نمی‌تواند از دو یا تعدادی استاد به طور همزمان پیروی کند. در این حالت فرد پیرو استاد اک نیست بلکه پیرو اصولی است که تحت روشنایی علت عالم وجود قرار گرفته است.

هیچ کودکی نمی‌تواند با یک مادر فریبکار پرورش پیدا کند. همانگونه که بیماری نمی‌تواند توسط یک پزشک مرده مداوا شود. اساتید اعصار گذشته این قلمرو عمل را ترک گفته‌اند و کارشان در اینجا به پایان رسیده است. به صرف اینکه گفته شود کتابی حقیقت است، کسی نمی‌تواند پیرو آن باشد و هیچ انسانی هم نمی‌تواند حقیقت را از یک کتاب استخراج کند. این حقیقت باید درون خود او تراوش شود. بنابراین تمامی کسانی که آرزوی حقیقت اک را دارند باید از ماهانتا استاد اک پیروی کنند. سوگماد نمی‌تواند بدون حضور ماهانتا در شکل انسانی که به صورت وسیله‌ای جهت عمل‌کرد و سخن‌گویی او است، کمک‌های لازم در مسیر صعودی را به فرد اعطا کند. بزرگترین مانع انسان این است که نمی‌تواند تجلیات خداوند را ببیند. آنان که به استاد در گذشته از این جهان خاکی آویزان می‌شوند در خطا هستند. او نمرده است ولی حیثه‌ی عمل‌کرد در این جهان مادی را ترک کرده است. او دیگر با انسانیت در ارتباط نیست. کار او جای دیگری است. شاگرد باید پیرو استاد بعدی باشد. انسان باید متوجه باشد که احساسات گواه اعتقادات مذهبی نمی‌باشند.

ماهانتا سعی دارد به چلا بیاموزد که برای اثبات اعتقادات مذهبی به احساسات بها ندهد. فقط استاد اک در قید حیات می‌تواند به چلا روش معینی بیاموزد تا بدین وسیله همه چیز را برای خودش به اثبات رساند. یک راه برای اثبات اعتبار استاد اک وجود دارد. آنهم دیدن او در مناطق بالاست. جایی که تصور آن غیر ممکن است. اگر ماهانتا در شکل نورانی‌اش دیده شود چلا خواهد دانست که این استاد واقعی انکار است. فقط وقتی چلا آماده شد می‌تواند شکل نورانی ماهانتا را مشاهده کند. هرگاه چلا استاد اک در قید حیات را بباید باید از او بدون تردید با ایمان و عزم و از صمیم قلب پیروی کند. اگر چلا با کارما و موانعی مواجه شود باید استقامت کند و منتظر باشد تا این مسائل توسط استاد اک حل شوند. چمدان سفر بسته و منتظر بماند. سئوالاتی که در ذهن چلا وجود دارد نهایتاً بی آنکه کلامی از استاد شنیده شود پاسخ داده می‌شوند. نور قوی‌تر می‌گردد و تاریکی در طی ادراک درونی انسان و مراتب تفکر او محو می‌گردد. دچار این اشتباه نشوید که بخواهید تمامی تعالیم اک را در روشهای تفکری قدیمی بگنجانید. آنها را رها کنید و از نو آغاز کنید. ورود به قلمرو آسمانها امکان پذیر نیست مگر از طریق تعالیم انکار.

این مسیر در ماهانتا واقع شده و کسانی که به سوی او می‌آیند از گرفتاری‌های دنیوی نجات یافته و رها می‌شوند. روح نمی‌تواند وارد اقیانوس عشق و رحمت گردد و همکار خداوند شود مگر با عشق از راه اک تبعیت کند. هر روحی که چلای ماهانتای در قید حیات می‌گردد کارمای خود را جهت ورود دائمی به قلمرو آسمانها سبک می‌کند. اگر واصل شده باشد این مورد حتمی است زیرا تمامی کارماهایش تسویه می‌شوند و خداوندان کارما هیچ‌گاه تا پایان موجودیت زمینی‌اش او را آزار نخواهند داد. وقتی وارد جهان بعدی می‌شود که بر حسب اراده‌ی ماهانتا ممکن است یکی از مناطق پایین باشد باید کارمای خود را در آن منطقه از بین ببرد. اگر به‌روی منطقه اثیری قرار گیرد باید مدتی را در آنجا سپری کند تا کارمای اثیری‌اش تمام شود. این مورد شامل تمامی مناطق پایین‌تر از منطقه‌ی آتما می‌شود. اگر واصل حلقه‌ی دوم اک به روی هریک از این جهانهای پایین درگذرد بلافاصله وارد منطقه‌ی آتما می‌شود در حالی‌که ماهانتا او را بدرقه می‌کند. اگرچه هر روحی که چلا یا واصل باشد و مسیر اک را در هر یک از تجلیات زمینی‌اش ترک کند و به سوی مسیر دیگری برای رسیدن به جهانهای آسمانی برود باید انتظار افزایش کارمایش را داشته باشد.

بار کارمای او در حالی‌که زندگی پس از زندگی کورکورانه بدنبال آن چیزی می‌رود که قبلاً آن را ترک کرده است، افزایش پیدا می‌کند. او نخواهد فهمید و نخواهد دانست که کل نیرانجان دیدگان او را به‌روی شکوه و عظمت جهانهای آسمانی بسته است.

او نمی‌تواند راه اک را ترک کند و انتظار رستگاری و رهایی در **پرتوی لوک** (جهان خاکی) را داشته باشد. هیچ کس مگر ماهانتای در قید حیات نمی‌تواند او را از این جهان مادی خارج کند. او مجدداً روزی استاد اک در قید حیات را هنگامی که آماده شده است ملاقات می‌کند و به‌طور دائمی وارد قلمروی آسمانی می‌گردد.

وای بر حال کسی که تلاش کند به‌طور هم‌زمان در حالی که چلای ماهانتا می‌باشد دکتربین مذهب دیگری و یا آثار معنوی مختلفی را دنبال کند. او جزای حماقت خویش را خواهد دید و نخواهد دانست چه چیزی سبب این فلاکت شده است. اگر او واصل انکار گردد تردیدی در این راه نخواهد بود مگر اینکه آرزوی زندگی پر رنج و نامطلوبی را داشته باشد. اگر او شهرت، پاداش و چنین سودجویی‌هایی را از کسانی که در مسیر اک نیستند بپذیرد همین‌گونه زندگی فلاکت باری خواهد داشت.

او باید ایمان شعله‌ور داشته باشد تا بتواند به آزادی روحش دست پیدا کند. هیچ‌گاه نباید اجازه دهد چیزی مزاحم این هدفش شود و او را از مسیر دور کند. اگر هم‌زمان با پیروی از مسیر اک سعی در توسعه و پیشرفت نظام‌های پایین و یا نظام‌های دیگر داشته باشد مقدار ناچیزی تعالی معنوی خواهد داشت.

اکیست هیچ مذهب دیگری را به رسمیت نمی‌شناسد حتی اگر مشابه آن در جهانهای فیزیکی هم وجود داشته باشد. هم‌چنین هیچ‌گونه تعالیم ماورالطبیعه، ساحری، یا هر نوع اعتقادات خدانشناسی در دنیا، کیش و فرهنگ‌های مختلفی که مدعی راه خداوند می‌باشند، نیز به رسمیت نمی‌شناسد. گرچه او هیچ‌یک از اینها را محکوم نمی‌کند زیرا همگی به نوعی تحت تسلط اک هستند و مبدأ تمامی آنها اک است. اینها فقط چلاهای استاد اک در قید حیات هستند که از مسیر منحرف شده‌اند و اعتقادات خود را به ثبت رسانیده‌اند. درست مانند اینکه سایه‌ی حقیقت باشند.

هرکس در عوض نور خواستار سایه باشد، نادان است. انسان به مذهب پناه می‌برد و حتی اگر لازم باشد یکی اختراع می‌کند. ضعیفاً احتیاج به چنین پناهگاهی دارند و اگرچه این مورد حاصل توهمی در جهانهای مادی-معنوی می‌باشد ولی از انسان گرفته نخواهد شد زیرا هر انسانی باید خودش مسیر اک را جستجو کند و به خاطر خودش در این راه قدم بگذارد.

تاریکی معنوی جهان را فرو خواهد برد و تمامی انسانهایی که بر روی زمین قدم می‌زنند از این تاریکی بیمار خواهند شد. به‌غیر از **ساتیا یوگا** (عصرطلایی) در تمامی اعصار دیگر انسان دچار زوال فیزیکی و روحی خواهد شد. تطمیع روحی نیروی حیاتی نژادهای انسانی را خواهد بلعید و هیچ‌کس مگر آنانکه پیرو راه اک می‌باشند نمی‌توانند از آن مصون بمانند. عملاً هر انسانی به غیر از اکیست، در جنگل‌های انبوه اخلاقیات گم می‌شود زیرا همگی کور می‌باشند. او از فراموشی روحی رنج می‌برد زیرا خاطره‌ای یا نشانه‌ای از منزلگاه واقعی‌اش ندارد.

علاوه بر این وضعیت ذهنی و روحی، بسیاری از بیماریهای فیزیکی و قلبی، رنج می‌برند و یا بسیار خسته و درمانده هستند. آنها کورکورانه به هر سویی برای پیدا کردن استاد اک در قید حیات به جستجو می‌پردازند. خداوند خود را دعا می‌کنند ولی پاسخ نمی‌یابند. هریک به دنبال معجزاتی هستند تا بتوانند استاد خویش را تشخیص دهند.

کلیت نژاد انسانی چیزی نیستند مگر انبوهی از بردگان رانده شده که از دوران کودکی تا کهنسالی فقط دلوپسی‌ها و نگرانی‌هایشان افزایش یافته است. آنها فقط در انتظار مرگ هستند و این مرگ دریچه‌ای به سوی قلمروهای آسمانی است. متعصبان مذهبی و کاهنان به بشریت اینگونه القا می‌کنند که مرگ یک راز است. ولی برای اکیست رازی در پدیده مرگ وجود ندارد زیرا او هر روز مردن و ملاقات جهانهای آسمانی را تمرین می‌کند. وقتی زمان رخ دادن این پدیده در جهان **پیندا** فرا می‌رسد با اراده‌ی خودش کالبد فیزیکی‌اش را ترک می‌کند. واصل اک در کالبد فیزیکی‌اش می‌میرد ولی در **آتماساروپ** همیشه زنده می‌ماند. بنابراین هر انسانی باید خودش را به‌عنوان روحی بدانند که در کالبد **اک** (روح) زندگی می‌کند. او باید بدانند که مرکبی فیزیکی نمی‌باشد بلکه این فقط پوششی خارجی جهت مراقبت از او در مقابل ارتعاشات خشن جهانهای پایین می‌باشد.

چلا هیچ‌گاه در اک به مذهب تازه‌ای در نمی‌آید. تغییر مذهب یا ارشاد به کیش تازه‌ای از جمله کارهای انکار نمی‌باشد. او در عوض به کالبد اک مبدل و استحاله می‌یابد. او از بار کارماها توبه می‌کند بدین معنا که کل را کنار می‌زند، ماهانتا را به‌عنوان راهنمای معنوی‌اش می‌پذیرد. در اک همیشه اصل تسلیم کامل آگاهی انسانی به ماهانتا وجود دارد. و این به معنای یک تجربه‌ی عاطفی (اثیری) نمی‌باشد.

هر انسانی که مدعی استادی، رهبری و یا ناجی نژاد انسانی باشد و اظهار کند تناسخ زندگی‌های گذشته‌اش می‌باشد، ادعایش کذب است. فقط استاد اک می‌تواند واقعاً بگوید که آن فرد کهن تناسخ اک (روح) و آگاهی ماهانتا می‌باشد. هیچ‌کس دیگر نمی‌تواند چنین ادعایی کند.

چلا باید متوجه باشد که خلوص ذهن و کالبدش برای انجام کارهای اک ضروری است. او باید مراقب کالبدش باشد و آنرا همیشه پاکیزه نگه دارد. موها و صورتش تمیز باشد و بوی خوشایند بدهد. او باید ذهن خود را از آلودگی ماجراهای دنیوی رها کند. آلودگی‌هایی مانند شهوت، خشم، طمع، وابستگی به امیال دنیوی و بیهودگی. اینها پنج نفسانیات ذهن هستند. او نباید اجازه دهد نفسانیات ذهنش را مورد آزار قرار دهند زیرا در مقابل به کالبدش صدمه خواهد زد.

قوانین و مقررات در اک برای چلا بسیار ساده‌اند. این قوانین جهت ایجاد هارمونی، خلوص و کمال برای روح می‌باشند که در واقع سرشت آسمانی هنگام به سر بردن در مرکب فیزیکی‌اند. شخص می‌تواند این مرحله‌ی آسمانی را به نسبتی ادراک کند که تصورات محدود کاذب، آگاهی فانی انسانی را رها کند. او باید خود، یعنی خویش - درونی‌اش را به اک الهی تسلیم کند. سپس آرامش و نشاط وارد تجربه زندگی‌اش خواهد شد.

کسی که وارد حیطة‌ی انجام کارهای اک‌نکار می‌شود یک دستیار می‌گردد. او پیش از استقرار واقعی‌اش در نظام نامرئی تحت انضباط معنوی اک قرار می‌گیرد. او کارآموزی است که قبل از ورود به انجام کارهای واقعی اک‌نکار باید کارهایش را ثابت کند. او باید انضباط‌های اک را تمرین کند. اول اینکه ذهنی پاکیزه داشته باشد به گونه‌ای که هیچ‌یک از کلماتی که فضا را آلوده می‌سازد وارد ذهنش نشوند. او همه‌ی انسانها را به‌عنوان موجودات خداوند می‌داند و بس. زیرا آنها مانند خود او معابری هستند که نهایتاً هم‌کاران خداوند خواهند شد.

او باید در ذهنش به‌طور مداوم روزه دار افکار کل باشد که می‌تواند به مرحله‌ی ذهنی و آگاهی‌اش صدمه بزنند. بدین وسیله او هوشیاری نیرومند حضور استاد اک در قید حیات را که همیشه با او هست، می‌آموزد. او می‌آموزد که در برابر تضادهای جهان پیرامونش دچار ترس و فریب خوردگی نشود. او می‌داند که تمامی جهانها صرف نظر از اینکه تحت تسلط کل نیرانجان هستند، واقعاً جهان‌های کمال، هماهنگی و نکویی هستند.

او می‌آموزد که با آرامش بر زندگی، سختیها، بار کارما، بدگویی مردمان، و سختی رنجها و بیماری‌ها غلبه کند. او ذهنش را به نور خداوند ثابت‌قدم نگه می‌دارد و هیچ‌گاه اجازه نمی‌دهد توجه‌اش از ادراک خداوند منحرف شود.

او فروتنی و تواضع را در زندگی زمینی‌اش خواهد شناخت و اینکه تمامی مسئولیتش در قبال خداوند است و نه هرکس و یا هر چیز دیگری در این قلمرو زمینی. آنان را که دوستشان دارد خانواده‌اش و آشنایانش تصاویری از خداوند می‌باشند که در این زندگی دنیوی منعکس شده و تجلی یافته‌اند تا خدمتگزار سوگماد قادر مطلق باشند.

او به‌زودی می‌آموزد که فروتنی در مقابل **کانی KANI** یا **اگو (من)** می‌باشد. او نمی‌گذارد تصور غلط ستایش استاد و سوگماد بر سر راه رسیدنش به مراتب آسمانی قرار گیرد. او می‌داند که بطالت دام کل نیرانجان است و اگر او اجازه دهد توسط کل به بردگی کشیده شود میدل به موجودی نادان خواهد شد.

او به‌زودی به مرحله‌ی تمیز بین همه چیز خواهد رسید. اینکه خوبی و بدی، زشتی و زیبایی و یا گناهی وجود ندارد. اینها تماماً تصورات ذهنی و نیروهای متضاد جهانهای مادی هستند. وقتی این موضوع را تشخیص داد و ادراک کرد از تمامی دامهای کل رها می‌باشد. او آماده‌ی ورود به قلمرو خداوند و اقیانوس عشق و رحمت خواهد بود. او خود اک خواهد بود.

## فصل ششم

### استاد اک در قید حیات

استاد اک در قید حیات همیشه در معیار معنوی خداوند از افراد مقدس مذاهب دنیوی بالاتر قرار گرفته است. اکثریت این اساتید همان استادان در قید حیاتی بوده‌اند که اقامت موقتشان در این جهان سپری شده است، بدین معنا که هر یک در زمان خودش تجلی مستقیم خداوند بوده‌اند. همانا مجرای الهی که خداوند به‌عنوان صدای خود جهت سخن گفتن با جهانهای درونی‌اش مورد استفاده قرار می‌دهد. اساتید اک در عین حال هر یک عالم به اسرار و خفیات و قادر مطلق بوده و در همه جا حضور دارند. هر کدام از آنها که زمان مربوطه‌اش را در جهان خداوند خدمت کرده است. از جمله منطقه فیزیکی، به‌عنوان **ماهانتا، وای - کورو** و بالاترین تمام اساتید معنوی در عوالم سوگماد شناخته می‌شود. هیچ کس بالاتر از ماهانتا نمی‌باشد زیرا او به تنهایی آگاهی مشعشع سوگماد را در اختیار دارد.

پیامبران مذاهب گوناگون نیز هیچ‌گاه در چنین جایگاهی قرار نمی‌گیرند. بنابراین هیچ‌گاه نباید آنها را در همان مرتبه مشخص قرار داد که ماهانتا قرار می‌گیرد. تمامی آنچه در

اینجا گفته می‌شود این است که: آنان که به روش‌های مرسوم مذهبی تربیت شده‌اند احتمالاً از ادراک این کلام زرین امتناع خواهند ورزید. حقیقت هیچ‌گاه در جهانهای فیزیکی گفته نشده است. حقیقت از دیدگان و گوشهای سودجویانی که آرزو دارند توده‌ها را به بردگی بکشانند پنهان شده است. ولی همیشه یک عامل کنترلی در اداره مردم وجود داشته تا توجه آنها را بر یک موضوع مذهبی خاص نگاه دارد و این همانا اساس مذاهب دنیا می‌باشد که مدعی حقیقت گوی‌اند و مبنایی ندارند. نظریه‌ی آنها از نوع بدترین می‌باشد. یعنی - همین که هست -!

حقیقت نه در سخنوری شخص است و نه در قدرت مذهبی او. از آنجا که همه چیز در این جهان فیزیکی توسط کل نیرانجان (نیروی منفی) کنترل می‌شود، هیچ چیز مگر اکنکار نمایانگر حقیقت به طور کامل نمی‌باشد. اک سرچشمه‌ی اصلی و مبدأ تمامیت زندگی است. از هر فلسفه، مذهب، و کلیسای دیگری به حقیقت نزدیک‌تر است. آنان که بر اک ایراد می‌گیرند و مدعی‌اند که در آن تعالیم کذبی توسط پیامبران کاذب تعلیم داده می‌شود، متوجه نیستند که خود توسط کل گمراه شده‌اند. هیچ‌یک از این بدگویان به حقیقت آگاه نمی‌شوند. آنها فقط روایت‌گر برداشتهای خود از کتابهای مقدسند و هیچ یک فراتر از جهانهای اثیری و طبقات پایین این منطقه که بالاتر از حواس فیزیکی قرار نگرفته‌اند، نرفته‌اند. هیچ‌گونه تجربیاتی هم در جریان صوت حیاتبخش اک نداشته‌اند. معدودی اگر باشند، نمی‌توانند بیش از وعظ پیام کل، چیز دیگری بیان کنند. آنان مأموران کل هستند و به‌گونه‌ای وانمود می‌کنند که هدفشان نشان دادن راه حقیقت است ولی این حقیقت نیروی منفی است. و پیام آنها از سوی نیروی عالم‌گیر ذهن است. مأموران کل اغلب زندگی را به نام ناجیان خود سوگند می‌دهند. اینگونه ابراز می‌کنند که هیچ چیز با عظمت‌تر از حرفهای آنان نیست. این توهم وقتی قوی‌تر می‌گردد که زندگی به‌گونه‌ای همیشه هر ایمانی را که آنها در خدایشان دارند، منقلب می‌سازد. همین برای آنها تولید افسرگی، عجز و ناراحتی می‌کند. هیچ‌گاه نشانه‌هایی از حقیقت واقعی به آنها ارائه نمی‌دهد. هیچ‌گاه روشن ضمیری و یا آگاهی جهت بقای روح را در بر ندارند. آدمی که تعالیم کاذب کل را دنبال می‌کند مانند الاغی است که بر روی بینی‌اش هویجی آویخته تا دائماً تکان بخورد و هیچ‌گاه بدان نرسد. این آدم نیز همیشه با امیدهای واهی زندگی‌اش را سپری خواهد کرد. زیرا تنها چیزی که دارد امید است، نه ایمان.

استاد اک در قید حیات همیشه و همیشه خاطر نشان می‌سازد هر کس پیرو کلام اک باشد می‌تواند در نشاط و وجد یک زندگانی جاوید به‌سر برد. هیچ مذهب یا استاد دیگری نمی‌تواند حقیقت کامل را اعطا کند مگر استاد در قید حیات اک که ماهانتا یعنی روح احیا خداوند و اک می‌باشد. او در خدمت تمامی روح‌ها در تمامی جهانهای خداوند است. او درحالی که مأموریت خود را به‌عنوان ماهانتا بر روی زمین، تمامی سیارات، ستارگان و کهکشان‌های جهان مادی انجام می‌دهد همچنین مشغول انجام وظیفه در تمامی مناطق عوالم خداوند است. از اینرو استاد اک در قید حیات و ماهانتا برای تمامی روح‌ها می‌باشد، علیرغم اینکه آن موجود در کجا زندگی می‌کند. چه در جهنم و چه در اقیانوس عشق و رحمت باشد، ماهانتا همراه او هست، همان‌گونه که همراه تمامی روح‌ها است. روح فقط باید متوجه این موضوع باشد و معجزه‌ی زندگی را بشناسد. تمامی آنها که اظهار می‌کنند پیامبران، واعظان یا صدای خداوند هستند بنا بر انگیزه‌های مادی چنین می‌کنند. ولی ماهانتا چنین انگیزه‌هایی ندارد. او خدمتگزار خداوند است. او برای خداوند خدمت می‌کند. او خدمتگزار خدمتگزاران خداوند است، زیرا انتخاب شده است و شایسته‌ی این فرمان می‌باشد. زندگی او چنان هدایت شده که حتی در جهان فیزیکی انتظار چیزی از زندگی ندارد در عوض همیشه به آنان که طلب می‌کنند می‌بخشاید. ولی وای به حال کسانی که از بخشندگی و تلاشهای او در این راه سو استفاده می‌کنند. اینها پیروان دروغین هستند و خواستار چیزهای مادی زندگی‌اند، انگل‌هایی که قصدشان تغذیه از جریان اک است همان‌که از سوی ماهانتا یعنی کامل‌ترین وسیله خداوند جاری است.

انسان مستعد این رفتار است و اغلب ماهانتا را برای ارضای خواسته‌ها و تمایلات شخصی‌اش می‌طلبد. او درخواست همه چیز می‌کند و در قبال حل مسائل خود و برای موفقیت‌ها و اهداف مادی‌اش، قول ایمان، ایثار همیشگی، تقدس، احترام و پرداخت می‌الغی می‌دهد.

اینها وعده‌های ریاکارانه هستند زیرا ماهانتا می‌داند وقتی هدایای خود را بوسیله‌ی ماهانتا از خداوند دریافت کرد غرق در شادمانی‌هایش فراموش می‌کند که در مقابل، هدیه خود را بدهد. او صادقانه قصد می‌کند تعهد خود را اجرا کند ولی عملیات کل درون او برانگیخته می‌شوند و دوباره خواسته‌های او را جهت کامیابی‌های جسمی بسیار مهم‌تر از اشتیاقش برای خداوند برمی‌انگیزد. این اشتیاق در زندگی روزمره‌ی جهان مادی‌اش فراموش می‌شود. او عشق و آسایش را به هر دلیلی می‌طلبد و آن عالمان ماورایی و درمانگران ذهن و روح که وعده امپراطوری‌هایی را به روی زمین به او می‌دهند، پیامبران دروغینی هستند که او باور می‌کند. حتی اگر وعده‌ی بهشت‌هایی پس از زندگی

به روی زمین را به او بدهند این نیز وعده‌هایی دروغین است. قلمرو اک بسیار فراتر از این جهان است. معدودی متوجه آن زندگی می‌شوند که می‌توانند داشته باشند و اگر چنین شود پیرو راه حقیقت اک می‌گردند.

اگر ماهانتا هدایایی نثار طالب کند او خوش اقبال‌ترین مردمان است زیرا بدین معناست که مورد مرحمت استاد اک است و چیز دیگری در زندگی نمی‌خواهد. او با واگرووی واقعی ملاقات کرده است و او را یافته و اینک باید سفر معنوی‌اش را به سوی خداوند آغاز کند. تمامی روح‌هایی که برای پیدا کردن مسیر حقیقت بسوی خداوند دست و پا می‌زنند - یعنی مسیر انکار - نهایتاً استاد اک در قید حیات را می‌یابند. هریک به تنهایی متوجه خواهند شد که زندگی رکن اصلی اک است و فقط به‌خاطر اراده‌ی سوگماد است که تمامی روح‌ها وجود دارند.

تمامی مذاهب آغاز و پایانی داشته‌اند. هرگاه تاریخچه‌ی نژاد بشری بررسی می‌شود متوجه می‌شویم که مذاهب بسیاری در مناطق فیزیکی وجود داشته‌اند ولی معدودی بیش از هزار سال دوام یافته‌اند. بنابراین تمامی مذاهب دنیوی ذاتاً مادی‌اند و ستایشگر خداوند و نیرویی خطا هستند. اگر مذهبی در اساس تعالیم خود استاد اک در قید حیات، جریان نور و صوت الهی را نداشته باشد جاودانه نخواهد بود. و اگر هم باشند معدودند مذهبی که چنین ارکانی را در تعالیم خود داشته باشند.

این اراده‌ی خداوند است که روح‌ها وجود داشته باشند. این دکترین اک و طریق حقیقت است. هیچ انسانی به‌سوی سوگماد نمی‌آید مگر از طریق ماهانتا. زندگی موجودیتی ندارد مگر برای عشق و رحمت خداوند. فقط روح می‌تواند حیات داشته باشد زیرا (خداوند) چنین اراده کرده است. انسانی که هدایای خداوند را برای سلامتی، پول و عشق دنیوی می‌طلبد، فقط از ورود اک به درون خودش جلوگیری می‌کند و نمی‌گذارد این جریان تمامی زوایای زندگی‌اش را درمان کند.

درخواست کردن هیچ‌گاه به معنای دریافت کردن نیست و تردید به معنای ابطال قصد شخص در ارتباط با خداوند است و دادن وعده‌هایی که شخص می‌داند دروغین هستند به معنای لغو پیشرفت‌های شخص در مسیر معنویت است. تمسخر، تحقیر و مورد ریشخند قرار دادن کلمات ماهانتا و نداشتن ایمان در او و اک فرد شکاک را دچار پریشانی خاطر می‌سازد. جریان کارمیک او را به یک توقف می‌رساند و تناسخات او را در این جهان می‌افزاید و باعث تحمل رنج و سختی‌های بسیاری می‌شود. شخص جاهل و ساده لوح هیچ‌گاه ادراک نمی‌کند و نمی‌آموزد مگر به واسطه مرگ تدریجی که توسط عکس العمل‌های خودش در مقابل ماهانتا و اک ایجاد می‌شود. یعنی در واقع واکنش‌هایی که در مقابل سوگماد می‌آفریند. همچنین زیاده روی در حق طلبی، نیکوکاری، اراده و خواست‌های شخصی به بهای اک، سختی‌های طاقت‌فرسایی را برای شخص در طی زندگی در جهان‌های روحی - مادی به همراه می‌آورد که نه تنها در جهان فیزیکی برایش رخ می‌دهد، بلکه در تمامی مناطق هستی نیز چنین خواهد بود.

کسی که چنین خصوصیات کل گونه‌ای را برمی‌گزیند هیچ‌گاه با خودش در آرامش نخواهد بود. ولی درست مانند یک گوی کریستال زیبا خواهد بود که با تلنگری به هزاران تکه خرد می‌شود. هیچ انسانی نباید چنین آرزویی داشته باشد بلکه خداوند را به‌خاطر خداوند طلب کند و هیچ‌گاه به‌خاطر انگیزه‌های شخصی او را مطالبه نکند. مذهب در مورد آرامش بعد از مرگ برای انسان سخن می‌گوید. ولی این یکی از تعالیم جهان‌های پایین است - این وعده‌ای برای خوشایند انسان است و واقعیت ندارد. وعده‌ای که او از تمام قضاوت‌ها و داوری‌های زندگی زمینی‌اش رها خواهد شد. ولی روح تا پیش از ادراک سوگماد آرامش و هماهنگی در مجموعه‌ی زندگی‌اش نخواهد یافت. در صورتی‌که این مورد نه تنها پس از مرگ امکان پذیر است بلکه در تجلی زندگی زمینی‌اش نیز میسر است.

چلا مدام در فکر این است که لحظه‌ی ملاقات او با خداوند چه زمان فرا می‌رسد. ولی هیچ‌گاه فرا نمی‌رسد زیرا اگر به مرحله‌ی ادراک برسد می‌فهمد که هم اکنون در آن لحظه واقع شده است. در واقع او تا ابدیت در این مرکز ثقل قرار گرفته است. زیرا سوگماد همیشه به شکل استاد اک در قید حیات با اوست.

چلا همیشه در حال قرار گرفته است زیرا حال همیشه ابدیت است و خداوند همیشه به شکل استاد اک در قید حیات در تمامی لحظات حیاتش او را همراهی خواهد کرد. بنابراین چلا باید متوجه شود که اگر خداوند با اوست پس استاد اک در قید حیات همیشه همان حضوری است که دائماً تجربه می‌کند. او باید این را درک کند و به‌روی قلبش حک کند، زیرا ماهانتا مرکبی است که خداوند جهت ارتباط با هر روحی که گوش فرا می‌دهد استفاده می‌کند.

چلا همیشه باید این را در ذهن خود حفظ کند. در زندگی تمام استادان اک داشتن خلوت یک ضرورت است. او باید این خلوت را داشته باشد وگرنه نمی‌تواند به نوع انسان کمک درونی بدهد. ولی از آنجا که آدمها عموماً سعی می‌کنند او را به‌خاطر اهداف و انگیزه‌های خود مورد استفاده قرار دهند خلوت و استراحت کمی دارد.



چلا باید خود را وقف اک کند. این وقف مهمترین سرمایه‌ی اوست. این وقف را باید نثار ماهانتا استاد اک در قید حیات کند زیرا تنها تجلی خداوند است که با آگاهی مرتبه‌ی انسانی ادراک می‌شود. اگر چلا دارای این کیفیت وقف و صداقت در مسیر اک نباشد تناسخاتش در این جهان طولانی می‌شوند و قادر نخواهد بود در انتهای زندگی فعلی‌اش وارد جهان‌های دیگر شود.

استاد اک در قید حیات آن‌گونه که در جهان فیزیکی تعبیر می‌شود یک طیب نیست. هیچ‌گاه هم چنین ادعایی ندارد. اگر چلا یا دیگری او را چنین بیندازد خود را اغوا می‌کند. او درمانگری است که می‌تواند هاله‌ی چلاها و دیگران را مطالعه کند. کسی که گذشته، حال و آینده‌ی نژاد بشری را می‌داند. ولی یک پزشک، پیشگو یا کاشف اشیا گم شده نمی‌باشد. او هیچ‌یک از اینها نمی‌باشد مگر تجلی خداوند بر روی زمین. او یک معجزه‌گر است. ولی هیچ‌گاه برای اثبات آن نمایشی برپا نمی‌کند. و به صرف اینکه کسی او را به مبارزه می‌طلبد چنین کاری نمی‌کند. او سحر و جادو اجرا نمی‌کند. علیرقم اینکه بسیاری معتقدند باید چنین کند. ولی به طرق رمزآمیز عمل می‌کند. او از خود می‌بخشاید و دیگران را مورد آموزش قرار می‌دهد. هیچ‌گاه کسی یا شخصی را دشمن خود نمی‌پندارد. می‌داند کل نیرانجان است که می‌خواهد او را مغلوب کند ولی این هم طریقت خداوند است. این مورد را به تمامی کسانی که او را مورد سؤال قرار می‌دهند و می‌گویند باید نیروها اقتدارش را جهت دور راندن کل نیرانجان به‌کار گیرد متذکر می‌شود. او بر علیه هیچ‌یک از موجودات خداوند مبارزه نمی‌کند و آنها را به هلاکت نمی‌رساند. زیرا کل نیز بخشی از قدرت الهی خداوند است که به‌عنوان مأمور تصفیه تمامی روح‌ها در اینجا به فعالیت واداشته شده است. بنابراین ماهانتا اجازه می‌دهد همه چیزها آزاد باشند.

به همه‌ی آنها به واسطه‌ی خداوند قدرت می‌دهد. زیرا این طریقت زندگی است و باید مطابق اراده‌ی خداوند انجام شود. مشکل مذهب این است که شخصی به صورت یکی از تجلیات کامل خداوند ظاهر می‌شود و ستایش چنین تجلی آغاز می‌گردد. بیشتر این تجلیات فقط پدیده‌های اجتماعی، اثری یا ذهنی‌اند که ستایشگر را می‌فریبند. چنین فردی چیزی نیست مگر تصویری انسانی که توسط نیروی کل جهت باز داشتن ذهن او از حقیقت خلق شده است. این طریقت تمام مذاهب پیرو اصول دین است. رهبران دینی به نظر می‌رسد همگی بخاطر طرز تفکرات متفاوت و ستایش خواسته‌های خود پیرو این چرخه باشند. به این علت که معدودی اگر وجود داشته باشند متوجه آن چیزی می‌شوند که در حیطه‌ی عبادات و ستایشات خود به اجرا در می‌آورند. این فرد مذهبی در واقع نوعی تجلی نارسا و یا کم و بیش از نشانه‌های همراه با اندیشه‌هایی است که با تأثیر شدید به روی ذهن تا آخر زندگی زمینی مردمان با آنها باقی می‌ماند.

اغلب مذاهب بارها و بارها از نو نوشته شده‌اند تا آنجا که فقط اندکی از تعالیم اولیه در هر یک از راه‌های دنیوی باقی مانده است. وقتی مذهبی شروع به از دست دادن نیرویش در این جهان می‌کند به تدریج مرگ آن همان‌گونه که در زمان حال و گذشته اتفاق افتاده فرا می‌رسد. بنابراین اک ایمان واقعی است. تعالیم آن از مبدأ کهن اولیه است و پیام آن خالص و دست نخورده می‌باشد. مستقیماً از خداوند در اقیانوس عشق و رحمت آمده است و توسط مرکبی خالص و ابزاری واقعی یعنی ماهانتا داده شده و بالاترین پیام سوگماد است. استاد همیشه راه مستقیم را به‌سوی خداوند معرفی می‌کند ولی این ارتباط چلا با عنصر انسانی دیگران است که می‌تواند مسیر استاد به سوی آسمانها را ناهنجار و منحرف سازد و یا ارتباط انسان با خودش است که عوامل مشکلات انسانی را در سطح زندگی فیزیکی باعث می‌گردد.

استاد اک در قید حیات مدام کوشش می‌کند چلا را از سطح بازی‌های دنیوی خارج کند ولی هیچ‌گاه قانون یا آئینی قائل نمی‌شود، هیچ‌گاه مقرراتی تعیین نمی‌کند و مدعی نمی‌شود راه او بهترین مسیر به‌سوی خداوند است، اگر چه می‌داند چنین است. می‌داند که تمام مذاهب مشابه‌اند و در اقلیت قرار گرفته‌اند ولی در هیچ‌یک از آثارش این را ذکر نمی‌کند. هیچ‌گاه از کسی درخواست نمی‌کند پیرو راه او باشد و از کلمات او تبعیت کند. می‌داند که بسیاری از مردم نمی‌توانند چنین کنند زیرا آگاهی خود را در مذهب قرار داده‌اند و اگر او فرمان پیروی بدهد آنها امتناع می‌ورزند.

تمامی مذاهب در جهت منافع رهبر مذهبی مربوطه می‌باشند. استاد اک به تمامی آنان که به کلام او گوش فرا می‌دهند می‌گوید که این یک حقیقت است و چلا باید بی‌امورد تا تعالیم دروغین را از حقیقت مجزا کند. تا زمانی که چلا این را نیاموخته است باید در این جهان ذهن و جسم قرن‌ها سرگردان باشد. استاد اک در قید حیات فراتر از تمدن‌ها و فرهنگ‌هاست. او می‌داند که هرآنچه در این جهان وجود دارد زندگی و تجلیات آن هستند. اینها اشکالی هستند که او اغلب در هر زمانی با آنها ارتباط دارد. او فقط با روحی کار می‌کند که در هر شکلی متجلی جرقه‌ی الهی حیات باشد. ماهانتا همیشه در نزدیکی و یا به روی حجم زیادی از آب متولد می‌شود. تولدش همیشه رمزآلود است و آدم‌های عادی مبدأ تولد او را نمی‌دانند. هم‌چنین هیچ کس والدین و نیاکان او و اسامی و مبدأ واقعی آنان را نخواهند دانست. اک وارد رحم یک باکره، یعنی ملکه آسمانها می‌شود که تسلیم روح

واقعی هستی شده است. آگاهی ماهانتا به عنوان بذری کاشته می‌شود و به دقت در رحم پرورش می‌یابد. وقتی تجلی جسمانی به این جهان آورده می‌شود یک کودک انسانی متولد می‌گردد. تحولات معنوی او طی سالیان آغاز می‌گردد تا اینکه به مرتبه‌ی تکامل یعنی بزرگسالی می‌رسد. سپس آن برگزیده می‌فهمد که استاد اک زمان خود می‌باشد. هیچ‌گاه دنیا بدون ماهانتا استاد اک در قید حیات نخواهد بود. زیرا خداوند بارها و بارها خود را در برگزیدگان متجلی می‌سازد. این مورد در دنیا همیشگی و مداوم است زیرا خداوند در استاد اک در قید حیات متجلی است و او ابزاری واقعی برای سوگماد است، همانا وا - گورو، عشق و روح سوگماد می‌باشد. تمامی حیات از سرچشمه‌ی خداوند جاری می‌شود ولی از طریق ماهانتا در کالبد کامل سوگماد متجلی می‌گردد. این همانا **کوینتان Quintan** (پنج) زنده یا کالبد پنج‌تایی ماهانتا است. این بخش اعظم سوگماد یعنی کلام است که در جهانهای پایین به صورت جسمانی درآمده است. بنابراین ماهانتا کالبدی دارد که به‌عنوان وسیله‌ی خداوند به روی هریک از مناطق جهانهای روح از جمله جهانهای واقعی معنوی عمل می‌کند. پس استاد اک در قید حیات به روی هریک از مناطق در جهانهای پایین به صورت کالبدی، فیزیکی، اثیری، علی، ذهنی، و روحی وجود دارد. و هم‌زمان به‌صورت غیر کالبدی یعنی اک نیز وجود دارد. در منطقه‌ی آتما (منطقه‌ی روح) کاملاً بدون شکل است و حضور مطلق می‌باشد. در حین زندگی به روی پنج منطقه‌ی پایین او در همه‌جا حضور دارد و بطه‌طور هم‌زمان در مرتبه‌ی ماهانتا به روی هریک از جهانها نیز قرار دارد و بر موجودات و تجلیات فیزیکی روحها بنابر حکمت‌شان نظارت می‌کند، همچنانکه بر چلاها و واصلین اکنکار نیز چنین می‌کند. تمامی مذاهبی که به روی این سیاره متولد شده‌اند از ناجیان خود که دارای سه کالبد یا سه مرحله به عنوان تثلیث می‌باشند سخن می‌گوید. اینها مراتب پایین آگاهی‌اند که میلیونها نفر آنها پذیرفته‌اند و آرزوها و اهداف خود را برای رستگاری در آنها قرار داده‌اند. اک هیچ‌گاه تحت این عنوان که مذهبی پایین‌تر از آثار معنوی خداوند قرار گرفته است سخن نمی‌گوید و اغلب این آگاهی را منتقل می‌سازد که مذاهب انشعابات اکنکار یعنی مبدأ اصلی حیات هستند. تمامی آدمها و موجوداتی که در عوالم خداوند زندگی می‌کنند هر یک در زمان مناسبی خواهند دانست علت وجودشان به این خاطر است که خداوند به تمامی آنها از طریق تجلی کامل خود به روی زمین و هر یک از مناطق عالم حیات بخشیده است. ماهانتا تنها تجلی خداوند است. او نور جهانها و صدای خداوند می‌باشد که از گوشه و کنار هر منطقه‌ای شنیده می‌شود. وقتی او سخن می‌گوید صدای خداوند شنیده می‌شود. هرکلمه‌ای بیان می‌کند برای تمامی انسانها، موجودات و ماهیت‌ها حقیقت است. او حیات می‌بخشد و تمامی اعمال آدمها و موجودات را از زمین گرفته تا آسمانها بنابر آگاهی‌شان آزاد می‌سازد. او برای هر یک و همه مرکب خداوند بوده و قادر است همه چیز باشد و از طریق نیروی اک به همه ببخشد.

ماهانتا برای خود یک شریعت است. او غالباً می‌گوید که زندگی در خدمت اوست ولی به زمین و آسمان فرمان می‌دهد و هیچ‌گاه اجازه نمی‌دهد به عنوان یک انسان مورد ستایش قرار گیرد. او فقط تحت عنوان ماهانتا به عنوان آگاهی کامل می‌باشد.

هنگامی که لائی تسی استاد اک چین در روزگار کهن بر روی تپه‌ای ایستاد و موعظه‌ای وعظ کرد که لقب کمال یعنی ماهانتا را در عصر خود دریافت نمود، با یکی از شاگردانش وارد گفتگو شد.

استاد شما که هستید؟

لائی تسی پرسید: تو فکر می‌کنی من که هستم؟

شاگرد گفت: شما ماهانتا استاد کامل هستید.

لائی تسی پاسخ داد: اگر این همان چیزی است که به آن اعتقاد داری، آگاهی خداوند نصیب تو شده است.

از امروز به بعد تو وارد بهشت شده‌ای و همیشه در کنار من خواهی بود.

آدمی هنگامی که متوجه ماهانتا شود و او را به خاطر آن چیزی که هست بشناسد، جایگاهی در بهشت برای خود برگزیده است. جهانی که پیرو احکام استاد اک در قید حیات باشد و کوچک‌ترین در خواستهای او را اجابت کند، چنین می‌کند تا بتواند در جهت خودش توفیق یابد. ماهانتا اگر بداند این هدیه توفیقی برای طالب بود انگیزه‌های او را در نظر نمی‌گیرد.

صدا زدن و دریافت کردن همیشه انگیزه استاد جهت اجابت درخواست کسی نمی‌باشد. کسی که درخواست می‌کند باید مشتاق دریافت هدیه باشد. هدیه برای هرکسی همان است که از طریق ماهانتا داده می‌شود. ولی این بنابر تصمیم‌گیری ماهانتا است که چه کسی شایستگی دریافت هدیه را دارد. ممکن است همه شایسته باشند ولی نمی‌توانند هدایای خداوند را دریافت کنند زیرا قلیاً آمادگی لازم را ندارند. اگر کسی آرزو دارد هدیه‌ای از سوگماد دریافت کند، قلب او باید آرام و خالص گردد. او نمی‌تواند در حالی که مملو از تردید، شهوت، غم و وحشت است، هدیه‌ای دریافت کند. فقط کسانی که ایثارگر، بانشاط و عاشق خدا هستند قادر به دریافت هدیه خداوند می‌باشند. این هدیه را ماهانتا به هر

کسی که جایگاه شایسته‌ای در قلمروی آسمانی کسب کرده، می‌دهد. هرگاه چلا در آگاهی انسانی‌اش دیگر فضا و زمان را حس نکند، نگرانی تجربه زندگی به عنوان مجموعه‌ای از مشکلات پی در پی در گذشته، حال و آینده را رها می‌سازد. محدوده‌های فضا و زمان با پذیرفتن ماهانتا به این عنوان که او حقیقت است و با ورود به زاویه معنوی زندگی برداشته می‌شوند، زیرا رها کردن زندگی همانا جاودانگی است. جاوانگی تجلی زندگی بدون احساس فضا و زمان می‌باشد که هم اکنون توسط سوگماد به ثبت رسیده است. در نتیجه هنگامی که چلا خود را تسلیم آن می‌کند و قویاً می‌پذیرد که اک سرچشمه‌ی تمامی زندگی است با درک مفهوم جاودانگی، آگاهی انسانی او به مرحله‌ای از شناخت خداوند - یعنی آگاهی الهی - تغییر پیدا می‌کند.

فطرت ضروری انسان عمدتاً خواستی معنوی برای خداوند است و باید دعا کند تا اک جاویدان خود را بر او متجلی سازد و استاد اک در قید حیات نیز بر او ظاهر شود تا به عنوان یک راهنمای الهی هرگونه شک و تردیدی را از او بزداید. سپس تمامی جنبه‌های پایین طبیعت انسانی سرشار از نور و صوت الهی می‌شوند. هنگامی که این تقدیر الهی به او داده شود او شایسته دریافت هر هدیه‌ای از جانب خداوند خواهد بود و می‌تواند به عنوان همکار خداوند در این جهان خدمت کند.

هر روحی آزاد می‌شود تا بتواند بر روی قله‌ی کوه معنویت بایستد و جهان را بنگرد. این تصویر سمبل ادراکی است که چلا در انکار بدان می‌رسد. این جاودانگی است - منظره‌ای که از بالای تپه تصویر معنوی دیده می‌شود. و در واقع منظرگاه فناپذیری است که تمامیت زندگی و رها از زمان و مکان در جهانهای پایین می‌باشد. رسیدن به کمال ممکن است در مرتبه آگاهی انسانی بسیار دور به نظر رسد ولی شخص باید بسیار مومن باشد زیرا رسیدن به کمال یک حقیقت الهی است که هم‌اکنون حضور دارد و در آینده دوری قرار نگرفته است. اگر فردی درست نگاه کند نیروی الهی را در موقعیت انسانی خواهد یافت. همانگونه که در موقعیت معنوی می‌یابد. آدمی همیشه می‌تواند در خویشتن انسانی‌اش حقیقت الهی را در یابد. فقط باید خودش باشد. همچنان که آدمی ادراک خود از اک الهی را عمیق‌تر می‌سازد دور نمایش تغییر می‌کند.

اک که همانا جوهره خداوند می‌باشد عشق الهی است و به همین خاطر فقط کارمای خوب حیات را تأمین می‌کند. اک هیچ‌گاه متوقف نمی‌گردد و تا ابدیت ادامه دارد. واقعیت تمامی زندگی است که در این جهان به صورت استاد اک در قید حیات تجسم یافته است. وقتی کسی فراتر از زوایای این جهان می‌نگرد، در روح زندگی می‌کند. او می‌تواند از تمامی نگرانیها و خطرات این زندگی دنیوی رها شود، در صورتی‌که خود را به سوی قله کوهستان معنویت بالا برد. او نه به گذشته می‌نگرد و نه به آینده بلکه فقط حال، اکنون، و می‌داند که سوگماد فقط در حال زندگی می‌کند. او می‌داند با هر قدمی که روی زمین برمی‌دارد مقدس است زیرا همیشه ماهانتا همراه اوست.

کلام خداوند در این جهان هم اکنون خاتمه یافته است. این مرتبه‌ی آگاهی انسان است که هنوز متحول نشده و تحولش ادامه داشت. چلا همیشه در حال پیشرفت است و می‌تواند به مرحله‌ی کمال معنوی برسد فقط در صورتی که آنچه را در اعمال روح صورت می‌گیرد، بپذیرد و بدان اعتقاد داشته باشد. استاد اک در قید حیات تمام بشریت را در آغوش می‌گیرد زیرا تنها مجرای است که می‌تواند چنین کند.

او قادر است در یک سطح وسیع آگاهی حضور داشته باشد و معدودی، اگر باشند نیز چنین است. مسلماً هیچ‌یک از اهل باستان نمی‌توانستند اینگونه باشند گرچه بسیاری قادر به تجربه شایسته زندگی بوده‌اند.

اگرچلا طالب جاودانگی است ابتدا باید در قلمرو خودش آنرا جستجو کند. از آنجا که استاد اک در قید حیات درون این دایره وجودی که همانا خویشتن شخصی و عالمگیر چلا می‌باشد قرار گرفته است، پس او باید همراه با استاد اک در جستجویش باشد.

هنگامی که ادراک زندگی را همانگونه که هست بنا می‌کند دانش اینکه موجودی فنا ناپذیر است بر او آشکار می‌گردد. او پایان تمامی کارماهایی را که علت آن کل بوده است را تجربه می‌کند و فقط کارماهای خدادادی را در جهانها استوار می‌کند.

ابدیت هنگامی توسط چلا در انکار تجربه می‌شود که ماهانتا او را به قله کوهستان معنویت می‌برد و اجازه می‌دهد چلا نظاره‌گر اعمال پرتقلای - من- های کوچک در میان انبوه توده‌های انسانی باشد. با این زاویه دید چنین منظرگاهی محدود به حواس آگاهی انسانی نمی‌باشد و فضا و زمانی وجود ندارد. همه در پایین‌تر از او نامیدانه در حال دست و پا زدن به روی دامنه‌های کوهستانی‌اند تا به قله‌ای برسند که از آنجا منظرگاهی ابدی دیده می‌شود و فضای معنوی‌اش بسیار روشن و واضح است.

برای زندگی در جهان بشری و تا پایان تجلی فیزیکی چلا باید به‌طور مداوم در قله‌های معنویت خداوند سکونت گزیند. روح آگاهی جامع فرد است که در خداوند و خارج از تصورات جهانهای پایین قرار گرفته است. آنرا ساکن و ایستا نامیده‌اند ولی اینچنین نیست زیرا روح در جهانهای خداوند متحرک است. مرحله‌ای از هشیاری است که زندگی را از طریق حواس معنوی‌اش تجربه می‌کند. حواس معنوی قادر به مشاهده‌ی، تصور و ادراک

هستند. انسان فقط از روح ساخته شده است. هیچ چیز دیگر نمی‌تواند به خویشتن فیزیکی حیات بخشد. او دارای کالبد، ذهن و روح است. او روح است ولی هنوز این را درک نکرده است. حواس معنوی او هنوز فعال نگشته‌اند بنابراین نمی‌داند او فقط روحی در ابدیت است.

روح جرقه‌ای از اک الهی است و دارای سه خاصیت در ارتباط با سوگماد است برای مثال ادراک آواز ابدیت به طریق بینش درونی، شنیدن و دانستن است ولی عمدتاً دانستن می‌باشد. تصوراتی از هرآنچه که بوسیله‌ی حواس درونی دریافت می‌کند، دارد یعنی ادراک اینکه چه چیزی دیده، شنیده، و دانسته شده است، ارتباط خود را با خداوند از طریق ادراک خداوندی، ادراک خویشتن و ادراک ذهنی تشخیص می‌دهد. روح متوجه می‌شود که بخشی از کل، اک است که همراه خداوند نمی‌باشد. به‌عنوان جرقه الهی اک می‌تواند اینگونه درک کند که -خود اک - می‌باشد. هیچ انسان یا روحی هیچ‌گاه در مرتبه‌ی حقیقت، احساس نکرده است که با خداوند یکی می‌باشد.

از طریق این خواص است که روح کالبدی را زمانی در جهان مادی اشغال می‌کند و تحت تسلط خود قرار می‌دهد. کنترل کالبد و محیط زیستی‌اش بستگی به قدرت و ادراکی دارد که از طریق این سه خاصیت بدست آورده است. باز هم این بستگی به درجه‌ی آگاهی و هشیاری او دارد. این توضیحی است برای اینکه چرا هر انسانی با دیگری متفاوت است. همچنین در ارتباط با اصل تکاملی است که عدم تساوی همه چیزها و موجودات و تلاش و تداوم آنها جهت تحولات معنوی را بنا می‌نهد.

ماهانتا نه تنها استاد اک در قید حیات است بلکه نمونه‌ی زنده‌ی فلسفه‌ی اکنکار، مقام متعال و سرچشمه‌ی دانش اک نیز می‌باشد. او کسی است که شریعت الهی، حکومت جهانهای آسمانی، و عملکرد ذهن و روح انسانی را به خوبی هنر درمانگری معنوی، ساحری، پیشگویی و انجام معجزات، می‌داند. عشق استاد اک در قید حیات برای تمامی چلاها در بالاترین منطقه واقع شده است و نباید به گونه‌ای دیگر در نظر گرفته شود. هنگامی که هدیه عشق به چلا داده می‌شود او باید بیشتر کوشش کند زیرا حق دریافت مراتب بالای درونی را از طریق ماهانتا بدست آورده است. اگر چلا در این مورد خوشحال باشد، پس حقیقت خداوند در واقع ادراک خود اوست. بهتر است که از طریق فیزیکی با استاد در قید حیات ارتباط برقرار نکنیم بلکه از طریق مراتب درونی این ارتباط برقرار شود زیرا تماماً تعالیم اسراری از قلب ماهانتا به هر چلاپی که تحت حمایت و راهنمایی اوست، جاری می‌شود. این طریقت درونی است و تمامی کسانی که به ماهانتا می‌گروند به سوی آسمانها ارتقا می‌یابند.

اک همیشه در جنگ با کل نیرانجان و تمامی مذاهب دینی و اجتماعات و تمدنهایی که توسط کل خلق شده‌اند، می‌باشد. بنابراین مذاهب دینی و توده‌های مردم همیشه سعی کرده‌اند مانع پیشروی اک در جهانهای پایین شوند. کسانی که از کل پیروی می‌کنند عمدتاً جذب تأثیرات نیروهای مادی می‌شوند.

بازی زیرکانه‌ی کل در واقع عمل‌کرد پیچیده‌ی نیروها به‌روی انواع دیگر نیروهای فرعی جهانهای آفریده او می‌باشند. از طرفی تمامی نیروهای خداوند باید از طریق مرکب متکامل او یعنی ماهانتا استاد اک در قید حیات به این جهانها برسند. هیچ راه دیگری وجود ندارد. زیرا او انشعاب دهنده‌ی نیروهاست. همه می‌توانند نمونه‌ی این مورد را در زندگی مادی‌شان به‌روی زمین مشاهده کنند و متوجه باشند که هریک درون خویش انشعاب دهنده‌ی نیرویی هستند که به تمامی محیط زیست حیات می‌بخشد و آنرا خلق می‌کند.

استاد اک در قید حیات در موقعیتی متعادل قرار گرفته است که انتظار می‌رود از نیروی - خداوندی، آثار اک و چلاهایی که توجه خود را به اک معطوف داشته‌اند، دفاع کند. استاد اک در قید حیات تا زمانی که شخص دیگری آماده می‌شود تعالیم لازم را جهت جانشینی دریافت کند، اجازه ندارد از قلمرو عملیات خود در این زندگی کناره‌گیری کند. هنگامی که موقعیت استاد اک توسط شورش و ناراضایتی پیروانش در اک مورد حمله قرار می‌گیرد او از خود دفاع خواهد کرد. البته نه به روشی که انتظار می‌رود بلکه به طریقی که معدودی ممکن است تشخیص دهند. این دفاعیه از مناطق درونی و مطابق اهداف اک جاری می‌شود. آنان که شورش می‌کنند و عدم رضایت پیدا می‌کنند، نمی‌توانند به استاد اک در قید حیات و یا موقعیتش به زندگی لطمه‌ای وارد کنند. اگر چنین کنند همیشه خیلی سریع مجازات می‌شوند به‌گونه‌ای که غالباً توسط شخص دریافت کننده و یا کسانی که اوضاع را مورد بررسی قرار می‌دهند، تشخیص داده نمی‌شوند.

آنان که فرزندان اک می‌باشند در واقع پسران و دختران جریان صوت الهی هستند. آنان قهرمانان عصر خویشند و از جانب متعصبان که جلوی گسترش اک را می‌گیرند، رنج می‌کشند. انسان نمی‌تواند بیش از آنچه که می‌بخشد دریافت کند. این مورد برای تمامی سطوح آگاهی صحت دارد. بدین معنا که اگر فردی از ماهانتا درخواست هدیه‌ای کند، باید سطح آگاهی لازم جهت دریافت آنرا داشته باشد. اگر نداشته باشد درخواست او بیهوده است. او نمی‌تواند با عدم آمادگی لازم در سطح آگاهی‌اش تحت درمانگری قرار بگیرد. اگر ناامید است و گاه درو می‌کند امکان کمی برای اجابت خواسته‌اش وجود دارد.

اگر پیش از آنکه آمادگی داشته باشد در جستجوی نور باشد، مسلم است که چنین معجزه‌ای رخ نمی‌دهد. ولی اگر در مرتبه آگاهی لازم قرار گرفته باشد و نور و صوت را بطلبد پس این هدیه‌ی آسمانی را از ماهانتا را دریافت خواهد کرد. آنان که نا امید، فقیر و غمگین هستند و کسانی که محتاجند به سوی ماهانتا جذب می‌شوند. زیرا آنان که قلباً فقیر می‌باشند بزرگترین پذیرفتگان عشق او هستند. سلاحهای او عشق، آثار معنوی اک، تشویقها و بخششهای او هستند. ماهانتا در میان فقیر، جوان، نا امید، خبیث و غمگین می‌رود تا کلام اک را گسترش دهد. او فقط به تمامی آنانکه ملاقات می‌کند عشق، ایمان و نشاط می‌دهد، حال شاید یک بوسه، در آغوش گرفتن یا یک پالتو باشد. ولی در ملاقات با هر کدام تمامی آنچه به‌روی جهان فیزیکی در جانش دارد اثار می‌کند. استاد اک در قید حیات اعمال خشونت‌آمیز و زورگویانه را مردود می‌شمارد و تعهدات خود را نسبت به جامعه و نظامی که در آن زندگی می‌کند می‌پذیرد. در عین حال تبعیت از هرگونه قانون بشری که مانع آزادی او و چلایهایش می‌شود یعنی محدودیت‌هایی که بر کالبد، قلب و روحش باشد، رد می‌کند. استاد اک در قید حیات قوانین خداوند را ادراک می‌کند.

اک همانا حیات است و ماهانتا زندگی را می‌آفریند زیرا همه چیز بنا بر اراده‌ی سوگماد از اک ساخته شده است. خداوند بخشهایی از اک را برگزید که همانا بخشهایی از سوگماد، یعنی قطرات درخشان اقیانوس عشق و رحمت می‌باشند و از آن روح‌ها و حیاتی را آفرید که تمامی موجودات زنده و غیر زنده در آن زندگی می‌کنند. صفات واقعی استاد اک در قید حیات غیر قابل انهدامند. صفت برجسته عشق در او هیچگاه از بین نمی‌رود و اهمیتی ندارد که دشمنان اک با او چه می‌کنند. هیچ کس هم نمی‌تواند جاودانگی او را از بین ببرد. او ممکن است توسط آدمها دچار رنج و محنت شود ولی هیچ‌چیز نمی‌تواند حقیقت ماهانتا را نابود سازد. او همیشگی است زیرا روح کمال یافته است و فراتر از اشکال و مواد فیزیکی است. او هیچ‌گاه از بین رفتنی و موقتی نیست. او از هر آنچه برای مردمان عادی مورد رنج و محنت و غم از دست دادن و شادی بدست آوردن است رها می‌باشد.

استاد اک در قید حیات فراتر از فضا و زمان است. او تجلی ضروری خداوند است و هیچ‌گاه از سرچشمه واقعی معرفت و حقیقت جدا نمی‌باشد. او قادر به دیدن گذشته و آینده است و می‌تواند برای آنان که دوستشان دارد و باور دارند که می‌توانند هدایای او را قبول کنند معجزات، درمانگری، و شادیهایی بیافریند. یعنی برای تمامی آنان که به مرتبه‌ی آگاهی و سطح دانایی رسیده‌اند و می‌دانند چه کسانی هستند و آمادگی دریافت هدایای استاد اک در قید حیات را دارند.

کار استاد اک در قید حیات با تمامی چلایهایی که جهت تحولات معنوی به سوی او آمده‌اند پایان یافته است. او پیش از آنکه چلا درخواستی کند، خواسته‌ی او را می‌داند. او پیشاپیش به چلا هدایایی می‌دهد ولی اگر چلا آماده نباشد تشخیص نمی‌دهد که هدایا را دریافت کرده است. وقتی چلا آماده است متوجه می‌شود و با نشاط فراوان برکات استاد اک را دریافت می‌کند. آنان که توسط استاد اک در قید حیات به قله کوهستان معنوی برده می‌شوند بسیار خوش اقبال می‌باشند. آنها همه چیز را به دور از محدودیت‌های فضا و زمان می‌بینند فراتر از جهانهای پایین، شادی و برکات حیات را دریافت می‌کنند. تمامیت حقیقت با درخشش شکوهمندش و موسیقی بهشتی اک برای آنان که به قله رسیده‌اند اجرا می‌گردد. در جهان پایین مأموریت اک مقدس انجام شده است. روحهایی که در جهان پایین هستند هنگامی که متوجه می‌شوند درون شاخکهای حسی کل قرار گرفته‌اند و در جهانی توهمی بسر می‌برند توسط اک متحول می‌گردند. هنگامی که شناخت خویشتن به ادراک خویشتن منجر می‌شود به استاد اک در قید حیات در جهانهای بهشتی می‌پیوندند تا مسئولیت‌های معنوی خود را در قلمرو خداوند بیابند.

## فصل هفتم

### برتری عشق

اشتباه عمده‌ای که ممکن است چلا در ارتباط با استاد اک در قید حیات مرتکب شود این است که همه چیز را به‌سوی رفع امور شخصی‌اش هدایت کند. این امور شامل مشکلات شخصی‌اش می‌شود و به‌خصوص در مورد افرادی که پیرو راه اک نمی‌باشند و برای ارضا خواسته‌های خود ماهانتا را صدا می‌زنند، صدق پیدا می‌کند.

موضوع عشق به استاد درست در راستای همین مسئله قرار گرفته است. اگر چلا یا غیر چلا واقعاً استاد اک را دوست داشته باشند هیچ‌گاه درخواستی جهت ارضا خواسته‌های شخصی‌شان از طریق او نخواهند کرد. طبیعی است هرگاه کسی ناامید است و هیچ راه

دیگری برایش باقی نمانده از طریق مجراهای فیزیکی قابل دسترس تقاضای کمکهای معنوی از استاد اک در قید حیات می‌کند.

اگرچه واقعاً ضرورتی ندارد زیرا او نباید درخواستهای خود را از طریق واسطه‌های فیزیکی و مادی ادا کند بلکه باید از طریق مجراهای درونی انجام دهد. بنابراین اگر چلا یا غیر چلابی با عشق کاذب خود و در خواستهای غیر معمول سعی در مقید کردن استاد اک در قید حیات را داشته باشد باید تاوان پس دهد.

استاد باید آزادی عمل در جهان علت‌های اک داشته باشد. در عوض او با بسیاری مردمان مواجه است که دائماً درخواست حل مشکلات خود را از او می‌کنند. اینها مردمانی هستند که نمی‌توانند عشق را بپذیرند. اگر ماهانتا کلامی از عشق با چلا بگوید باید با عشق پذیرفته شود. هر چقدر پیروان ماهانتا بیشتر باشند درخواستهایی که از طرف جاهلان از او می‌شود بیشتر خواهد شد. معدودی این را می‌دانند که باید عهده دار مسئولیت‌های خویش در زندگی باشند زیرا هرآنچه که دارند مربوط به بافت کارمیک زندگی خودشان می‌باشند. آنان که ادعای عشق استاد اک در قید حیات را می‌کنند باید صادق باشند. اگر نباشند بیهوده ادا در می‌آورند و حرف بیهوده می‌زنند. عشق برای آنان که در جستجوی می‌باشند آشکار نمی‌شوند بلکه برای آنان است که عشق می‌بخشایند. در واقع عشق نیروی وصلی است که در میان روح‌هایی قرار گرفته که تنها خویشتن را به همدیگر می‌بخشایند چون چیز دیگری ندارند. عشق هیچ نوع نیروی فیزیکی نمی‌باشد بلکه احساس شفقت و لطف عمیقی است که شخص آماده بخشیدن آن به همه و هر کسی است که آنرا طلب می‌کند.

این عشق باید برای استاد اک در قید حیات بسیار عظیم و باشکوه باشد. اگر او از چلابی بخواهد که هر آنچه در زندگی خود دارد برای اک بدهد، باید انجام شود. هیچ چیز نباید حد فاصل او و استاد قرار گیرد. هر نوع عقیده، تفکر، امور مادی و احساسی باید در جهت پیروی از ماهانتا تسلیم شود. تا زمانی که چلا آماده چنین کاری نیست، آمادگی ورود به جهانهای معنوی را ندارد. دشمنان اک سعی در پنهان داشتن آثار واقعی معنوی خواهند داشت. رفتار آنها ناپسند است زیرا آگاه نمی‌باشند بلکه می‌ترسند و با سرکشی به اک حمله می‌کنند. تلاش آنها در جهت نابودی اک به ضرر خودشان است. بسیاری از اساتید کاذب سعی می‌کنند اک و پیروان آنرا مورد حمله قرار دهند تا پیام واقعی و حقیقت آن رسانده نشود، آنها نمی‌توانند کسی را که مافوق عقاید و سطح آگاهی‌شان نیست و قصد ستایش آنها را به‌عنوان شخصیت‌هایی ندارد، تحمل کنند.

همین ثابت می‌کند که آنها درون خود عشقی ندارند. کسانی که از این اساتید کاذب پیروی می‌کنند و تحت فرمان کلام آنها می‌آیند و از آنها و کلمات‌شان در مقابل اک تقلید می‌کنند، رنج خواهند کشید. هیچ اثری از پیشرفت‌های معنوی در این آدمها نخواهد بود زیرا مأموران کل می‌باشند. اگر کسی که ادعای روشن ضمیری می‌کند در ملا عام از فرد دیگری بد گویی کند و بدون اجازه او و بی‌آنکه هشدارهای اولیه را داده باشد موجبات بدبختی‌اش را فراهم سازد بسیار اشتباه می‌کند. و همین نشان دهنده‌ی عدم حضور عشق در فرد به اصطلاح روشن ضمیر است و ثابت می‌کند او نه یک استاد است و نه یک روشن ضمیر. بسیاری از کسانی که مدعی روشن ضمیری بوده‌اند شهرت خود را طی تاریخ به واسطه‌ی قربانی کردن دیگران به دست آورده‌اند. برخی به‌گونه‌ای شرارت آمیز و کل‌گونه شهرت پیامبری یافته‌اند. این به اصطلاح پیام‌آوران اصول عشق را نمی‌فهمند ضمناً قوانین کل را که زیر بنای تمامی ادعاهایشان می‌باشد نیز ادراک نمی‌کنند. آنچه که آنها انجام می‌دهند این است که به واسطه‌ی اظهاراتی عامیانه نشانه‌هایی از بدبختی و ارتعاشاتی را برمی‌انگیزند که نهایتاً دردسرهایی برای قربانیان آنها در پیش خواهد داشت. اگر این پیامبران دروغین بصیرتی داشتند به نفع آنها بود که پیروان خود را به آرامی از ارتعاشاتی که باعث نابودی‌شان می‌شود آگاه سازند. این نیز نشانه‌ی عدم عشق عالمگیر در این پیام‌آوران کاذب است.

از آنجایی که مردمان فقط به دنبال ستایش و تمجید می‌باشند بسیاری از اظهارات عمومی خود را فقط در جهت ارضا چشم و گوش مردمان اجرا می‌کنند. این عمل فقط سازنده‌ی منیت آنها خواهد بود و ضرر آن خیلی بیش از خیر آن می‌باشد. آنها متوجه نیستند که عشق به پیروانشان بسیار مهم‌تر از من حقیرشان است. چنین ترفندهایی همیشه در مناطق روانی ادامه یافته و در طی تاریخ ثبت شده است. این افراد بخصوص هاله‌ای از ترس و وحشت ایجاد می‌کنند و با استفاده از آن دشمنان و رقیبان خود را با تاثیرات روانی که توسط اظهارات خشم‌آلود و هشدارهای وحشت‌آور ایجاد می‌شود از پا درمی‌آورند.

مذهبیون این جهان مدعی‌اند هنگامی که اگر کُل نژاد انسان در مسیر عشق واقع شود تمامی بدیها از این جهان رخت برمی‌بندد. این راه حلی منطقی نیست زیرا معدودی در طی آگاهی فیزیکی‌شان سرچشمه‌ی عشق واقعی را می‌یابند. ملزومات اصلی جهت ملاقات با ماهانتا، استاد اک در قید حیات، فروتنی، عشق و رهایی از هرگونه تعصب مذهبی می‌باشد. بنابراین روح‌های زیادی امتیاز ملاقات با استاد اک را نخواهند یافت.

رعایت اصول اخلاقی هیچ ارتباطی با ملاقات ماهانتا ندارد. روشنفکران نیز صفات برتری جهت این ملاقات ندارند. روح این شایستگی را در طی زندگی‌های گذشته خود یافته است. تمامی آنان که به سوی استاد اک در قید حیات می‌آیند در گذشته نیز با او بوده‌اند یعنی با آن شخصیتی از استاد اک که همیشه در روح و از جنس کلام متجلی بوده است، مرتبط می‌باشند. وقتی کسی پیرو مسیر اک باشد به زودی اطمینان حاصل می‌کند که در مسیر صحیح ادراک خداوندی قرار گرفته است. او در جهت عشق و خیرخواهی بیشتر برای دیگران برانگیخته می‌شود. او نهایتاً به جهانهای آسمانی هدایت می‌شود. جایی که آگاهی تبدیل به جریان مقدسی می‌شود که فقط به صورت نور دیده و با موسیقی اک شنیده می‌شود.

قلب دکترین اک همانا عشق می‌باشد. این عشق جوهره‌ی الهی است که تمام حقایق را با هم یگانه می‌سازد و تمامی روح‌ها را به سوی یکدیگر گردآوری می‌کند. هرچقدر روح در جهانهای دیگر بالاتر می‌رود عشق او عظیم‌تر می‌گردد. عشق همان رشته‌ای است که جهانها را به یکدیگر متصل نگه می‌دارد در واقع همانا جوهره‌ی سوگماد و اک هستی بخش می‌باشد. هنگامی که انسان توجه خود را به سوی عشق عالمگیر معطوف می‌کند تمامی رنج‌هایش از بین می‌روند. البته بدین مفهوم نیست که تمام نوع بشر در یک زمانی به روی این جهان جمعاً دهنده‌ی عشق عالمگیر خواهند بود. زیرا در آگاهی من انسانی چنین چیزی قرار نگرفته است. اگر کسی شروع به جستجوی عشق کند آنرا خواهد یافت. اگر شرایطی برای عشق قائل شود، موانع بوجود خواهند آمد. اگر بر روی نکات آثار معنوی با آراهاتا، معلمان اک مجادله کند در این مسیر پیشرفتی نکرده است. هیچ‌کس دوست ندارد این مسئله را به او متذکر شوند ولی بهرحال یک واقعیت است. کسانی که نکاتی را جهت مجادله مطرح می‌کنند هنوز در منطقه‌ی ذهن قرار دارند و تا زمانی که در آنجا هستند به‌طور مداوم ناراضی خواهند بود و مفاهیم کلام اک، عشق، آزادی و سخنان استاد در قید حیات را مورد مباحثه و کشمکش قرار می‌دهند.

کسی که در چنین مرحله‌ای واقع شده است مفاهیم پنهان کلام ماهانتا را جستجو خواهد کرد ولی در طلب مفاهیمی خواهد بود که نمی‌یابد. او به دنبال دلایلی برای توجیه اعمال استاد اک خواهد گشت و برای هر چیزی به دنبال پاسخی خواهد بود ولی هیچ چیز نخواهد یافت. او یا آنچه که در آثار مقدس اک نوشته شده است را می‌پذیرد یا هیچ. این برای کسانی که همیشه قادر به مطرح کردن سئوالات و یافتن پاسخ‌های منطقی برای سئوالات خود بوده‌اند، بسیار مشکل است.

پرسش‌گر با جستجوگر باید بیاموزد کنجکاو خود را کنترل کند. او باید خویش انضباطی و کنترل افکارش را بیاموزد و صحت تصمیم‌گیری و قضاوت‌هایش را بداند. او باید در زمینه‌ی برخی از سئوال و جوابهای درونی‌اش آرامش داشته باشد و خود پاسخگوی آنها باشد - نه ماهانتا و نه آراهاتا، فقط خودش. آن وقت است که بدون آنکه بداند، او بدون ادراک، درک می‌کند و بدون دیدن، می‌بیند. او می‌داند که هرآنچه توسط ماهانتا گفته می‌شود مربوط به کالبد فیزیکی که بر تن دارد نمی‌باشد بلکه جریان اک است که متجلی می‌گردد. هرآنچه نوشته و گفته شده است سمبل نوعی منطق یا استدلال و هدف مقدس نمی‌باشد. بلکه آن چیزی است که مربوط به سرچشمه‌ی اصلی خداوند است و میدایی زمینی ندارد. بنابراین هیچگونه پیچیدگی در ارتباط با آنچه گفته شده است وجود ندارد بلکه به سادگی همان است که می‌نماید! نه چیزی بیشتر و نه کمتر.

اهمیت عشق در این است که همه‌ی زندگی را بدون تردید دوست بدانند بدون آنکه خرد یا مذهب مهم‌ترین موضوع ذهن عاشق باشد. هنگامی که فردی دارای قلبی خالص است و مقصد مقدس اک را به‌عنوان هدف خود برگزیده است، می‌تواند با انگیزه‌ی عشق کارهای سوگماد را بر روی زمین تحت نظارت ماهانتا انجام دهد.

عشق گوهر برجسته آثار اک می‌باشد. بدون آن هیچ چلایی نمی‌تواند وارد قلمروی آسمانی شود. یک فرمان صریح وجود دارد و آن عشق ورزیدن به پیروان خداوند و بیش از آن به خداوند می‌باشد. هرکس بتواند خود را به چنین سطحی برساند آماده ورود به قلمرو خداوندی است. ولی هرکس چنین عشقی را نثار دنیا کند هیچ چیز از آن دریافت نخواهد کرد. کل مراقب است تا هرکس که طی زندگی زمینی‌اش خداوند را می‌طلبد، بهای آن را با رنج بپردازد.

کسانی که به ماهانتا گوش فرا می‌دهند و قلباً از او تبعیت می‌کنند عشق را همه جا می‌یابند. آنها عشق خداوند را دریافت خواهند کرد و در عشق استاد اک در قید حیات استوار باقی خواهند ماند. کسانی که به استاد اک در قید حیات عشق می‌ورزند مورد عشق سوگماد قرار خواهند گرفت. با چنین عشقی فرد به آزادی دست می‌یابد ولی تا زمانی که شخص عشق ورزیدن به استاد اک در قید حیات را نیاموخته است در بندهای کل گرفتار است. هیچ استاد اک در قید حیاتی با واسطه عمل نمی‌کند. او می‌آموزد که معرفت از طریق تغییر سطح آگاهی به واسطه‌ی ارتباط با اک به دست می‌آید. سفر روح تجربه‌ای شخصی است، ادراک تداوم تجربه درونی است که از آن تمامی زیبایی و عشق حیات جاری می‌شود. در آئین و مراسم قابل تجربه نیست و در اعتقادنامه‌ها نمی‌گنجد.

پیچیدگی ادراک اک از آنجایی ناشی می‌شود که تجربه هر فرد با دیگری متفاوت است. ولی این اندیشه که آدمی به خاطر عشق انسانی بی اهمیتش می‌تواند از خداوند چیزی دریافت کند، خطاست. این عشقی نیست که فرد باید به آن معتقد باشد. قدرت بدون عشق، دمنشی می‌آفریند. عشق بدون قدرت، ناتوانی می‌آفریند.

سوگماد همانا عشق، معرفت و قدرت است. حضور او عالم‌گیر و قابل نفوذ به همه جا و همه چیز است. استاد اک در قید حیات نیز همین‌گونه است. به‌جز اینکه دارای محدودیت‌های فیزیکی است. ولی از لحاظ معنوی آزادی کامل دارد و همانند سوگماد است. کالبد فیزیکی برای استاد اک فقط یک پوشش است و یکی از ابزارهای در دسترسش می‌باشد. درست مانند کالبدهای اثیری، علی و ذهنی که فقط برای او ابزاری هستند تا در مناطق مختلف استفاده کند.

ماهانتا می‌تواند بلافاصله به جهانهای بالای مناطق انسانی و فعالیتهای روانی برخیزد، جایی که آگاهی تا عشق و معرفت و قدرت بیکران گسترش پیدا می‌کند. در بازگشت به این منطقه او تمامی آن چیزهایی را که در حیطه‌ی منطقه‌ی ذهن می‌گنجد به یاد خواهد داشت. استاد اک در قید حیات تا اک گسترده است. اگر یکصد یا یکصد هزار پیرو داشته باشد برای او تفاوتی نخواهد کرد - زیرا هرکدام در هرکجا که باشند استاد اک را در حجره‌های درونی خویشان مستقلشان خواهند دید. باز هم این بستگی به پیشرفت توانایی‌های معنوی چلا دارد.

استاد اک در قید حیات همیشه نور و عشق بر جهان می‌تاباند تا تمامی مردمان از آن بهره‌مند شوند. نه تنها پیروان او بلکه تمامی جهانیان. هرکس که پیرو او باشد باید در آتش عشق و گرفتار آید. این عشق در هر یک بطه‌صورت شعاع کوچکی آغاز می‌شود سپس آغاز به سوزاندن آنها می‌کند تا زمانی که به همه عشق بورزند - زیرا همه چیز حیات است و حیات خداوند است.

این همانا آتش مقدس است. هنگامی که چلا به روح اک دست می‌یابد بلافاصله آماده‌ی خدمت می‌شود. او در تب آتش مقدس درون خویش می‌سوزد و اک او را با مرحمت به سوی اجابت تقدیرش در این جهان می‌راند. او در تلاش، جهت رساندن پیامش به دیگران جسور می‌شود و می‌توان او را فرستاده‌ای از اک دانست.

این آتش مقدس همانا عشق سوزان برای همه چیز، همه کس و تمامیت زندگی است. عشق خداوند است که در کوچکترین برگ سبزینه‌ای و یا در چشمان کودک تازه تولد یافته‌ای دیده می‌شود. عشق خداوند است که روح را در یافتن خویش برمی‌انگیزد تا هرآنچه را که به گونه‌ای مادی در این جهان فیزیکی مانع او شده است کنار بزند. او آماده است تا تمامی تردیدهای ذهنی، عواطف و وابستگی‌های منطقه‌ی مادی را تسلیم کند. او نمی‌تواند به خودش کمک کند زیرا کودکی در دستان خداوند است. همه چیز به غیر از خداوند ضد اک است و همه چیز را دشمن خود می‌پندارد مگر بخشی از آن چیزی باشد که به عنوان اک می‌شناسد.

آتش مقدس اک اساساً عشق خداوند است که سرتاسر وجود آدمی که خود را تسلیم استاد اک در قید حیات کرده است و دانسته این تنها راه تکامل آزادی می‌باشد، را فرا گرفته است. کلمه‌ی تسلیم ممکن است نامناسب باشد نباید با مفهوم دنیوی آن اشتباه شود. در واقع بدین معنا است که چلا در هر بخش از زندگی‌اش کاملاً به استاد اعتماد دارد. او به دستان حمایت‌کننده‌ی استاد که تمایلات معنوی‌اش را به آنها سپرده است اعتماد دارد.

چلا هیچ‌گاه چیزی را که باید نگه دارد به ماهانتا واگذار نمی‌کند. او غالباً اعتماد خود را در این آگاهی بنا می‌نهد که استاد راهنمای معنوی‌اش خواهد بود. او یاری و راهنمایی استاد اک در قید حیات را در مسیری که برای او ناشناخته است می‌پذیرد. استاد یک راهنما است زیرا چلا در هیاهوی وحشیانه‌ای آغاز می‌کند و باید به جهانهای آرام معنوی برده شود.

ولی ماهانتا هیچ‌گاه اراده‌ی خود را بر چلا تحمیل نمی‌کند. این یک اصل کلی است که استاد اک هیچ‌گاه در آزادی پیروانش مداخله نمی‌کند. او بسیار احتیاط می‌کند و کمتر دستور می‌دهد. اغلب توصیه‌هایی می‌کند و هیچ‌گاه قصد نفوذ در دانش دیگران را ندارد.

تسلیم کامل بودن به معنای این است که چلا با اعتماد مطلق و عشقی عظیم هر جا که استاد اک در قید حیات او را هدایت می‌کند، برود. هنگامی که خود را اینگونه به استاد می‌سپارد، تمامی آن چیزهایی را بدست می‌آورد که منجر به آزادی مطلق در جهانهای معنوی می‌گردد. یائوبل ساکابی چنین گفته است: هرآنچه را که دارید به استاد اک واگذار کنید و او هرآنچه که در تصرفش است را به شما می‌بخشاید!

عشق در سطح آگاهی انسانی درگیر شدن با تاثیرات اثیری است. ولی فرد به دنبال رهایی از عواطف است. یعنی خلاص شدن از تاثیرات اثیری و تا وقتی از آنها رها نگردد هیچ‌گاه قادر به درک و دانستن آزادی واقعی نخواهد بود.

عشق انسانی که درگیر عواطف احساسی و عشق فیزیکی است مربوط به آن بخش از آگاهی انسانی است که تحت تاثیر پنج نفسانیات کل می‌باشد. اینها: **کاما یا شهوت** -



**کرودها یا خشم - لوبها یا طمع - موها یا وابستگی - و آهنکارا یا خودبینی**

هستند. از میان اینها آدمها اغلب تحت تاثیر **موها یا وابستگی** می‌باشند. اینجا قلب کارماهای انسان است. دلیل عمده‌ای که او دائماً به روی چرخه‌ی هشتاد و چهار می‌چرخد و یا مدام چرخه‌های تولد و مرگ را در جهان فیزیکی طی می‌کند. منظور آن وابستگی است که به معنای وابستگی فریبنده یا شیفتگی می‌باشد. این احتمالاً از میان پنج نفسانیات نابود کننده دسیسه آمیزترین آنها می‌باشد. آن نفسی است که باعث می‌شود آگاهی انسانی باور کند می‌تواند به تمامیت زندگی عشق بورزد. یعنی می‌تواند هرکسی را در خارج از خودش دوست بدارد. حقیقت مطلب همانست که روزگاری **ربازار** تارز گفته است: آن‌کسی که باور می‌کند عشقی بزرگ نسبت به دیگری دارد، چه یآوری باشد و یا خود خدا، معمولاً خودش را بیشتر دوست دارد.

هنگامی که آگاهی انسانی مجذوب اک می‌شود وقت کمتری برای چیزهای دیگر دارد. چه آن شخص بخواهد در خود مستغرق شود و چه در خداوند و یا انجام کارهای اک آنگونه که ماهانتا تعیین کرده است، تفاوتی نمی‌کند. آزادی روح تنها دلیل حضور انسان در این جهان است. هیچ چیز دیگری ارزش توجه ندارد. ولی اساس اهداف کل نیرانجان این است که روح را با استفاده از **موها** یعنی وابستگی به امور مادی در این جهان نگاه دارد. کل نیرانجان آدمها را از طریق پنج نفسانیات به سوی علائق‌شان در تاریکی نگاه می‌دارد. این نفس بخصوص یعنی **موها یا وابستگی**، سلطان به طفره و تعلل گذراندن است و چلا را از شرکت در تمایلات معنوی و تمرینات معنوی اک باز می‌دارد.

سپس انسان دوره‌ای را در جهان اثیری می‌گذراند. او ممکن است کاملاً در خواب باشد و یا نسبت به هرآنچه برایش رخ داده هشیار باشد. ولی سپس دوباره در این جهان تولد می‌یابد و سفر خود را در منطقه‌ی اثیری و زندگی‌های گذشته‌اش به یاد نخواهد داشت. او استراحت معنوی نداشته است و نیروی کل دوباره او را در دستان خود می‌گیرد و به جنگل‌های عمیق نگرانی‌ها و سختی‌های زندگی هدایت می‌کند.

او بارها و بارها این چرخه را تکرار می‌کند تا اینکه استاد اک در قید حیات را ملاقات می‌کند. این بار متوجه می‌شود که ماهانتا همان کسی است که در تمامی زندگی‌هایش به دنبال او گشته است. درست مانند اینکه درخشش نور خورشید از پشت ابری پس از طوفانی شدید بیرون می‌زند. سپس متوجه می‌شود برایش چه اتفاقی افتاده است و عشق استاد اک در قید حیات از او تراوش می‌کند.

او متوجه می‌شود که این کارماست که جهان مناطق پایین را به یکدیگر نگه می‌دارد. عالم‌گیر بودن قانون کارمیک یکی از عوامل عمده‌ای است که زندگی را نگاه می‌دارد و نه تنها زندگی انسانی بلکه زندگی حیوانی، گیاهی و معدنی را نیز به هم پیوسته نگه می‌دارد و تمامی اینها خانواده‌ای بزرگ را تشکیل می‌دهند که دارای تاریخچه‌ی پیچیده و جدا نشدنی هستند همانگونه که کارمایی جدا نشدنی دارند. این چیزی است که انسان با عشق اشتباه می‌گیرد. در واقع این کارماست که او را به تمام زندگی و مناطق روانی متصل نگاه داشته است، نه عشق. او تصور می‌کند عشق است زیرا هیچ چیز در ظرفیت ذهنی یا لغت نامه‌اش شایسته‌ی اندیشه‌ی عشق نمی‌باشد.

سپس انسان آغاز نگرستن به کارما و تفکر درباره‌ی آن می‌کند. هنگامی که تحت راهنمایی استاد اک در قید حیات قرار می‌گیرد متوجه می‌شود که وابستگی را جایگزین کرده است. این وابستگی در واقع شرایط کارمیک زندگی است که مانع او شده‌اند. هنگامی که این وابستگی را رها کند آغاز به تفکر در مورد عشق می‌کند که نیرویی عظیم‌تر از هر یک از مناطق این جهان است.

اگر آدمی بتواند اصول کارما را تسخیر کند، یعنی همان چیزی را که عشق می‌پندارد، آنگاه تغییری اساسی در بنیان اجتماعی جوامع در جهان فیزیکی رخ می‌دهد. او سپس خواهد دانست که به‌جای پرداخت بدهی‌هایش به خداوندگار کارما قادر است مسیر نظور و صوت را از طریق اک برگزیند. او می‌فهمد که برای بدست آوردن عشقی واقعی تمامی آنچه باید انجام دهد این است که کارمای خود را بشکند. این کار را می‌تواند با رها کردن وابستگی‌های جهان مادی‌اش انجام دهد.

آدمی باور دارد که از طریق این عشق به آرامش دست می‌یابد. این توهم زندگی است و عمل‌کرد نیروی کل است. هر انسانی باید بداند که در این جهان به ازای هر چیزی که دریافت می‌کند بهایی می‌پردازد - استثنایی هم وجود ندارد. اگر بالاترین عشق‌ها را بدون وابستگی نبخشاید، جایی در این جهان متحمل پرداخت بهایی گزاف در ازای آن خواهد بود. هر آدمی اگر انتظار دریافت عشق دارد، باید در ابتدا آنرا ببخشاید. تحت هر شرایطی باید عشق ببخشد - حتی اگر دچار تحقیر، بدرفتاری و متحمل سختی‌ها در این جهان می‌شود. عشقی که مطالبه می‌شود مانند یک سایه است زیرا جوهره‌ای ندارد. اگر شخصی در ازای آنچه نداده است خواستار عشق باشد، همه چیز از دست می‌رود.

شفا یافتن از نیروی شیطانی همانا دستیابی به نور و صوت بدون مانع است، فقط یک سایه است، نور و صطوتی مادون. چیزی نیست مگر تاریکی که به واسطه‌ی عشق نورانی می‌شود. هیچ‌کس نمی‌تواند به ماهانتا برسد مگر از طریق عشق.

هنگامی که کارمای خوب آدمها را به حضور استاد در قید حیات می‌رسانند بدین دلیل است که شایستگی انرا یافته‌اند. ظاهر آنها ممکن است نشانگر این کارمای خوب نباشد ولی به هر حال در نقطه‌ای از مسیر معنوی قرار گرفته‌اند که حق آنها می‌باشد. کارمای خوب آنها در جهت کسب ثروت و مقامات دنیوی به کار نرفته است بلکه جهت تامین چیزی بس مهمتر تعمیم داده شده است. آن‌هم **دارشان Darshan** می‌باشد که به معنای ملاقات با استاد اک در قید حیات است. این آدمها هیچ‌یک با کالبد و مایملک زیادی ظاهر نمی‌شوند ولی چیزی بس مهمتر دارند. انهم قابلیت عشق ورزیدن است. این عشق ارثیه‌ای است که آنها را به سوی ماهانتا می‌آورد. آنها فقط یک اندیشه در سر دارند و نه چیز دیگری، اینکه استاد اک دوست داشتنی آنها را از محنت و اعماق این جهان بیرون ببرد. این تمامی آن چیزی است که لازم می‌باشد. لازمی آن هیچ‌گونه ثروت دنیوی و یا دانش برتر نمی‌باشد. این اقبال نیکوی هرکسی است که استاد اک در قید حیات را می‌یابد.

ماهانتا تمامی روح‌ها را خیلی بیشتر از آنکه خود روحی بخواهد از طریق ناخالصی‌هایش دوست داشته شود، دوست دارد. این نشان برجسته‌ی عشق استاد اک می‌باشد. اگر ماهانتا چلهای خود را بیش از آن که چلاها خود و ناخالصی‌های خود را دوست دارند، آنها را دوست نمی‌داشت، امید کمی جهت رسیدن آنها به آسمان بود. این همانا عشق استاد اک در قید حیات است که از ادراک تمامی آدمها گذر می‌کند.

به همین دلیل است که روح منفرد هنگامی که در مسیر اک قرار می‌گیرد باید همیشه تحت آزمون‌هایی قرار بگیرد. تمامی اساتید اک نیز از چنین آزمون‌هایی گذر کرده‌اند، از وسوسه‌های شیطان امتناع ورزیده‌اند و صداقت فراوانی به سوگماد و استاد والامقام نشان داده‌اند. چلایی که وارد این مسیر می‌شود باید همیشه در برابر وسوسه‌ها و سختی‌ها چنین منشی داشته باشد. او هیچ‌گاه نباید در عشق به سوگماد و استاد اک در قید حیات دچار ضعف و لغزشی شود.

اگر کسی آنقدر خوش اقبال باشد که منش عشق واقعی را به دست آورد، به استقلال رسیده است. انسان باید تا آنجایی در این جهان باقی بماند که وظیفه‌ای برای انجام دادن داشته باشد ولی نباید دنیا را دوست بدارد. نباید آنقدر درگیر کارهای خانواده و جذابیت‌های دنیوی شد که مهم‌ترین علاقمندی‌های معنوی‌اش را فراموش کند. او نباید فراموش کند که روزی تمامی دوستان و تعلقاتش را ترک می‌کند و هیچ‌گاه هم نمی‌داند چه زمانی جهت ترک این دنیا فراخوانده می‌شود.

نه تنها کالبد خویش را ترک می‌گوید بلکه هیچ چیز دیگری نمی‌تواند به غیر از متصرفات درونی‌اش همراه خود ببرد. تمام امور مادی و آدمها متعلق به نمایش گذرای زمین هستند زیرا آنها جذابیتی موقتی دارند. این متصرفات مادی متعلق به او نمی‌باشند. هیچ‌گاه نبوده و نخواهد بود. آنها متعلقات کل نیرانجان سلطان جهانهای منفی می‌باشد و تعلق انسان به آنها موقتی است. هیچ‌گاه نباید آنها را مال خود بداند زیرا این قرضی است که کل نیرانجان به او داده است تا روزی یا لحظه‌ای از آنها در جهت خدمت به روح فرد استفاده کند و هرگاه به چنین منشی دست یابد به مرحله‌ی **وایراگی Vairagi** رسیده است.

افراد دانا هیچ‌گاه برای مردگان و یا زندگی به شکل عواطف احساسی ارزش قائل نمی‌شوند. هر آنچه که متعلق به ماده، گرما و سرما، رنج و لذت و معیارهای زشتی و زیبایی می‌شود فناپذیر است. می‌آیند و می‌روند و هیچ چیز مانع آنها نمی‌شود زیرا عناصر کل یعنی نیروی منفی هستند. انسانی که معتقد است اینها مرکز ثقل و قلب زندگی‌اش هستند قرن‌ها و قرن‌ها رنج تولد و مرگ مجدد را خواهد کشید تا اینکه روزی چشم حقیقت بینش باز می‌شود و متوجه استاد اک در قید حیات می‌گردد. سپس خواهد دید و دانست که هر کس در این جهان ساکن است در معرض دامهای کل قرار گرفته است. فقط روح آزاد است و نمی‌تواند تا ابد در جهان فیزیکی نگه داشته شود.

هنگامی که فردی در راستای وحدت با ماهانتا عمل می‌کند و در حالی که تعادل معنوی و شکست و پیروزی‌های دنیوی‌اش را حفظ کرده، از وابستگی‌هایش چشم می‌پوشد، در واقع آزاد گشته است. این تعادل را اکنون می‌گویند در عین حال برای فردی که فقط به خاطر ثمرات محصول خود تلاش می‌کند و آرزو دارد در زندگی فیزیکی‌اش به خاطر رفتار و اعمالی که در پیش گرفته است مورد عنایت قرار گیرد نیز مرحمتی هست.

هیچ کس نمی‌تواند به غیر از اینار به سوگماد از طریق ماهانتا به خداوند برسد. فرد باید از تمامی تعلقات و حوادث مادی و تمامی چیزهایی که به آنها اهمیت می‌دهد جدا شود. چلا این رفتار را بدست می‌آورد - زیرا عشق او فراتر از چیزهای فنا ناپذیر این دنیا است - و به مناطق آسمانی دست می‌یابد.

از عشق آدمی به جلوه‌های ظاهری که نتیجه‌ی عملکرد حواس او هستند امیالی بر می‌خیزد و در نتیجه‌ی امیال او خشم برمی‌انگیزد. از خشم توهمات تولید می‌شود که باعث به وجود آمدن احساسات و خاطرات آشفته می‌گردد. همین باعث نابودی عشق خداوند می‌شود و تمامی اینها باعث نابودی شخص می‌شوند. ولی هنگامی که

منظبط است و عشق خود را در ماهانتا می‌نهد فراتر از حواس ظاهری و رنج و لذت‌ها می‌رود. او رها می‌گردد و در اصل از پرورش نفس خویش رها می‌شود. آرامش دنیوی فقط رنج و ناخوشایندی زندگی را دربر دارد. این آرامش یک سکون آنی حواس است و سر در گمی بزرگتری برای چلا می‌سازد. کسی که خود را از آرامش دنیوی منفصل می‌کند آرامش درون را به دست می‌آورد و شایسته‌ی ورود به قلمروی آسمانی می‌گردد. او هرآنچه فراتر از حواس می‌باشد دوست خواهد داشت و صدای صحبت خداوند را خواهد شنید. سپس با کلام و هیبت ماهانتا در قلبش خویشتن را وقف خداوند می‌کند و آرامش مطلق و منزلگاهی ابدی در آسمانها به دست می‌آورد. فقط هنگامی که فرد عشق به زندگی و امور مادی و اشتیاق‌هایش را رها می‌کند، آغاز به شناخت خداوند کرده است. تا این زمان او بر سطح زمین سرگردان خواهد بود و زندگی پس از زندگی می‌آید و می‌رود تا زمانی که استاد اک در قید حیات را ملاقات کرده و حقیقت را به عنوان عشقی با شکوه دریافت کند.

سه نشانه‌ای که از ارتباط روح با خداوند ساطع می‌شوند، **عشق، معرفت و قدرت** می‌باشند. از میان این سه مهم‌ترین آنها عشق است. انسان عشق را بیشتر از نشانه‌های دیگر درک می‌کند. حقیقت تنها یک نشانه دارد آنهم عشق است. تمامیت عشق وقتی به روح داده می‌شود که با اک یعنی سرچشمه‌ی رسای حیات مرتبط باشد. در این هنگام فرد **بهاکتی Bhakti** می‌شود، به معنای ایثارگری که مجموعه‌ی زندگی را بیشتر از خودش دوست دارد. او از تمامی آداب و رسوم دست می‌کشد و به واسطه‌ی نیروی عشق از استاد اک در قید حیات پیروی می‌کند. هنگامی که فرد به این مرحله از تحولات معنوی می‌رسد همیشه در تصویر درونی‌اش استاد اک در قید حیات را در انتظار ملاقات با او، حد فاصل جهانهای خورشید و ماه خواهد یافت. اینجا منطقه‌ی اثری خالص است. جایی که عاشق خدا وارد منطقه‌ی بنام **آشنا - دال - کانوال** می‌گردد. در این مرتبه تمامی مسیر زندگی‌اش تغییر می‌کند. در واقع ملاقات با استاد اک در قید حیات در کالبد نورانی‌اش یعنی **نوری ساروپ - ماهانتا** و شکل نورانی‌اش می‌باشد. ماهانتا درست به شکل زندگی فیزیکی متجلی می‌شود به جز اینکه کالبد او بسیار زیباتر پر از نورهای درخشان مشعشع خواهد بود. استاد اک نورانی از چلا با عشق زیادی استقبال می‌کند و از این لحظه به بعد آنها هیچ‌گاه در طی سفر خود به سوی مناطق بالاتر و نهایتاً قلمروی خداوند از یکدیگر جدا نخواهند شد. این شکل درونی ماهانتا از لحظه وصل او همیشه همراهش خواهد بود ولی چلا او را نخواهد دید. ولی از این لحظه به بعد چلا می‌تواند مانند مناطق بیرونی در مناطق درونی با استاد ارتباط برقرار کند و او را ببیند.

هیچ کس دیگر به روی زمین به غیر از ماهانتا قادر نیست کلمه‌ای را که باعث رهایی چلا می‌شود و به تردیدهای او پایان می‌دهد را ادا کند. او تنها کسی است که می‌تواند روح را از اسارتش در این جهان آزاد کند. وگرنه راه نجاتی وجود ندارد زیرا روح غرق در جدایی خویشتن خود از جهان خداوند شده است.

این مرحله‌ی جدید در زندگی چلا تغییر فاحشی را در او به وجود می‌آورد. تا بدین لحظه موفقیت او ناتمام بوده است. او فرصت مورد آزمایش قرار دادن تمرینات اک و تکرار مانترای فردی‌اش را داشته است. از این لحظه به بعد می‌تواند تکرار مانترای خود را ادامه ندهد زیرا دیگر احتیاجی بدان نیست. او اینک در حضور ماهانتا قرار گرفته است. استاد در قید حیات که چلا می‌تواند همیشه او را رویت کند. این همانا **دهیانادhyana** می‌باشد که سرچشمه‌ی عشق او به استاد و عشق استاد به اوست.

لازم است چلا این نکته را بداند که مهم‌ترین تمرین او در ابتدا نگاه کردن به استاد اک در تصویر درونی‌اش می‌باشد. خصوصاً اگر به چشم‌هایش یا به عکسی از او بنگرد. اگر فردی هنگام مراقبه‌اش پیوسته به چشمان استاد نگاه کند خیلی سریع‌تر از هر روش دیگری خود را در جهانهای دیگر خواهد یافت. با زمزمه‌ی آرام نام استاد و خیره نگریستن به چشمان او دو تمرین معنوی بسیار ضروری را به نامهای **زیکار zikar** و دهیانان انجام داده است. درست در همین مرحله است که رویدادی مهم رخ می‌دهد. او با اک و اصوات بی‌همتایش که باعث تغییراتی در زندگی‌اش می‌شوند ارتباط برقرار می‌کند. او با جذب و عشق فراوانی خود را درحال گوش دادن به موسیقی اک خواهد یافت. او هیچ‌گاه قصد ترک آن فضا و یا یکی از نت‌های دلپذیرش را نخواهد داشت. چلاپی که به این مرتبه رسیده است متوجه می‌شود که نیمی از راه سفر را پیموده است. او پیش از این باید نیروی اراده خود را جهت شنیدن اصوات اک بکار می‌گرفت ولی هم اینک برگرفتن تمرکز از اصوات اک خیلی مشکل می‌نماید. استاد اک و اک او را جذب می‌کنند و با هر تلاشی که او می‌کند به سوی بالا ارتقا می‌یابد. او این را درک نمی‌کند ولی عشق و ایثار اوست که با هر قدم او را به روی نردبان معنوی بالاتر می‌برد.

چلا آرزویی شعله‌ور و پیوسته در جهت نگریستن به چشم‌های استاد و گوش دادن به اصوات اک خواهد داشت. شخصی که مسیر اک را آغاز می‌کند چنین می‌پندارد که بر روی نهاد درستکاری استوار خواهد شد. او باید **دهارما Dahara** یعنی شریعت زندگی در

تمامی زوایای حیات را تمرین کند. این به معنای آن چیزی است که چلا باید انجام دهد. بدون انجام این کار نمی‌تواند زندگی‌اش را آغاز کند. طی این تمرین معنوی اک که برای دیدن ماهانتا می‌باشد **پرانایاما Pranayama** صورت نمی‌گیرد. چلا باید در وضعیت مناسب قرار گیرد و ذهن خود را از این جهان منفصل کند و به‌روی نقطه‌ای در مابین ابروانش متمرکز کند و تمامی توجه خود را به یک چشم انداز منفرد قرار دهد. اگر کسی قصد سفر به درون و مشاهده ماهانتا را دارد این عملیات باید انجام شود. او به سادگی نام مقدس خداوند را می‌خواند و ماهانتا را با نگاهی عاشقانه در شکل نورانی‌اش مشاهده می‌کند. ابتدا تمرین زیکار و سپس دهیانا را انجام می‌دهد که همانا شکل مشعشع ماهانتا می‌باشد. سپس **بهاجان** یعنی تمرین معنوی گوش دادن به موسیقی اک به‌دنبال آن می‌آید. هیچ یک از مسیرهای خداوند چنین تمرینی را در بر ندارد. اساساً بدین خاطر که هیچ‌یک **دهون DHU** (صوت الهی) اک را نمی‌شناسند. آنها حیاتی‌ترین بخش ادراک سوگماد را در زندگی‌شان کم دارند. این مسیر جستجوگر خداوند را به سوی **سامادهی Samadhi** هدایت می‌کند یعنی ورود و خروج به مناطق اثیری، جایی که ملاقات با ماهانتا در نوری ساروپ صورت می‌گیرد. بالاترین شکل سامادهی، **نیر - وی - کالپا Nir Vi Kalpa** می‌باشد که جویندهی خداوند نمی‌تواند خود را از اک جدا ببیند. این مرحله هنگامی به دست می‌آید که چلا همراه ماهانتا وارد منطقه‌ی پنجم می‌شود (یعنی منطقه روح). همینجا است که پس از ترک پوششهای مادی‌اش خود را به‌عنوان روح خالص مشاهده می‌کند. معدودی می‌توانند بدون سفر به همراه ماهانتا در مسیر اک به این مرتبه نائل شوند. هیچ‌کس نمی‌تواند بدون کمک استاد اک در قید حیات از دام کارما نجات پیدا کند.

عشق است که چلا را به این مرتبه‌ی معنوی در جهانهای آسمانی می‌رساند. عشق است که تمدن‌ها را در منطقه‌ی زمین بنا می‌کند و عشق جوهره‌ی روح مطلق است. ولی سوگماد هیچ‌گاه نمی‌تواند خود را برای فردی که دارای ذهن آلوده است آشکار کند. آگاهی باید خالص و آماده ورود نیروی اک درون آن باشد. عشق موجبات آمادگی را فراهم می‌سازد و تا زمانی که این ماهیت در او به وجود نیامده باشد باید دست و پا زند تا آگاهی‌اش آماده دریافت آن باشد.

رعایت انضباط‌هایی که ماهانتا توصیه می‌کند راه بهتری برای چلا می‌باشد. اینها باید جدی گرفته و دقیق دنبال شوند. این همان چیزی است که به‌عنوان راه سخت شناخته می‌شود. شخص خود را در این راه سخت نمی‌گنجاند بلکه خود را با آن تطبیق می‌دهد. او بدون آنکه روش زندگی خود را دچار آزار و مزاحمت کند به بهترین شکل عمل می‌کند. تا زمانی که چنین نکرده است وقت خود را صرف پیدا کردن خویش و هرآنچه ماهانتا جهت کمک معنوی به او در این جهان مایل است انجام دهد تلف کرده است. به هر حال عشق و فقط این ماهیت است که او را مورد مرحمت خداوند و استاد اک در قید حیات قرار می‌دهد. عشق و شور خدمت، تحولات معنوی عظیمی را در مسیر سوگماد به‌وجود می‌آورند.

## فصل هشتم

### آخرین و مهم‌ترین دستاورد چلا

کل یعنی نیروی منفی سازنده‌ی کالبد چلا و همچنین کالبد استاد اک در قید حیات می‌باشد اما تفاوتی که بین دو کالبد وجود دارد به لحاظ این است که کالبد ماهانتا از اک یعنی خلقت آگاهانه است.

در حالی که کالبد چلا از خواست‌ها و تمایلات ناخودآگاه و تناسخات قبلی‌اش ناشی می‌شود. هر دو از عناصر کل یعنی **مایا Maya** ساخته شده‌اند. بنابراین هر دو مایا هستند. ولی استاد اک در قید حیات نسبت به آن آگاه است و چلا نیست. ماهانتا بر کل - مایا تسلط دارد در حالی که چلا اسیر آن است. تفاوت در ادراک آن دانشی است که مقدس و الهی و پنهان از دیدگان مردمان می‌باشد.

تا زمانی که چلا واصل آثار اک نشده است قادر به درک این نیست که برده‌ی کل نیرانجان می‌باشد و پس از وصل است که چلا چه آگاه باشد یا نباشد وارد جریان عالم‌گیر و همیشه حاضر اک می‌گردد. و این هنگامی رخ می‌دهد که چلا را از مرتبه‌ی پنهان ناخودآگاهی‌اش به سطح آگاهی کامل برساند و این اقدام فقط توسط گشودن چشم معنوی به سوی نور رخ می‌دهد. تنها آن زمان است که طبیعت انسانی‌اش برای او مبدل به نیروی فعالی می‌شود که او را از قرنطینه‌ی مرگ کل نجات می‌دهد.

این مرتبه مترادف با استحالته‌ی ذهن و کالبد به مرحله‌ی **نیر - وی - کالپا** می‌باشد یعنی بالاترین مرتبه‌ی **روشن ضمیری** که همانا **ادراک خداوند** است. در این مرحله است که چلا می‌تواند ماهانتا را به‌عنوان تجسم حقیقت مشاهده کند. این همان مرحله‌ی نهایی و طبیعت مطلق همه چیز در حیات است.

فرد در مرتبه‌ی انسانی این مرحله را با تبدیل آن به آگاهی همیشه‌حاضر، ادراک می‌کند. بنابراین آنکه در این مرحله قرار گرفته است خود را در موقعیت یک سری تجربیات متمرکز فراگیر قرار می‌دهد که تمامی عناصر - من - کوچک او را خالص کرده و در فردیت هستی متکامل می‌نماید.

شریعتی که همه در جستجوی دانستن آن می‌باشند اصل مهم حیات است. سادگی آن بسیار شگفت‌آور است زیرا تماماً در یک جمله خلاصه می‌شود: " **روح وجود دارد زیرا خداوند عاشق اوست** ". به تعبیر دیگر تمامیت حیات به خاطر اراده خداوند وجود دارد. این اصل بنیادین حیات و کل فلسفه‌ی اکنکار می‌باشد. چیزی بیشتر یا کمتر از آن وجود ندارد. تمامیت زندگی بر اساس این اصل خداوند بنا نهاده شده است. اگر روح وجود نداشت حیات در هیچ کجای این زمین و یا سیارات و مناطق مختلف جهانهای دیگر خداوند نبود. اگر چلا بتواند فقط این اصل ساده حیات را دریافت کند کل فلسفه‌ی اکنکار در دستان اوست. ولی معدودی می‌توانند، زیرا قادر به درک سادگی آن نمی‌باشند. می‌خواهند آن را پیچیده کنند. به همین دلیل است که بسیاری در جستجوی ادراک قادر متعال شکست می‌خورند. فقط وقتی که استحال کالبد و ذهن در یک فرد صورت پذیرد آنگاه فرد وارد مرتبه‌ی ادراک خداوند و قلب موجودیت آن می‌شود.

شخص نه تنها باید خود را در خارج بلکه در درون و غالباً از انگیزه‌های طبیعی محافظت کند. او باید مراقب باشد زیرا کل نیرانجان علاوه بر ناحیه‌ی فیزیکی او را از ناحیه‌ی منطقه اثری، علی و ذهنی مورد حمله قرار می‌دهد. حملاتی که از این مناطق درونی می‌آیند بسیار زیرکانه‌تر از حد تصورات او خواهند بود.

هنگامی که فرد در ابتدای هماهنگی با نیروی منور می‌باشد، درست مانند یک نوازنده‌ی ویولن است که بالاترین نت را می‌نوازد. او ممکن است تصور کند صوت از این بالاتر نمی‌رود و نور باید در آن نقطه‌ای که به‌عنوان آخرین نقطه‌ی درخشش می‌باشد متوقف شود. ولی صوت بالاتر و بالاتر می‌رود و خداوند کسی را که خوش اقبال است نت به نت بالا می‌برد. درست مانند کودک کوری که به او شنوایی را می‌آموزد یا کودک کوری که دیدن را به او می‌آموزد. سوزاندن کارما مرحله‌ای از تجدید شیمیایی است. مرحله‌ای است که آدمی باید هنگام زندگی بر روی زمین از آن گذر کند. او باید تحت نظارت استاد اک در قید حیات چنین کند. اگر تحت راهنمایی هر فرد دیگری بر روی زمین است احتمالاً این اتفاق نمی‌افتد. او کارماهای بدی را به جای کارماهای خوب دریافت خواهد کرد و دچار عدم تعادل در سمت منفی‌اش خواهد شد در صورتی که او فقط باید در مسیر **میان** متعادل باشد نه در هیچ‌یک از سمت‌های دیگر. فقط وقتی راه میانه‌ی اک را طی کند می‌تواند چرخه‌ی هشتاد و چهار را ترک کند و وارد دروازه‌های بهشت شود.

ماهاننا همیشه در گفتگوی با مردم است ولی تصمیم‌گیری‌ها و نفوذش به دلیل نظارت مردمی که از تفکرات و مراسم مذهبی آکنده هستند درگیر می‌باشد. بسیاری از مردم تفکراتی در زمینه درست و نادرست، انگیزه‌های فرضی، و ممکن و غیر ممکن‌های موقعیتهای مذهبی ارائه می‌دهند. برخی از تفکرات آنها اساس درستی دارد برخی همانند و بعضی بی‌معنا می‌باشند. آنچه که به‌عنوان اک توسط غیر چلاها ادراک می‌شود سایه‌ای بیش نیست و بستگی به تطابق دیدگاههای متفاوت واقع در مناطق وجودی مختلف آنها دارد. در ادراک نارسای آنها تصویری از قابلیت وجدآفرین و نشاط انگیز اک وجود ندارد و تنها اشاراتی سطحی در آثار اک را دور و اطراف خودشان مشاهده می‌کنند.

ورود نیروی کل به درون رودخانه‌ی افکار این جهان موجب به وجود آمدن کالبدی نامرئی می‌شود، یعنی شکلی تفکری که برای تمام افرادی که قابلیت جذب آنرا دارند قابل قبول می‌باشد. ولی کسانی که اجازه می‌دهند اک به درون آنها جاری شود و از آن تغذیه کنند کاملاً برعکس عمل می‌کنند زیرا یک نیروی نامرئی از عشق بنا می‌نهند که آنها را حمایت می‌کند و زندگی می‌بخشد. و تمامی آنچه را ملاقات، مشاهده و می‌شناسند به هشیاری برتری ارتقا می‌دهند.

خداوند هیچ‌گاه خود را برای انسانی که دارای ذهن ناخالص است اشکار نمی‌سازد. فقط هنگامی که فشار زندگی آدمی را به مرز از پا در آمدن می‌رساند و کالبد کوفته و ذهن حقیر یا خویشتن درمانده‌ای می‌یابد استاد را فریاد می‌کند. آنگاه نور حقیقت به درون زندگی‌اش خواهد تابید. به دور از هلهله‌ی جماعت، صحنه‌ی زندگی و فریادهای ستایش و تمجید است که انسان خود را در مرتبه پذیرش خداوند می‌یابد. فقط در سکوت است که تمرینات معنوی اک را انجام می‌دهد و جهان آسمانی را می‌یابد. این شریعت بنیادین و نهایی است یعنی پیام ضروری تعالیم اکنکار می‌باشد. هیچ‌کس آن را به‌گونه‌ای دیگر نمی‌یابد. این پیام از طریق استاد اک در قید حیات جاری می‌شود و تا زمانی که انسان به آن مرحله از زندگی نرسیده که باید همه چیز را واگذار کند، تمامی چیزها را برای موجودیت معنوی‌اش الزامی می‌یابد. انسان تحت تاثیر تذکرات مذهبیون قرار می‌گیرد که مدعی‌اند تمامیت حقیقت یکی است و واقعیت برای تمامی انسانها یکسان است. ولی این حقیقت ندارد. حقیقت انواع تجربیات می‌باشند و هیچ مقیاس معینی نمی‌توان از آن به‌وجود آورد. آن حقایق ابدی که انسان چنین بی‌هوده با تعصبی پر طمطراق از آن سخن

می‌گوید چیزی بیش از کلمات شفاهی نمی‌باشند. او نمی‌تواند آنچه می‌گوید را ثابت کند. حتی نمی‌تواند آنها را مورد مباحثه قرار دهد مگر از دیدگاهی روشنفکرانه. چنین اظهاراتی حقیقت ندارد. هرکسی که حقیقت را تجربه می‌کند آنرا به‌خاطر آنچه که هست می‌شناسد و حرف زیادی برای گفتن ندارد. هیچ کلام و احساسی جهت ابراز تجربیات جهانهای باطنی وجود ندارد. چلا باید پیش از اینکه قصد کند تجربیاتی فراتر از زندگی داشته باشد، در جستجوی عشق و معرفت باشد. او می‌داند که اگر خود را به علت عظیم حیات واگذار کند، این نشانه‌های خداوندی را دریافت خواهد کرد. ولی همچنین می‌داند که اگر نیرویی بتواند او را از مرگ فیزیکی نجات دهد - یعنی انتقال زندگی از جهان مادی به جهان معنوی همانا استاد اک در قید حیات می‌باشد. استاد اک در قید حیات همیشه در جستجوی تشنگان معنویت در این جهان می‌باشد. او چیزی بیش از آب و نان به آنها می‌دهد. او روح درون هر یک را که همیشه در رفتن به سوی خداوند مسر است تغذیه می‌کند. او برای مردم، اک، پدر و مادر و همه چیز می‌باشد. یکی او را دوست خود و یکی استاد اک در قید حیات می‌یابد. یکی در او عشق دیگری معرفت می‌یابد. برخی هم به سختی چیزی به غیر از انضباط سخت در او می‌یابند. هر یک ماهانتا را از دریچه‌ی آگاهی محدود خویش می‌نگرد. او همه چیز برای همه کس است. برخی او را به شدت دوست دارند درحالی که برخی به همان شدت او را دوست ندارند. ولی هیچ‌کس نسبت به او بی‌اعتنا نیست. او هدفی است که کل از تمامی جهات به هر وسیله‌ی ممکن توسط آگاهی انسانی آنرا مورد حمله قرار می‌دهد. تنها راه باقی‌مانده راه گسترش آگاهی از طریق سفر روح است. این روش یا مسیر خیلی فراتر از مرزهای تفکرات ابتدایی است و به درون تجربیات باطنی از طریق تصویر درونی و صوت معنوی اک می‌رود.

جایگزین زبان کلمات، زبان احساسات می‌شود و جایگزین زبان احساسات نشانه‌های تصویری می‌شود. سپس جایگزین سمبل‌های تصویری سمبل‌های صوتی می‌شود که در آن ارتعاشات نور و صوت در مقیاسی از تجربیات با هم ترکیب می‌شوند تا زمانی فرا رسد که از نظر ذهنی قابل تعویض باشند. اگر روح از تحول معنوی امتناع ورزد پس از مرگ کالبد فیزیکی‌اش به درون هفت جهان جهنمی یعنی قلمرو تاریک جهان اثری می‌رود. جایی که بسیاری از روح‌های شیطنانی باید اوقاتی را در آنجا بگذرانند. هیچ انسانی به‌طور مطلق خوب یا بد نیست. اگرچه بسیاری در مرزهای بدی به‌سر می‌برند و به نوعی با بدی‌ها پرورش یافته‌اند، باید مدتی در این جهان تاریک باقی بمانند زیرا به‌جای این که آگاهی خود را به درون جهانهای بالاتر گسترش دهند کارمای منفی بسیار زیادی کسب کرده و خود را در این طریق نامتعادل کرده‌اند. بنابراین باید مدتی در این جهان گسترده باقی بمانند و بعدها دوباره در زندگی دیگری تجدید حیات یابند تا فرصت بدست آوردن آنچه که در تحولات معنوی‌شان کم بوده داشته باشند.

انسان هنگامی که مستقر شد و کارش را به سمت کسب موجودیتی نیکو آغاز کرد دیگر در این جهانهای پایین اثری باقی نخواهد ماند و پس از این که استاد اک در قید حیات را ملاقات کرد و خود را در مسیر اکنکار استوار نمود هیچگاه دوباره در این منطقه یا هیچ‌یک از مناطق جهانهای پایین تناسخ نمی‌یابد. او خود را برای جهانهای آسمانی آماده می‌یابد و دوباره به منطقه‌ی فیزیکی باز نخواهد گشت. او با وصل به اکنکار اطمینان لازم را حاصل می‌کند. پیش از اینکه کسی اکنکار را مطالعه کند، کوهستانها برایش کوهستان هستند. اقیانوسها، اقیانوس. ولی اگر توسط راهنمایی‌ها استاد اک بصیرتی به درون اک یابد، کوهستانها دیگر کوهستان نیستند و اقیانوسها دیگر اقیانوس نیستند. بعدها که به ادراک خداوندی رسید دوباره می‌فهمد که کوهها همان کوهها هستند و اقیانوسها همان اقیانوس. این یکی از مراتب سخت آگاهی است زیرا هم اینک همه چیز را به خاطر آنچه که هستند درک می‌کند نه چیزی بیشتر. او هیچ اهمیتی برای کوهها و اقیانوسها قائل نمی‌شود زیرا دیگر بخشی از واقعیت جهانهای مادی می‌باشند.

جایی که ادراک عشق معنوی وجود دارد دیگر نه دلوپسی بابت زندگی وجود خواهد داشت و نه اهمیتی برای زندگی دنیوی قائل می‌شویم. جایی که ادراک اک وجود دارد نگرانی جهت جستجوی دانش الهی وجود نخواهد داشت. آدمها معتقدند کالبد فقط به وسیله‌ی تغذیه‌ی مادی محافظت می‌شود. مواردی هست که کالبد محافظت شده است ولی حیات در آن وجود ندارد و هنوز آدمی باور دارد که زنده است. او زنده نیست مگر سرشار از اک باشد. او زندگی نمی‌کند و پس از انتقال کالبد فیزیکی‌اش نیز باقی نمی‌ماند مگر اینکه بوسیله‌ی ماهانتا توسط اک تغذیه شده باشد. مرد دانا آن است که اک را درون خود ذخیره کند و همزمان عشق معنوی درون خویش را انشعاب دهد. او فردی نیست که مرحمت خود را تنها به عده‌ای بدهد بلکه به همه می‌دهد. تفاوتی نمی‌کند آنها این را بفهمند یا نه. او قادر است در میان بیچاره‌گان، دزدان، آدمهای غمگین، جیب برها، و احمقها زندگی کند زیرا زندگی را به‌خاطر آنچه که هست می‌پذیرد و به همه می‌بخشاید. او مرد دانایی است که قادر است هرآنچه که دارد را به رفیقش بدهد.

او به کسانی که آنچه به آنها می‌بخشد حریصانه می‌پذیرند عشق می‌ورزد و آنها هزاران بار به خاطر عشق او آمرزیده خواهند شد.

کسی که هنگام اجرای کارهای اک مورد ضربت، آزار، تحقیر، بد رفتاری و تمسخر قرار گیرد، هزاران بار توسط سوگماد آمرزیده خواهد شد. او از کارما رهایی می‌یابد و به جهانهای آسمانی برده می‌شود جایی که تا ابد در آرامش و نشاط خواهد بود.

هرآنکس که هنگام اجرای کارهای اک یا ایثار عاشقانه‌ی خویش به نام ماهانتا توسط ناباوران دچار آزار شود از چرخه‌ی زندگی رهایی می‌یابد و کارمای دنیوی‌اش پایان می‌پذیرد. او وارد جهانهای اک (جهانهای واقعی معنوی) می‌گردد و در آرامش و نشاط به عنوان همکار - خداوند زندگی خواهد کرد.

آمرزیده است کسی که به نام ماهانتا به فرد یا موجودی که نسبت به او بی عدالتی می‌کند، عشق ببخشد، بدون در نظر گرفتن منطقه‌ای که هنگام اعمال بی عدالتی به او در آن سکونت دارد. عشقی که اکیست به نام ماهانتا به دیگری می‌دهد، در مقابل هزاران مرتبه بیش از آن پس خواهد گرفت.

هر آنکس که هنگام گذر از کالبد فیزیکی‌اش نام ماهانتا را زمزمه کند پادشاهی آسمانی دریافت می‌کند. او بلافاصله در بازوان ماهانتا خواهد بود و به جهانهای باشکوه معنوی برده می‌شود. او هیچ‌گاه نباید دوباره به این جهان مادی فیزیکی برگردانده شود. تفاوتی نمی‌کند در مسیر اک به مدت دو دقیقه یا دو بیست سال قرار گرفته است؛ اگر هنگام انتقال از کالبد فیزیکی به جهانی دیگر نام ماهانتا را به یاد داشته باشد رها می‌گردد و بلافاصله به اک وصل می‌شود. اگر او هنگام مرگ به هوش نباشد همراهش می‌تواند مراسم را با زمزمه‌ی نام ماهانتا، که بر خویش درونی تأثیر می‌گذارد و به موجودیت واقعی فرد می‌رسد، اجرا کند. همین کار را می‌توان برای کسانی که در آخرین لحظه‌ی هشیاری زمینی خویش ماهانتا را به عنوان راهنمای معنوی‌شان پیش از گذر به جهانهای دیگر می‌پذیرد اجرا کرد. بسیاری به سوی مسیر اک فراخوانده می‌شوند ولی معدودی جهت وصل به ۹ جهان انتخاب می‌شوند و باز هم از میان آنها معدودی واصلین ۱۱ جهان می‌گردند. شاه راهی که به سوی قلمرو بهشتی می‌رود بسیار باریک است و در تمام مسیر لاشه‌های آنان که شکست خورده‌اند افکنده شده است. فقط آنهایی که همه چیز را برای عشق به ماهانتا ایثار می‌کنند می‌توانند به دروازه‌های بهشتی دست یابند. این همان بهشت وعده داده شده‌ی مذاهب نمی‌باشد بلکه جهان واقعی واصلینی است که جایگاه خود را در آنجا یافته‌اند.

کسی که به استاد اک گوش فرا می‌دهد و از او تعییت می‌کند با عشق استاد در برگرفته می‌شود و از تمامی کارماهای دنیوی رها می‌گردد. او به عنوان روحی آزاد وارد جهانهای معنوی خواهد شد. اگر ماهانتا معجزه‌ی درمانگری یا اجرای عدالت یا بخشودن چیزی مادی را اجرا کند، تعجیبی ندارد زیرا طبیعت او اقتضا می‌کند در موارد لزوم چنین کاری انجام دهد. او اینگونه معجزات را با هلهله و ساز و دهل و اعلامیه‌های عمومی اجرا نمی‌کند بلکه بسیار محرمانه و در سکوت می‌باشند. او تنها کسی است که قادر به انجام چنین اعمالی است. بقیه اساتید و پیام‌آوران کاذبی می‌باشند که اعمال آنها کاذباند و هیچ نوع نیت بخشندگی در آنان نمی‌باشد. هیچ‌کس به غیر از استاد اک مجرای الهی برای این هدایای خداوندی نمی‌باشد.

در جستجوی التفات از جانب ماهانتا نباشید زیرا او هنگامی که بداند هدایایی باید نثار آنان که محتاجند شود به آنها می‌بخشاید. جوینده‌ای که به دنبال هدیه می‌باشد به ندرت شایسته و یا محتاج آن می‌باشد.

کسی که در جستجوی نگه داشتن زندگی‌اش می‌باشد هیچ‌گاه بدان دست نمی‌یابد. ولی آن‌کس که زندگی را در قبال عشق به ماهانتا از دست بدهد آنرا در ابدیت باز خواهد یافت. و کسی که تمامی زندگی مادی‌اش را به اک ببخشد، سه مرتبه آنرا به صورت برکات معنوی باز خواهد یافت. هیچ انسان ثروتمندی وارد قلمروی خداوند نخواهد شد زیرا تمامی ثروتش را به روی زمین در معبد جسمانی‌اش باقی می‌گذارد و هر دو به دست فراموشی سپرده شده و می‌پوسند. چلا باید این را بیاموزد که جهت سفر روح به جهانهای دیگر لازم است ابتدا تعهداتی را که در جهانهای مادی به نظر او بسیار واقعی می‌باشند، بشکند، سفر به جهانهای درونی نشانه‌ی قدرت نیست بلکه مربوط به آگاهی فرد است. همین مورد به تنهایی امکان حرکت ارادی چلا را در مناطق بالاتر زندگی فراهم می‌سازد. بی‌نهایت منطقه در جهانهای خداوند وجود دارند. آنها به طور مرتب در حال تغییر و ترکیب از یک مرحله به مرحله‌ی دیگر هستند. ارتعاشات این جهانها همانا فرکانس‌هایی هستند که آدم عادی هیچ‌گاه از آن باخبر نیست. انسان اعتقاد دارد کالبدی می‌باشد که تنفس با پیچیدگی عملکردش موجب ادامه‌ی حیات او در آن کالبد فیزیکی می‌شود. ولی این همان توهمی است که توسط نیروی کل به ثبت رسیده تا آدمی را موجودی انسانی و محدود جلوه دهد.

چلا در جهانی با اقامتگاه‌های فراوان زندگی می‌کند ولی او می‌تواند زندگی در هر نقطه‌ای را بیاموزد. آزادی هنگامی وارد زندگی‌اش می‌شود که بیاموزد توافقتش را با این

جهان در هم شکنند و در طی زمان او می‌آموزد آن آزادی را که استاد اک در قید حیات برایش به ارمغان می‌آورد، بپذیرد. او یاد می‌گیرد چگونه بر خودش مسلط شود و اجازه ندهد تحت تسلط مادیات یا توهمات قرار گیرد. هر کس که از کل نیرانجان واهمه دارد هیچ‌گاه قادر به کنترل خویش نخواهد بود. زیرا کنترل و تسلط بر موارد ذکر شده به نظرش بی‌فایده‌اند در نتیجه او انرژی‌هایش را در جهت انجام هر چیزی مگر کنترل خودش متفرق و پراکنده می‌سازد. کسانی که از روح و یافتن روح خویش سخن می‌گویند، فقط در راستای طبیعت عاطفی (اثیری) خود عمل می‌کنند. منظور آنها روح نمی‌باشد بلکه من عاطفی است که اغلب با روح اشتباه گرفته می‌شود.

بنابراین استاد اک در قید حیات تنها کسی است که واقعاً روح را می‌شناسد. او از ابتدا اینگونه تعلیم داده است که هیچ‌کس نباید از - روح من - یا - روح خودش - سخن گوید. این تعبیری منفی است که بر روح نهاده‌اند. ماهانها تنها کسی است که می‌تواند روح را از این جهانهای پایین اثیری رها سازد. تنها کسی است که می‌تواند روح را فراتر از مرزهای مرگ برده و از کنار فرشته‌ی مرگ عبور دهد. کسانی که بار کارماهای خود را تحمل کرده‌اند و در مواجهه شدن با مصیبت‌های خود دچار غم و رنج نمی‌شوند، توسط ماهانها آموخته خواهند شد. هیچ چیز داده و باز پس گرفته نمی‌شود. ماهانها کارمای لازم چلا را که در جهت پیشرفت مسئولیت معنوی‌اش می‌باشد تعدیل نمی‌کند. هم‌چنان که چلا در مسیر اک متحول می‌گردد، به جهانهای معنوی بالا می‌رسد، جایی که ماهانها آماده بخشودن هدایای الهی و کنار زدن آن چیزی است که در جستجوی مسیر خداوند دیگر مورد استفاده قرار نمی‌گیرد. بنابراین فرد درخشش آگاهی را فقط از طریق سفر روح می‌یابد.

جهان مادی چیزی نیست مگر فضای آگاهی با پوسته‌ی سختی که باید شکسته شود. تمامی توهمات کل بخشی از خلقت مادی هستند که سیال بوده ولی در مقابل خلاقیت روح به زانو درمی‌آیند. آنان که از زندگی کناره می‌گیرند و هیچ کاری نمی‌کنند مانند تمامی آنهایی که فرضیه‌ی جامدیت عالم هستی را باور دارند محصور در قید و بندها می‌باشند. کالبد و جوهره‌ی کالبد همانند روح از زندگی مجزا نمی‌باشند بلکه بخشی از آن هستند. طبیعت این جهان تغییر پذیری و ناپایداری می‌باشد.

استاد اک در قید حیات قادر به رها ساختن روحها از مناطق پایین اثیری می‌باشد. هم‌چنین کسانی که به منطقه‌ی نهم خداوندی تحت راهنمایی استاد اک رسیده‌اند نیز قادر به این کار هستند. این واصلین حلقه‌ی نهم حق دارند روح‌هایی را که می‌خواهند رها شوند نام ببرند و به این وسیله از آشنایان خود یا هرکسی را که با او عاشقانه گره خورده‌اند از قید زنجیرها آزاد کنند.

کسانی که در جستجوی خداوند هستند هیچ‌گاه نور و کلام را دریافت نخواهند کرد. ولی او که خداوند را جستجو نمی‌کند توسط صدای خداوند به قلمروهای آسمانی هدایت خواهند شد. جوینده نه عاشق است و نه متنفر زیرا حد فاصل بین قلمروهای معنوی و مناطق روانی به نازکی مویی می‌باشد.

چلایی که طالب حقیقت است هیچ‌گاه نمی‌تواند طرفدار یا برعلیه چیزی باشد زیرا جنگ انداختن بین رد یا قبول هر چیز شکست در آگاهی فردی است و سبب خوشحالی کل است. شخص با تظاهر به اینکه رنجی وجود ندارد آنرا قبول یا رد نمی‌کند. رنج با طلب آرامش در جهانهای آسمانی مانند تمامی مشکلات ناپدید می‌شود. فردی که تمامی فعالیت‌هایش را جهت یافتن آرامش متوقف می‌کند فقط خود را نا آرام می‌یابد و اگر در هرگونه تعصبی متوقف شود نا آرام و گمگشته خواهد بود.

برای ادراک استاد اک در قید حیات، حرف زدن، فکر کردن، و تحلیل اعمال دنیوی او را متوقف کنید سپس همه چیز ادراک می‌شود. اگر چلا در استاد اک به دنبال نور و صوت باشد همه چیز براو آشکار خواهد شد.

ماهانها با آن شکل بیرونی که چلا می‌تواند ببیند و با آن صحبت کند تفاوت دارد. او به‌عنوان خویش درون یا استاد درونی قادر است هم‌زمان در هر کجا باشد. ماهانها جوهره‌ی هستی است که در تمامی حیات جاری است و برای هر چلایی به همان شکل به‌خصوص که کالبد فیزیکی استاد اک در قید حیات می‌باشد متجلی می‌گردد.

چلا هنگامی که توسط استاد اک پذیرفته شود در امنیت خواهد بود. او آزادی و رستگاری یافته و وارد قلمروهای آسمانی شده است و تفاوتی نمی‌کند با حواس بیرونی‌اش از این امر با خبر باشد یا نه. او اینک قادر است پس از مرگ باقی بماند. و این پیروزی بر مرگ بزرگترین شادی روح است. او شایسته است تا هنگام زندگی در جهان فیزیکی این آگاهی و عظمت خداوند را به همراه داشته باشد.

آنان که خداوند را جستجو می‌کنند هیچ‌گاه نور یا کلام را نمی‌یابند زیرا فقط از طریق استاد اک در قید حیات به دست می‌آید. کسانی که خداوند را جستجو نمی‌کنند توسط صدای او به سوی استاد اک در قید حیات رهنمون می‌شوند تا به واسطه‌ی او به جهانهای بالاتر سفر کنند.



هر چلایی که بخواهد حقایق اک را واقعاً ادراک کند باید وقف کامل سوگماد شود. او باید ایمانی محکم داشته باشد. بر این مینا که خدمت به نیت اک تنها هدف زندگی‌اش می‌باشد. فقط آن زمان است که موفق می‌شود یک **اکشار Eckshar** باشد.

نیازی نیست که در جستجوی حقیقت باشید. فقط تصاویر را متوقف کنید. حقیقت را مورد آزمایش، تعقیب، رد یا قبول قرار ندهید. هنگامی که چلا استاد اک را برای آنچه هست می‌پذیرد، هیچ نوع جدایی، پذیرش، رد یا از دست دادن چیزی وجود ندارد. فقط سرسپرده‌گی کامل تمامی آنچه درون خویش دارد به استاد است. روح در هیچ مرحله از حیات تبعیضی قائل نمی‌شود. بنابراین هیچ نوع ارجحیت یا وابستگی، تصورات یا عدم توافقی بین ماهانتا و چلا وجود ندارد. این دو هیچ‌گاه از هم جدا نخواهند شد. فقط سوگماد است که پشتیبان تمام هستی می‌باشد. هر آنچه در جهانهای پایین وجود دارد از جنس فناپذیر است و هر آنچه در جهانهای بالاست، فنا ناپذیر، یعنی روح متجلی یا غیر متجلی می‌باشد. روح با فراموش کردن خداوند و این اصل که موجودیت او بستگی به وجود الهی دارد خودش را وابسته‌ی لذات می‌کند و بنابراین اسیر جهانهای پایین می‌گردد. هنگامی که از طریق استاد اک در قید حیات به سوگماد می‌رسد، از این اسارت رها می‌گردد. هنگامی که چلا می‌پرسد، ما از کجا می‌آئیم؟ چرا زندگی می‌کنیم؟ کجا به آرامش و نشاط دست می‌یابیم؟ چه چیزی بر زندگی‌ام فرمان می‌راند که مرا خوشحال یا غمگین می‌سازد؟ شریعت خداوندگار می‌گوید: - روح وجود دارد زیرا اراده‌ی خداوند چنین است. - بنابراین خداوند تمام زندگی را دوست دارد، به قدری که اجازه می‌دهد روح زندگی کند. اگر زندگی را دوست نداشت هیچ‌یک از اشکال زندگی در این جهانها وجود نداشته و همه جا تهی بود. زمان، فضا، قانون، شانس، ماده، انرژی اولیه و تعقل فقط اثرات عشق خداوندی برای زندگی می‌باشند و جهت خدمت روح طی سفرش برای دست یافتن به آزادی و رهایی به وجود آمده‌اند. روح علت آن اصلی نیست که غم یا شادی می‌آفریند. هنگامی که آزاد هم نمی‌باشد، علت اولیه ایجاد تضادها نیست. روح به عنوان من آزاد، امکان استقرار خود به عنوان حرکت دهنده‌ی اولیه نشاط و زندگی را دارد. روح زندگی را بنا نمی‌کند ولی وجوددارد زیرا زندگی حامی روح به‌عنوان اولین بذل توجه عشق خداوند برای هر روح مستقل در تمامی هستی می‌باشد.

عالم گسترده جهانهای پایین چیزی نیستند مگر یک چرخ. تمامی موجودات و مخلوقات که در این عالم زندگی می‌کنند تابع تولد، مرگ و تولد مجدد می‌باشند. فقط خداوند سوگماد به تنهایی وجود دارد. هر آنچه که دیگر هست بخشی از موجودیت اوست. او به تنهایی بر همه چیز حکومت می‌کند. خداوند به‌عنوان نیروی خود - آگاه در تمامی موجودات و مخلوقات قرار گرفته است. عالم مناطق پایین‌تر او مانند چرخ‌ی عظیم می‌گردد و تمامی موجودات و مخلوقات آنقدر می‌چرخند تا هر یک با ماهانتا ملاقات می‌کند و مسیر مستقیم و ظریف اک را می‌یابد.

تا زمانی که روح اعتقاد دارد از اک جدا می‌باشد به روی چرخه در قید قوانین تولد، مرگ و تولد مجدد کل نیرانجان می‌چرخد. ولی وقتی از طریق عطا‌ی ماهانتا دوباره متوجه وحدت خویش با او می‌شود دیگر به روی این چرخه نمی‌گردد. او جاودانگی را یافته است. هرآنکس که خود را به‌عنوان روح خالص بشناسد می‌داند که فقط توسط تفوق بر جهانهای علت و معلولها از طریق تمرینات معنوی اک آزاد گشته. او می‌آموزد که روح فناپذیر است. هرآنچه که در مناطق پایین است چیزی نیست مگر سایه‌ی جوهره‌ی واقعی سوگماد. فقط سوگماد حقیقت یگانه نهفته در تمامی چیزها می‌باشد. فقط کالبدش یعنی اک، آن چیزی است که با تمامی مخلوقاتش ارتباط برقرار می‌کند. فقط ماهانتا وسیله‌ی این ارتباط است، به مفهوم حقیقتی که از سوگماد به سوی تمامی مخلوقات، موجودات و جهانهای جاری می‌شود. بنابراین ماهانتا همان چیزی است که به عنوان اک و کالبد معنوی خداوند شناخته می‌شود. او تناقض جهانهای خداوند است زیرا در حالی که کالبد فیزیکی‌اش به‌روی مناطق مادی جهانهای پایین خدمت می‌کند در کالبد روحانی‌اش مشغول خدمت در جهانهای معنوی می‌باشد. او به عنوان اک و جوهره‌ی سوگماد قادر است تمام و کامل باشد و بنابراین با همه آنان که او را استاد می‌دانند همراهی کند. این واقعیتی است که عمدتاً برای چلاهای خودش صدق پیدا می‌کند. استاد خود را برای آنان که او را می‌پذیرند متجلی می‌سازد.

ماهانتا به‌عنوان اک جهان‌شمول همیشه حاضر و برتر از فضا و زمان می‌باشد و حامی چلاها و زندگی‌بخش همه چیزهاست. او اک و ناظر بر همه است. او به تنهایی می‌ایستد، تغییر ناپذیر و درخشان، و در این جهان زندگی می‌کند در حالی که در آن نمی‌باشد. او استاد است، فرمانروای تمامی جهان، سرزنده و روح بخش.

آگاهی انسان از حقیقت همانا جوهره‌ی استدلالات اوست. تغییر سطح آگاهی، تحت راهنمایی ماهانتا هدف چلای اک می‌باشد. تا زمانی که این اتفاق رخ ندهد لزومی به ماندن چلا در مسیر نور و صوت نخواهد بود. هدف کسب دانش نیست بلکه ادراک حقیقت است. کسانی که در جستجوی دانش هستند متوجه خواهند شد که این هدف نهایی چلای اک نمی‌باشد.

آگاهی همانا اک می‌باشد، ولی خداوند نیست. لحظه‌ای که چلا از خودش به عنوان اک آگاهی یافت، خویشتن را در کلام یعنی صدای خداوند مستقر کرده است. این همانا ادراک روح است که در منطقه پنجم رخ می‌دهد و منجر به ادراک خداوندی یعنی هدف نهایی تمامی چلاهایی است که پیرو مسیر اک می‌باشند.

هر روح جرقه‌ی معنوی خداوند است که در کالبدی فیزیکی قرار گرفته است. بنابراین هنگامی که انسان در زمین به سر می‌برد و می‌خواهد به جهانهای معنوی دست یابد، کالبد فیزیکی‌اش نباید بمیرد. انسان نباید جهت دریافت راهنمایی، حمایت، معرفت، و ادراک الهی از طریق ماهانتا مبدل به چیز دیگری شود. او فقط باید متوجه شود که خداوند هست و او نیز به‌عنوان روح است.

روح هیچ‌گاه چیزی به‌غیر از این نمی‌باشد و همیشه در ابدیت است. همیشه در الان حاضر است. و پیوسته در مرتبه‌ی آسمانی خداوندی قرار دارد. این سه اصل اکنکار می‌باشد که باید ادراک و به‌طور صحیحی دانسته شوند. فلسفه و دکتین اک از میان این سه اصل نشأت می‌گیرد. چیزی بیش یا کمتر از این برای گفتن نمی‌باشد. با ادراک این سه اصل، چلا هم‌چون هادی نوری جهت انتقال نیروی الهی عمل خواهد کرد. او دارای هشیاری بالایی نسبت به نقشه‌ی این جهان و نقش خود در این بازی می‌گردد. او اینک در بازوان استاد می‌آراند و جهت راهنمایی‌های الهی به ماهانتا، استاد درونی تکیه می‌کند. هرچقدر ادراک معنوی‌اش بالاتر می‌رود، به بزرگترین کشفیات زندگی‌اش نائل می‌شود. شریعت باشکوه خداوندی که سه اصل اک بر مبنای آن قرار گرفته‌اند چنین است: «روح وجود دارد زیرا اراده‌ی خداوندی چنین است.»

خداوند به قدری تمامی حیات را دوست دارد که فرصت زندگی به تمامی روح‌ها را می‌دهد. خداوند به همه‌ی موجودات، مخلوقات و انواع، زندگی می‌بخشد. بدون عشق خداوند هیچ چیز وجود نخواهد داشت - مگر فضایی تهی و خالی در تمامی جهانها. بنابراین وقتی چلا شروع به ادراک این موضوع و دانستن حقیقت می‌کند، وارد جهانهای واقعی خداوند در ورای **اتمالوک**، منطقه‌ی روح گشته است. سوگماد خودش می‌بخشاید ولی هم‌چنین مراقب است که هر روحی مسیر اک را برگزیند و به سوی **لوک** آسمانی برگردد. ولی روح باید بنابر اراده‌ی سوگماد این مسیر باریک و ظریف را طی کند، نه آن‌گونه که خودش می‌خواهد.

## فصل نهم

### رویاهای سوگماد

در باطن رویاهای سوگماد برخی پیروان اکنکار از طُرُقی به استاد اک در قید حیات خیانت می‌کنند. بسیاری در آگاهی محدود خویش موفق به ادراک جوهره‌ی واقعی استاد نمی‌شوند و بنابراین نمی‌توانند ماهانتا و کلام او را ادراک کنند و کنترلی بر رفتار و زبان خویش داشته باشند. از آنجا که استاد در جسمی قرار گرفته است، به او به‌عنوان یک انسان می‌نگرند. ولی ماهانتا به‌عنوان جوهره‌ی وجود و استاد اک در قید حیات از هر آنچه درون هریک از چلاها می‌گذرد با خبر است و هیچ نمی‌گوید. او می‌داند که هریک چگونه زندگی خود را به روی زمین پایان می‌دهد، آیا از مسیر روی برمی‌گرداند یا از استاد انتقاد می‌کند و نسبت به او کله‌مند است و اینکه آیا طی این سفر به‌عنوان چلائی اک به استاد خیانت می‌کند یا نه.

استاد اک در قید حیات همه چیز را در مورد چلا می‌داند. از جمله واکنشهای او به آزمونها و امتحاناتی که در برابرش قرار می‌گیرد. استاد هیچ‌گاه از اینکه چلائی مسیر را با ناراحتی ترک می‌کند، زیرا به دلیل اینکه ماهانتا پاسخگوی درخواستهای قبلی‌اش نبوده است، تعجب نمی‌کند. او به رنجهایی که چلا طی این مرحله جدایی از استاد در قید حیات خواهد کشید، کاملاً آگاه است.

ماهانتا نسبت به آنچه که چلا یا عموم مردم در مورد او فکر می‌کنند علاقه‌ای ندارد. او انتظار این عدم ادراک و حملات توده‌های مردم را دارد و می‌داند که برخی چلاها علی‌رغم عشقی که به آنها نثار شده است، به‌خاطر عدم صداقت به خود، به او خیانت می‌کنند. آنان که در مورد اصول اک جر و بحث می‌کنند یا در این مورد که استاد اک در قید حیات چیست و کیست و در این دنیا چه می‌کند پرس و جو می‌کنند، بهتر است خود را مورد آزمون قرار دهند.

هنگامی که شخصی سعی می‌کند توسط توصیه و مباحثه کارهای استاد را تصحیح کند، باید به جای پذیرفتن تعصباتش متوجه آنچه که خود مشغول انجام دادن است، باشد. اغلب اوقات استاد در قید حیات سخنان یا نوشته‌جانی منتشر می‌کند که چلا را بسیار مغشوش می‌سازد. ولی اگر چلا نسبت به آنچه که گفته می‌شود پذیرا باشد هیچ چیز گیج کننده‌ای وجود نخواهد داشت. اینها آزمونهای اساتید اک هستند که

برخورد چلا را می‌سنجند. اگر چلا آنرا به خاطر هرآنچه هست بپذیرد از آزمون به خوبی گذر کرده است. تفاوتی نمی‌کند سخنان چگونه به چلاها رسیده باشد، همین قدر که به چلا رسیده است کافی است.

روشنفکران لفظ قلم هیچ‌گاه قادر به پیشروی در مسیر انکار نخواهند بود. آنها به قدری مشغول یافتن اشتباهات و خطاهای نوشته‌جات مقدس اک و دیگران می‌باشند که آنچه را برای رشد معنوی ضروری می‌باشد نادیده گرفته و خود را محروم می‌سازند. بسیاری از چلاهای اک هستند که شکایت می‌کنند و رفتار ناخوشایندی در پیش می‌گیرند زیرا می‌خواهند نفس خود را راضی نگاه دارند آنها متوجه نمی‌باشند این است که رفتاری تخریب‌آمیز در پیش گرفته‌اند که خود را از بین می‌برند. ماهانتا هیچ‌گاه با آنها جهت اصلاح رفتارشان صحبت نمی‌کند ولی به آرامی و بی‌آنکه متوجه باشند از آنها کناره می‌گیرد. آنها به هیچ طریقی نمی‌توانند ماهانتا را به سطح آگاهی خود پایین بکشانند. این تنها کاری است که آرزو دارند انجام دهند.

تمسخر آثار انکار مبارزه با تأثیرات معنوی اک و یا از دیدگاه کل و به‌گونه‌ای منفی سوگماد و استاد اک در قید حیات را نگرستن باعث از بین رفتن فرد می‌شود. استاد اک همیشه چهره‌ی شاخص و مورد بحث جهانهای مادی بوده است و همیشه هم خواهد بود، پهلوانی معنوی در کالبد جسمانی می‌باشد. او می‌تواند صلح و نشاط به این جهان بیاورد ولی هدفش این نیست. آدمها و نژاد بشری این سیاره‌ی خاکی مأموران مشتاق نیروی کل می‌باشند. آنها وظایف خود را به گونه‌ای انجام می‌دهند که هر نوع تأثیرات معنوی را از این جهان مادی دور نگه دارند، از جمله در صورت امکان هرآنچه مربوط به استاد اک در قید حیات می‌شود.

مأموریت هر استاد اک در قید حیات، یافتن کسانی است که میلی عمیق جهت بازگشت به منزلگاه معنوی خویش دارند یعنی همانا اقیانوس عشق و رحمت، جایی که همکار خداوند می‌شوند و تا آنجا که می‌توانند طی زندگی خویش مجرا و مرکبی جهت نیروی الهی باشند. این فرصت همیاری آنها با استاد اک در قیدحیات جهت انجام کارهایش و ارتقا روح‌های دیگران و کمکی است در جهت صعود آنها به اقیانوس عشق و رحمت. از آنجا که ذهن کالبد انسانی را خلق می‌کند، در نتیجه هر چقدر سرشار از ماهیت اک شود و آنرا انعکاس دهد بیشتر قادر به تأثیر استحاله کالبد فیزیکی خواهد بود. این استحاله به‌طور گسترده‌تری در زندگی روزانه رسیدن به کمالات معنوی را به همراه می‌آورد. و در نتیجه جهت ارضا زندگی مادی نمی‌باشد بلکه در راستای روح عمل می‌کند و برای چلایی که قادر به انعکاس این مورد به تمامی اطرافیانش می‌باشد، موجب کمال در روح و عشق او می‌گردد. هنگامی که چلا به این مرحله‌ی بسیار مهم استحاله می‌رسد قادر به دیدن کالبد توهمی ( اغلب کالبد فریبده نامیده شده. تصویری از کالبد فیزیکی که به اندازه‌ی باور توهم مایا همراه کننده است) می‌شود. بسیاری این جهان را به‌عنوان مایا توصیف می‌کنند. ولی چلای اک نباید تصور کند جهان بی‌نصیب از واقعیت است - فقط آن چیزی که به نظر ما می‌رسد، نمی‌باشد. واقعیت آن نسبی است. هنگامی که با بالاترین حقایق یعنی اقیانوس عشق و رحمت قیاس می‌شود، نمایانگر واقعیتی از درجات پایین‌تر است و موجودیت آن چیزی بیش از موضوعات یک رویا یا اشکالی ابر گونه نمی‌باشد و چنین قیاسی را فقط اساتید اک که کاملاً روشن ضمیر شده‌اند، می‌توانند با سفر به مناطق بالاتر داشته باشند.

کالبدها تجلیات یک اصل ذاتی می‌باشند و با وجودی که حاصل نیروی ذهن عالم‌گیر به‌نام نیروی کل هستند، واقعیت آن غیر قابل انکار است. گرچه ذهن و کالبد محصولات این جهانها هستند و شخصیت فرد هم ساخته‌ای ذهنی توهمی می‌باشد ولی بدین معنا نیست که غیر واقعی هستند. ذهنی که آنها را خلق می‌کند، کالبدها را برای این جهان واقعی ساخته است زیرا برای روح ضرورت دارد که هنگام به‌سر بردن در این جهان به‌عنوان ابزاری از آنها استفاده کند.

کالبد و شخصیت ما به محض هشیاری‌مان نسبت به اینکه محصولاتی ذهنی هستند و یا هنگامی که از دست آنها خسته شدیم، ناپدید نمی‌گردند. بلافاصله پس از اینکه محصولات ذهنی به اشکال مادی درمی‌آیند، باید از قوانین ماده، انرژی، فضا و زمان تبعیت کنند. هیچ استادی علی‌رقم درجه‌ی تحولات معنوی‌اش نمی‌تواند به‌طور دل‌خواهی خواص مادی و عمل‌کردهای کالبدی را تغییر یا نابود سازد. فقط می‌تواند آنها را قدم به قدم تغییر دهد. آنها هم از طریق کنترل‌شان در مراحل ابتدایی تا زمانی که به مرتبه‌ی خاصی از کمال معنوی برسند.

استاد اک در قید حیات به‌عنوان فرستاده‌ی معنوی عصر خویش به‌تدریج به این موقعیت دست می‌یابد. او محدود به هیچ مکانی نمی‌باشد. اساتید اک که رذای قدرت را دریافت کرده‌اند فقط در ارتباط با افرادی در این جهان هستند که به مسیر حقیقت گوش فرا می‌دهند و همچنین آنان که به دنبال آگاهی واقعی هستند.

اساتید اک به هیچ نوع لباس یا امر مذهبی متصل نیستند. آنها شخصیت‌هایی آزاد هستند زیرا نه طرفدار و نه دشمن کسی هستند. آنها فقط سهمی در دانش رسیدن به

خداوند دارند. کسانی که خود را مشمول مسیر اکنکار می‌کنند موفق می‌شوند و کسانی که خود را بی‌اعتنا و دور از اک نگاه می‌دارند موفق به صعود مراتب بالاتر یعنی جهانهای معنوی نمی‌شوند.

مأموریت واقعی معنویت فقط توسط استاد اک در قید حیات با موفقیت صورت می‌گیرد. این مأموریت نمی‌تواند به کسانی که فراتر از جهانهای **اتمالوک** نرفته‌اند سپرده شود. هرکس بخواهد به خداوندگار برسد فقط می‌تواند توسط ماهانتا گذر کند نه کسانی که به دنبال تصرف جهان می‌باشند. فریب چنین افرادی را نخورید. تمرینات معنوی اک را انجام دهید و ماهانتا را در جهانهای دیگر ملاقات کنید.

تجربه‌ی نهایی همانا همراهی درونی با ماهانتا و هم‌صحتی با او و دریافت و مشاهده‌ی عملکرد نیروی اک در چرخه‌ی فانی می‌باشد. ارتباط اساتید اک با چلاهای خود جاودانه، پایدار و عاشقانه می‌باشد. او مایل است ارتقا معنوی تمامی چلاها را مشاهده کند و به‌طور مدام عشق، حمایت و فیض خود را نثارشان کند و پذیرش آنها را نسبت به اک بیشتر سازد.

درک ادامه بقا در مراتب بالای معنوی در ارتباط با تجربیات باطنی خاصی است که طبیعت بنیادین آنها قابل وصف و توضیح نمی‌باشد. به‌فدري لطیف هستند که با هیچ چیز قابل قیاس نمی‌باشند و در حیطه‌ی تفکر و تخیل نمی‌آیند. در عین حال چنین تجربیاتی از هر چیزی در این جهان فیزیکی واقعی‌تر هستند. خیلی واقعی‌تر از هر آنچه که حواس آگاهی انسانی می‌توانند توسط لامسه، بویایی، چشایی و شنوایی تجربه کنند زیرا در ارتباط با هر آنچه هستند که شامل تمامی احساسات دیگر می‌شود و اساساً بدین دلیل است که هیچ‌یک از این تجربیات با استدلال، منطق و تعقل قابل توضیح نمی‌باشند.

چلای اک می‌داند که چنین تجربیاتی فقط به واسطه‌ی سمبل‌ها در این جهان قابل وصف می‌باشند. بدین سمبل‌ها فقط می‌توان اشاره کرد، نمی‌توان آنها را جعل کرد. سمبل‌ها، تخیلات خودبخودی هستند که وارد عمیق‌ترین مناطق خویش درونی می‌شوند و دوباره تجلی بیرونی پیدا می‌کنند. اشکال زندگی الهی در عالم وجود برای بیننده به شکل تصویر، برای عارف به شکل نور، و برای واصلین حلقه‌ی چهارم به بالا به شکل صوت متجلی می‌شود. ولی مهدیس‌ها واصلین حلقه‌ی پنجم، تجربه تصویر، نور و صوت را دارند. هر چقدر به روی مناطق واقعی روح بالاتر می‌روند، تصویر، نور و صوت، باشکوه‌تر می‌شود.

بنابراین چلا اینک می‌فهمد اصواتی که از دهان استاد اک در قید حیات بیرون می‌آیند، کلمات عادی نمی‌باشند، بلکه کلام واقعی، ماترا و قابلیت خلق تصویری با ماهیت کاملاً خالص می‌باشد. ماهانتا تمامی آنچه که می‌گوید تبدیل به آگاهی می‌شود. یعنی حقیقت - بودن - که ورای درست و غلط‌هاست. و حقیقت درون آن فراتر از افکار و انعکاس‌ها می‌باشد. همانا نیروی اک می‌باشد که از طریق ماهانتا سخن می‌گوید. مهدیس‌ها که واصلین حلقه‌ی پنجم می‌باشند، این را می‌دانند که فراتر از یک مراقبه واقعی است. در واقع هشپاری متقارن داننده و دانایی است.

مانترای شخصی که کلمه‌ی اسرای متناسب هر واصل می‌باشد، وسیله‌ای برای اتصال با اک است. با ارتعاش صوت خود بلافاصله تمامی محتویاتش را به مرتبه واقعی آنی می‌رساند. کلمه همانا نیروی اک می‌باشد، نه سخنان بی‌محتوا. ذهن نمی‌تواند جلوی پیشرفت آنرا بگیرد و یا در برابرش مقاومت کند و غالباً در مقابل پذیرفتن آن تقلا می‌کند. ولی کلمه بیانگر هرچه که باشد به واسطه‌ی صوت خود وجود دارد - و این صوت از تمامی کسانی که آنرا مورد استفاده قرار می‌دهند، گذر می‌کند. کلمه همانا عمل می‌باشد، رفتاری که بلافاصله واقعیت را فرا می‌خواند. یک صوت بی‌محتوی نیست بلکه عمل کرد اک به‌روی هر منطقه‌ای است که واصل در حال کاربرد آن می‌باشد. کلید عالم هستی و آفریده‌هایش همانا راز نیروی نهفته‌ی اک یعنی صوت یا ارتعاش می‌باشد. جوهره‌ی خداوندی و تجلی حیات را که در طی قرن‌ها توسط اساتید اک ادراک می‌شده، آشکار می‌سازد. اصوات مرتعش، هماهنگی عالم‌گیری در هر یک از عناصر کل جهان ایجاد می‌کند. آگاهی مربوط به کلمه‌ی آفرینش عمیقاً درون قلب هر واصل قرار گرفته است. هر واصلی طی مطالعه آثار معنوی اکنکار این را می‌آموزد زیرا مرکز تمامیت حیات است. هر آن‌کس که دانش واقعی را دارد می‌داند در جهانهای پایین اصوات آفرینش و انهدام هر دو وجود دارند و هر کس بتواند هر دو را ایجاد کند می‌تواند خالق یا منهدم کننده باشد. ولی فقط استاد اک در قید حیات این قدرت را داراست زیرا جهت مراقبت از زندگانی همه به او داده شده است.

اک مقدس یا کلام باید در سکوت تمرین شود. فقط کسانی که کلمه را در وصل دریافت کرده‌اند می‌توانند از طریق ماهانتا مورد مرحمت سوگماد قرار گیرند. هر واصل باید کلمه‌ی اسراری خود را هنگامی که تنهاست به‌صورت صوت ادا کند و هنگامی که در جمع قرار گرفته است در سکوت و از درون تمرین کند. او نه تنها اصل سکوت با کلمه اسراری

خود یعنی **کامیت Kamit** را تمرین خواهد کرد، بلکه همچنین سکوت را در تجربیات خودش با اک و هرآنچه در تعالیم اسراری به او داده می‌شود تمرین می‌کند. هرآنچه ماهانتا استاد درونی از طریق مجراهای درونی به‌گونه‌ای مخفی به او می‌دهد، محرمانه نگه می‌دارد و با هیچ‌کس دیگری راجع به آن صحبت نمی‌کند. او این اصل سکوت را با تمامی کسانی که نباید اسرار نهفته‌ی اک بدانها گفته شود، تمرین می‌کند. او در مورد ماهانتا و ارتباط درونی‌اش با استاد و یا کارهایش در آثار اکنکار صحبتی نخواهد کرد. کسانی که صحبت می‌کنند در واقع قلب این آثار را مورد بی‌حرمتی قرار می‌دهند و به نوعی جزای این کار خود را پرداخت خواهند کرد. شخص می‌تواند در مورد دیگر آثار اک با کسانی که علاقمند و در جستجوی آرامش معنوی می‌باشند صحبت کند. او می‌تواند در مورد آثار بیرونی با کسی که می‌خواهد بیشتر بیاموزد تا در مسیر اک به‌عنوان چلا قرار گیرند و به سوی جهانهای آسمانی بروند صحبت کند. گرچه شخص نباید هیچ‌گاه به طور آشکارا آثار محرمانه یا سری اک را افشا کند به‌خصوص کسانی که واصلین بالای اکنکار می‌باشند.

هر چلایی دیر یا زود با معمای ایمان مواجه خواهد شد و هر یک به نوبه خود به خاطر ارتباطشان با اک مورد حملات کل قرار می‌گیرند. از طرفی چلا باید بداند که این ایمان به وسیله‌ی اساتید کاذب و پیام‌آوران دروغین مورد آزمون قرار گرفته و بسیاری تحت عنوان استاد با چلا در مورد مذهب یا آنچه اصطلاحاً ایمان می‌نامند سخن خواهد گفت و حتی بسیاری از قول ماهانتا و استاد اک صحبت خواهند کرد. ولی آنها با زبانهای دروغین سخن می‌گویند زیرا هیچ‌یک به‌غیر از استاد اک در قید حیات، حق صحبت در نام سوگماد را ندارد.

هرکس از پادشاه گرفته تا یک برده اگر مایل باشد تعالیم اک را از ماهانتا بشنود و یا او را در مأموریت‌هایش دنبال کند و یا به **ست‌سنگهای اک Eck Satsang** (منظور عضویت رسمی شاگردان اک است) ملحق شود، آزاد است که چنین کند. ولی در مجموع خطای اصلی که صورت می‌گیرد نادانی است. منظور عدم آگاهی صرف نمی‌باشد بلکه قرار گرفتن در وضعیتی خطا است. مسیر رسیدن اکیست به خداوند از طریق ماهانتا هم‌زمان با قرار گرفتن روح در وضعیت کناره‌گیری و رهایی از منش‌های پست رخ می‌دهد. روح باید از تمامی **اسکانداها Skandhas** رها شود. منظور تمامی اندیشه‌ها، آرزوها، رویاها و آگاهی نسبت به - من - پست است که سازنده‌ی وابستگی‌های قلمرو فیزیکی می‌باشد. هنگامی که روح فقط با بخشودن عشق به خداوند می‌رسد، در قلمروهای آسمانی پذیرفته خواهد شد. تمامی ثروتمندان و متمولین زمین و سیارات همراه او حتی قادر نیستند یک روح را وارد جهانهای آسمانی کنند. زیرا طریقت این عمل فقط عشق است نه چیز دیگر. و این تنها طریقی است که یک اکیست می‌پیماید. عشق از طریق کامیت، که اصل سکوت می‌باشد، جاری می‌شود. هیچ‌کس نمی‌تواند وارد مرتبه‌ی عشق شود مگر صداقت، ایثار و عشق به‌خاطر اک را بشناسد. تا زمانی که خود را تسلیم ماهانتا نکرده است، خودبین و خودخواه خواهد بود. صداقت، ایمان و ایثار عوامل بقای او در هر دو جهانهای آگاهی انسانی و حواس روانی خواهند بود. هنگامی که کالبدی در اثر تصادف، گلوله یا بیماری از بین می‌رود، عوامل بقا فیزیکی دخالتی ندارند. ولی اگر کالبد دچار بیماری شود و یا در جنگ زخمی گردد در جهت نجات و ترمیم آن به واسطه‌ی این عوامل کارهای بسیاری انجام می‌شود و می‌تواند در کمال امنیت از گهواره‌ی مرگ بدون هیچ آزار و اذیتی عبور کند. با این‌حال بسیاری از آدمها به خاطر چنین عواملی مانند نادانی، عدم تعادل ذهنی و فقدان ایمان، صداقت و ایثار از اک رانده می‌شوند.

واصلین، عمدتاً واصلین حلقه‌ی پنجم، از نگرانی‌ها، اضطرابها، عدم تعادل و جنون رنج نمی‌برند. آنها می‌توانند در مقابل عذابهایی که نیروی کل برمی‌انگیزد پایداری کنند. استقامت در مقابل بیماری‌ها، تصادفات، و دیگر عوامل ضعیف بقا فیزیکی، برای این واصلین معنوی اک بسیار معمولی هستند. هرچقدر فرد در حلقه‌های وصل خود بالاتر می‌رود عوامل به‌قدر جهانهای روانی و معنوی عظیم‌تر می‌شوند. کاملاً اشتباه است اگر تصور کنیم هیچ‌گونه خویش شخصی یعنی آگاهی انسانی وجود ندارد. وقتی که فرد فراتر از آگاهی انسانی و مراتب نفسانیات ذهنی می‌رود، سپس ساکن مراتب معنوی می‌شود. ولی روح تا وقتی که دارای کالبد فیزیکی است و باید در این جهان سکونت کند، نمی‌تواند خارج از آگاهی انسانی زندگی کند. بدین معنا که ادامه‌ی زندگی در روح واقع شده است و نه در آگاهی انسانی.

چلا خویش انسانی را خنثی نمی‌سازد بلکه آنرا بخشی از تمامیت موجودیتش می‌پندارد تا زمانی که توسط مرگ فیزیکی از میان برداشته شود. او هیچ‌گاه نباید تا وقتی که زنده است کالبد فیزیکی‌اش را ترک کرده و در جهانهای دیگر به طور دائمی به‌سر برد. او باید بیاموزد به‌طور هم‌زمان در هر دو جهان زندگی کند و بداند آرزوی مرگ فقط در آگاهی انسانی واقع شده نه در خویش معنوی.

آرزوی مرگ، در آگاهی انسان به دلیل از بین رفتن لحظات نشاط انگیز بتدریج رسوخ می‌کند. در نتیجه چنین انسانی امکان ملاقات با هیچ‌نوع موفقیت معنوی را نخواهد داشت. چرا که انسان تلاش می‌کند تا از طریق اصول عقیدتی، مذهبی و فلسفی نشاطی را که جستجو می‌کند، به دست آورد. چنین تلاشی هرگز به نتیجه نمی‌رسد و چلایی که می‌خواهد وارد قلمروهای آسمانی شود به اینگونه تلاشها بهایی نمی‌دهد. مذاهب نماینده مراتب مختلف آگاهی انسانی و اثری هستند. در حالی که فلسفه‌های دنیوی فقط در ارتباط با عقل یا منطقه ذهنی هستند. تمامی اینها مربوط به جهانهای روانی بوده و تعالیشان تحت فرمان کل نیرانجان می‌باشد و بنابر میل اوست که آرزوی خود - انهدامی در تمامی افراد ساکن کالبد فیزیکی کاشته می‌شود. همین عامل روح را در جهانهای پایین تحت فرماندهی او نگه می‌دارد. وظیفه اوست که ناظر بر نگهداری تمامی روحها در این مناطق باشد. بنابراین باید در برابر او که می‌خواهد روحها را از تسلط او رها سازد، مقابله کند. همچنین برعهده اوست که انسان را در بلا و مصیبت نگه دارد. بخشی از نقشه‌ی او این است که از طریق افرادی که در موقعیت آگاهی انسانی قرار گرفته‌اند، کارهای استاد او و پیروان او در جهانهای پایین را بی‌نتیجه و به تأخیر اندازد. کل بدین‌گونه عمل می‌کند. اگرچه هنگامی که قصد مقابله با استاد او در قید حیات و مأموریتش را می‌کند کمتر موفق می‌شود.

کل برانگیزاننده‌ی خودکشی، خودانهدامی، غم لافیدی، نارضایتی، درهم گسیختگی اجتماعات و کسالت‌ها می‌باشد. همچنین شهوت، خشم، طمع، وابستگی به مادیات، پوچی، فعالیت‌های غیرعادی جنسی، خواست مواد مخدر، الکل، تنباکو، پرخوری، غیبت، ادبیات مستهجن، ورق‌بازی‌های بی‌فایده، تبلی، فکر بد در مورد دیگران، بی‌توجهی به تقصیرات، سرزنش اعمال دیگران، سخنوری در مورد اشتباهات افراد، پیدا کردن اشتباهات گذشته‌ی دیگران، بدگویی، سرزنش دیگران برای کارهایی که اشتباه در پیش گرفته‌اند، فریبکاری شرم‌آور، نفرین دیگران، مجادله، و یا سعی در آزار رساندن به دیگران، می‌باشد. کل مشوق پیریشان‌حالی، دورویی، پیمان‌شکنی، سوتفسیر، قدرت و ثروت، استفاده از جامه‌های پرزرق و برق و اتخاذ رفتاری مستبدانه است. او عاشق شهرت، افتخارات، مقامات، وقت‌گذرانی، نگرانی و اضطراب، جدایی‌ها، کنترل دیگران، اعمال جنایتگرانه، خیانت، تمسخر، نفرت، قتل، ستمگری، لاف زدن و اغراق است. او مدعی دانش منطقی و روشنفکرانه، دوره‌های طوفانی بی‌مورد و بی‌تمرکز، سرو وضع و ریش و موی نامرتب می‌باشد. تمامی اینها که نام برده شدند از معدود چیزهایی هستند که نیروی کل سعی در تشویق آنها، درون هر چلایی می‌کند. حتی سعی می‌کند فاصله‌ای بین چلا و ماهانتا بیاندازد. او شک و تردیدهای بسیاری در ذهن چلا می‌سازد، از اینگونه که ماهانتا چه کار می‌کند و چرا اینگونه عمل می‌کند. کل مابین ماهانتا و چلا دلسردی می‌اندازد. ولی ماهانتا هیچ‌گاه توسط چنین نادانی‌هایی آشفته نمی‌شود، زیرا قادر به دیدن توهمات است که در دام‌هایش می‌گستراند.

چلایی که اجازه می‌دهد توسط نیروی کل اغوا گردد فقط کارماهای خودش را می‌افزاید. او نباید به خودش اجازه دهد در هرزگی ذهنی یا ظاهری گرفتار آید. زیرا هرکس چنین کند به کارماهایش افزوده خواهد شد. او باید بداند که تمامی این الگوهای فیزیکی، روانی و عادات مربوط به جهانهای پایین، طبیعتاً کارمیک هستند و غالباً عکس‌العمل‌هایی در مقابل دیگران محسوب می‌شوند. کسانی که موفق نمی‌شوند برای همسایگان، بزرگترها و عزیزان خود ارزش و احترام قائل باشند، باید از عواقب آن رنج بکشند. کسانی که در عشق ورزیدن شکست می‌خورند و سعی در ادراک ماهانتا دارند در دوره‌های تناسخی زیادی قرار می‌گیرند تا اینکه در یکی از زندگی‌های آینده خود به چنین مرتبه‌ای نائل شوند. بنابراین تمامی آثار او براساس **سه اصل** بنا نهاده شده‌اند.

**اصل اول** از طریق نظام معنوی اساتید او یک هسته مرکزی برای کلیت جهان هستی قائل می‌شود.

**دوم**، برای همه‌ی آنان که خواستار عبور از موانع کارمیک و ورود به آسمان ابدیت با گذر از این مقطع زندگی توسط مرگ می‌باشند فرصت مناسب را فراهم می‌سازد.

**سوم**، به همه آدمها ثابت می‌کند که تداوم در ابدیت از طریق تجربیاتی تحت راهنمایی‌های استاد او در قید حیات، الان و همینجا، میسر می‌باشد.

بنابراین فرد به این نتیجه می‌رسد که زندگی باید همین‌گونه باشد و هیچ‌گونه ابهاماتی آنگونه که بودایی‌ها اظهار می‌دارند در ادراک یا دیدگاه درست که شامل هدف یا نیت درست، سخن گفتن درست، رهبری درست، دعوی الهی درست و تلاش درست می‌شود، وجود ندارد. آنچه که چلا جستجو می‌کند فقط یک چیز است. آنهم حقیقت است و هنگامی که این اتفاق رخ داد او می‌فهمد که هیچ‌چیز دیگری اهمیت ندارد. هشت مرحله‌ی بودائیسیم در ارتباط با مناطق ذهنی می‌باشند که همیشه تحت کنترل نیروهای کل بوده‌اند. در نتیجه چلای او نمی‌تواند ذهن خود را به‌روی عناصر پایین

معطوف کند بلکه باید همیشه تحت راهنمایی‌های استاد اک باشد که نهایتاً دانش و حقیقت را برای او تفکیک می‌کند و حدفاصل بین این دو را آشکار می‌سازد. دانشی که در جهانهای پایین قرار دارد مایه‌ی هلاکت جوینده خداوند است و هیچ چلایی علاقه‌ای به این خصوصیت جهان روانی نشان نمی‌دهد. البته در قلمروی جهان پایین دارای ارزش بسیار زیادی است ولی در عین حال اهمیت کمتری در جهانهای معنوی داراست. اغلب چلاها این مرحله‌ی تحول را تجربه می‌کنند و دانش و القاب آنها هدف نهایی می‌پندارند ولی این یک اشتباه بزرگ است زیرا ارتباطی با ارزش واقعی زندگی ندارد. چلایی که کاملاً از دانش آکادمیک و معرفت و تجربه نسبت به مسائل روانی بی‌اطلاع است، می‌تواند به‌خاطر توانایی ارتباطش با جهانهای خداوند در امر معرفت الهی بسیار ماهر باشد.

او بدون آنکه هنر مطالعه کردن را پشت سر گذرانده باشد داننده است. این دانستن دارای یک خصوصیت عجیبی است که هیچ معرفتی در زندگی جهانهای پایین نمی‌تواند آنها در برگیرد. آنچه‌ی است که سعی می‌کند خود را بگستراند و هر چلایی را لمس کند البته اگر این روحها خود را آماده‌ی چنین دریافتی کرده باشند. اگر روح آماده و پذیرای ادراک بالاتری از زندگی باشد نیازی به تلاش جهت ورود به آگاهی فرد نمی‌باشد. به همین جهت است که گفته می‌شود اک فقط آنهایی را می‌پذیرد که مشتاق و آماده‌ی دریافت هدایای او هستند. تأکید اک در استفاده‌ی صحیح از اراده و ذهن در جهانهای پایین بدین خاطر است که بخشی از ملزومات زندگی در قلمروهای فیزیکی و معنوی به‌طور هم‌زمان می‌باشد. جهان روانی عمداً ذکر نشده است زیرا مربوط به حیطه‌ی ذهن می‌باشد و قلمروهای فیزیکی و معنوی را دربر می‌گیرد. در واقع چلا به‌طور هم‌زمان در سه جهان زندگی می‌کند: آگاهی انسانی، آگاهی روانی و آگاهی معنوی. این توضیح سفر روح می‌باشد ولی بسیاری آنها پدیده‌ای غیر عادی می‌پندارند. سفر روح پدیده‌ای روانی نیست بلکه فرد می‌تواند از درون، استاد اک در قید حیات را رویت کرده و صدای صحبت کردن او را بشنود. با چشمهای باطنی خویش می‌تواند استاد را ببیند که در خیابان راه می‌رود و صدای او را با گوشهای باطنی خویش بشنود. شخص می‌تواند از طریق تصویر درونی‌اش به ملاقات جهانهای فراتر از کالبد فیزیکی، به همراهی ماهانتا، استاد اک در قید حیات برود. این به معنای سفری باطنی است. حرکت آگاهی فرد از یک مرحله به مرحله دیگر است.

هنگامی که چشمهای معنوی او باز است، استاد اک در قید حیات را می‌بیند و بازبانی بدون کلام با او صحبت می‌کند و با گوشهای غیر فیزیکی به تعالیم اسراری گوش فرامی‌دهد. بسیاری قادر به انجام این عمل نیستند زیرا آنها باور ندارند. دیگران به‌خاطر اینکه - من - حقیر خود را سر راه قرار داده‌اند، نمی‌توانند سفر روح کنند، گروه دیگر به دلیل تکیه بر پدیده‌های روانی نمی‌توانند و اگر هیچ‌گونه توانایی در این زمینه نداشته باشند، کاملاً شکست می‌خورند.

هنگامی که فردی با استاد اک در قید حیات به‌روی جهانهای دیگر ارتباط برقرار می‌کند این تجربه را به‌طور شخصی کسب می‌کند و این امر روانی نیست بلکه چیزی کاملاً معنوی می‌باشد. فراتر از حد تصورات و ادراکات است. حرکت روح از یک منطقه به منطقه دیگر است، نه حرکت کالبدهای مختلف انسانی که بسیار هم خطرناک می‌باشد. هنگامی که روح در حال سفر است هیچ موجودیتی قادر به تصرف کالبد فرد نمی‌باشد. او احتیاجی به بند سیمین ندارد زیرا هنگامی که وارد منطقه‌ی اتما ( قلمرو روح) می‌شود آنها رها می‌کند و هنگام فرود به کالبد فیزیکی دوباره آنها برمی‌دارد. زمانی که او به جهانهای بالاتر و عوالم واقعی خداوند می‌رود تعالیم برجسته‌ی اک را گردآوری می‌کند. کسانی که به استاد اک در قید حیات نیاز دارند همیشه با او باقی خواهند ماند ولی کسانی که فکر می‌کنند فراتر از این مرحله می‌باشند در اشتباه هستند. آنها حقیقت را نیاموده‌اند و فریب توهمات ساخته‌ی کل را می‌خورند. متوجه می‌شوند که هیچ چیز قادر به احیا آنها نیست مگر روح سرزنده‌ی اک که همانا بادهای بهشتی می‌باشند. آنها نمی‌توانند آهنگ واقعی اک و یا کلام استاد اک را به‌طور درونی یا بیرونی بشنوند. حتی نمی‌توانند طبیعت واقعی آثار اک را درک یا جذب کنند. همچنین قادر نیستند همیشه حضور ماهانتا را با خود داشته باشند. به‌ندرت او را می‌بینند و ایمانشان تجدید می‌شود ولی دوباره آنها را ترک می‌گویند زیرا ناپایدار است. برای تداوم چنین تجربیاتی چلا باید ایمان داشته باشد و در حضور ماهانتا به‌سر برد تفاوتی نمی‌کند او را با چشمهای درونی‌اش ببیند و یا با گوشهای باطنی‌اش صدای استاد را بشنود. این امر واقعیت دارد که استاد اک در قید حیات هیچ‌گاه کسی را که عشق خود را در او بر جای گذاشته است ترک نمی‌کند. او از خودش می‌بخشاید و هیچ‌گاه چلا و ماجراهایش را از نظر فراموش نمی‌کند.

کلمه‌ی اسراری که واصل در طی وصل حلقه‌های متفاوت ( مناطق ) دریافت می‌کند صرفاً اصواتی نیستند که شخص باید برای خودش تکرار کند بلکه تجلیات بسیار قوی نیروی اک می‌باشند. این کلمات خود به خود عمل نمی‌کنند بلکه از طریق خویشتن

درونی که آنها را تجربه می‌کند نتیجه می‌دهند. آنها خود به تنهایی دارای نیرویی نیستند فقط ابزار تمرکز بر نیروهایی هستند که هم‌اکنون وجود دارند. این کلمات مانند ذره بین عمل می‌کنند؛ دارای هیچ حرارتی از خود نمی‌باشند ولی پرتوهای خورشید را در خود متمرکز می‌کنند. گرمای لطیف این پرتوها را مبدل به گرمایی سوزان می‌کنند. کلمه‌ی اسراری واصل نیز همین‌گونه عمل می‌کند و او را از یک جوینده‌ی مردد به عاشق روشن سیمای خداوند مبدل می‌سازد.

کسانی که دانش پنهان کلمه‌ی اسراری خود را پیچیده می‌سازند مانند انسانهای نخستینی هستند که معتقد به افسونگری بودند. دانشجویانی که با توسل به دانش زبان‌شناسی خود سعی در کشف طبیعت این کلمات دارند به این نتیجه می‌رسند که چنین کلماتی بی‌مفهوم هستند. درعین حال مشخص شده کسانی که کلمه‌ی اسراری خود را در وصل اک دریافت کرده‌اند دچار تحولات معنوی شده‌اند. در بین پیروان اک طی قرون گذشته این عمل مرسوم بوده است و ثابت شده که تجلی عمیق‌ترین دانش و تجربه در قلمرو زندگی معنوی بوده است. کسانی که کلمه‌ی اسراری شخصی خود را از ماهانتا دریافت کرده‌اند، چه از طریق یک مهدیس ( واصل حلقه‌ی پنجم که می‌تواند وصل مناطق پایین‌تر را بدهد) و چه از طریق ماهانتا بطور شخصی (درونی یا بیرونی) هیچ‌گاه کلمه خود را بدون اجازه برای شخص دیگری آشکار نخواهد ساخت. زیرا این عمل تحولات معنوی چلا را به یک توقف می‌رساند. او پیشرفتی نخواهد داشت مگر مانترای سری دیگری جای‌گزین آن داده شود.

فلسفه‌ی تعالیم اسراری بر این جنبه اکنکار نهاده شده است. در عهد باستانی اساتید اک به‌عنوان اعضا نظام باستانی وایراگی به‌طوری شفاهی و درونی تعالیم را منتقل می‌ساختند. تعالیم به‌ندرت به‌صورت مکتوب درمی‌آمدند. بنابراین تعالیم عمدتاً در خلوت درونی داده می‌شدند. بدین معنا که به‌طور فردی از طریق مجراهای درونی به شخص منتقل می‌شدند. در نتیجه هر استاد اک در قید حیاتی چلای خود را انتخاب می‌کند و معدودی منصرف می‌شوند. اگر چلاهایی مایل باشند بروند بدین معناست که داوطلبانه نظام را ترک می‌گویند و این یک توافق دوجانبه است. اگر چلایی تصمیم بگیرد بدون مشورت با استاد او را ترک کند با مشکلاتی روبرو می‌شود که طاقت فرساتر از قبل خواهد بود. او استاد را ترک گفته و به تنهایی به درون سرزمین وحشی رفته است تا با هیولاهای درنده روبرو شود که او را فریب خواهند داد. برای یک چلای مغرور این رفتاری شاخص است که بدون اجازه از استاد او را ترک کند. هیچ‌گاه چلایی که درخواست ترک استاد را کرده است، توسط او از چنین کاری ممانعت نشده است زیرا ماهانتا به چلا آزادی انجام هرکاری را می‌دهد. او حتی به چلا در مورد خطراتی که پس از ترک حمایت استاد اک با آن روبرو می‌شود هشدار نمی‌دهد. همچنین زمانی که چلا بخواهد به اکنکار مراجعت کند استاد اک از پذیرش او ممانعت نمی‌کند. اگر چلا تصمیم بگیرد استاد اک را ترک کند استاد او را تنبیه نمی‌کند و حوادثی از آنچه ممکن است برای چلا اتفاق افتد، آشکار نمی‌سازد. برعهده‌ی چلاست که خود به تنهایی بیاموزد زیرا تجربیاتی که با آنها مواجه می‌شود متعلق به خود اوست. هنگامی که چلا حمایت راهنمایی‌های استاد اک در قید حیات را ترک گوید، کل نیرانجان خیز برمی‌دارد و اعمال منفی خود را در مقابل چلا آغاز می‌کند.

کیفیات بارز واصلین این چنین هستند: داشتن دانشی بنیادین از اصول دستنوشته‌های مقدس اکنکار، آمادگی جهت وقف چندین سال برای مطالعه آثار معنوی اک و تمرین تعالیم اسراری تحت راهنمایی استاد اک در قید حیات. بنابراین واصل متوجه می‌شود که دانش باطنی برای تمامی آنان که مایلند صادقانه خود را وقف آن کنند و ظرفیت یادگیری با ذهنی باز را دارند، پذیرا می‌باشد.

همان‌گونه که در این دنیا برای ورود به انستیتوهای آکادمیک و کسب دانش بالاتر احتیاج به داشتن مشخصات و کیفیات لازم می‌باشد، اساتید اک در قید حیات نیز پیش از وصل پیروان به تعالیم درونی اک به آنها شرایط خاصی را درخواست می‌کنند. هیچ چیز خطرناک‌تر از دانش نیمه‌کاره یا دانشی که فقط دارای ارزش تئوریک است، نمی‌باشد. به همین دلیل است که سوگماد در این جهان نماینده‌ی زنده خود را قرار داده است.

تجربه روح بر ادراک - خود و مأموریتش فقط توسط راهنمایی استاد اک و تمرینات مداوم به‌دست می‌آید. پس از چنین مقدماتی کلمه اسراری شخص بکار برده می‌شود و تمامی نیروهای انباشته تناسخاتش در وصل برانگیخته می‌شوند. این عمل شرایط و نیرویی را فراهم می‌سازد که در آن کلمه به‌کار گرفته می‌شود. کسی که واصل نیست می‌تواند هر نوع کلمه خاص یا مانترایی را هرچقدر دوست دارد به‌کار گیرد. ولی برای او کاربردی نخواهد داشت. اسرار کلمه‌ی خاص فردی، برای هر واصل چیزی است که به‌طور عمد مخفی نشده است، بلکه توسط خویش انضباطی، تمرکز، تجربیات درونی، و بصیرت به دست آمده و مانند هر چیز با ارزشی و هر شکل از دانش معنوی بدون کوشش بدست نیامده است. بدین معنا که مانند معرفت و روشن‌بینی است که در نگاه اول خود را آشکار نمی‌سازد زیرا یک دانش سطحی نیست بلکه لازمه‌اش ادراک عمیقی از خویششن درونی



است. در مورد عشق الهی نیز چنین است. شخص در نگاه اول آن را جذب و مشاهده نمی‌کند ولی درون او مانند دانه بلوطی در خاک رشد می‌کند. بتدریج آگاهی شخص گیرنده را می‌گشاید و در جهان آنچنان جاری می‌شود که هرچه در اطرافش هست را تغییر می‌دهد.

## فصل دهم

### هدف از نیروی گل

هدف سوگماد در استقرار جهانهای گل این است که هر روح را به‌طور مجرد جهت رسیدن به مرحله‌ی خلوص مهدیس یعنی واصل حلقه‌ی پنجم تعلیم دهد تا بتواند همکار ماهانتا یعنی استاد اک در قید حیات باشد. هدف نیروی گل این است که هریک از روح‌ها را طوری در هنر زندگی کردن بسازد تا به‌عنوان یک چلا به ماهانتا برسد. سپس ماهانتا هر چلایی را که پس از دو سال مطالعه در مسیر اکنکار آماده می‌شود، واصل می‌گرداند. او می‌خواهد تمامی چلاهایی را که واجد شرایط هستند، واصل حلقه‌ی پنجم گرداند. بنابراین کل نیرانجان آفریده شد تا از قوانین سوگماد تبعیت کند. وظیفه‌ی او به‌وجود آوردن سختی‌ها، توهمات و دشوار ساختن راه زندگی برای تمامی ارواحی است که باید از این جهانها عبور کنند تا به خداوند برسند. این توهمات بدین خاطرند تا فرد باور کند هیچ چیز فراتر از این جهان وجود ندارد. ولی سوگماد که ناظر همه است قصد دارد این جهانهای پایین که به وسیله‌ی گل اداره می‌شود، مدرسه‌ی زندگی تمامی روح‌هایی باشد که پیش از ورود به مسیر آسمانی اک باید در آن شرکت کنند.

تا زمانی که روح‌ها نیاموخته‌اند این جهانها فقط مناطق توهم هستند، هیچ‌یک موفق به ملاقات استاد اک در قید حیات نخواهند بود. فرد آنقدر در مسیر زندگی دست و پا می‌زند تا بالاخره روزی متوجه می‌شود تمامی شکوه و ثروت جهانها اساساً اسباب بازی‌ها و عروسک‌های کل‌نیرانجان هستند. سپس ماهانتا را می‌یابد که از او استقبال می‌کند. ماهانتا کلید همه چیز برای چلا در اک می‌باشد. او روح بزرگی است که از تمامی توهمات ناشی از ذهن برتر که تحت تسلط کل‌نیرانجان می‌باشد، آزاد است. او تنها رابط بین انسان و خداست. بنابراین همه را شایسته این می‌داند که وارد مسیر اک شوند و راه خود را به سوی سوگماد با یاری ماهانتا بیابند. او پیوند مقدسی بین خداوند و چلا است زیرا قادر به دادن وصلی است تا چلا را در موقعیت ارتباطی واقعی با خداوند قرار دهد.

ماهانتا مقیم کشور خاصی نیست. اگرچه به‌طور فیزیکی در جایی زندگی می‌کند و از قوانین آنجا تبعیت می‌کند. او مقیم تمامی جهان هستی خداوند است و به‌عنوان مرد خدا شناخته می‌شود. او انسانی جهانی است که وظیفه‌اش نشان دادن راه صحیح به چلا است و نه چیز دیگری. هرگاه شخصی جهت کمک‌های مادی به او مراجعه کند، اجابت خواسته‌اش بستگی به این دارد که ماهانتا این کمک را برای او مفید یا مضر بداند. اگر ماهانتا معتقد باشد این کمک‌ها برای آنان که به او مراجعه می‌کنند لازم است بلافاصله به آنها هدیه می‌شود. ولی اگر مانعی برای کارما و تحولات معنوی آنها باشد، مهیا نمی‌گردد.

کسی که از ماهانتا نفرت داشته باشد از خداوند نفرت دارد و کسی که عاشق ماهانتا باشد، عاشق خداوند است. این همان چیزی است که به‌عنوان مرکز شغل خودشناسی شناخته می‌شود زیرا انسان به خودی خود نمی‌تواند کاری انجام دهد و این اساساً بستگی به خداوند دارد که از طریق وسیله‌ی عزتمند خود ماهانتا که کالیدهای متعددش به‌عنوان مجراهایی برای نیروی اک می‌باشند، در تمامی مناطق هستی عمل می‌کند.

اگرچه کلید بقای اکنکار در این جهان همکاری ماهانتا با مهدیسه‌ها یعنی واصلین حلقه‌ی پنجم است که مجراهای اصلی او برای نیروی اک هستند. بنابراین ست سنگ‌های اک جهت بقا اک در این جهان و به روی تمامی مناطق معنوی هستی به همان اندازه دارای اهمیت هستند. ماهانتا نه تنها در این جهان بلکه به‌روی تمامی مناطق معنوی خداوند نیز به‌عنوان مجرای واقعی خداوند عمل می‌کند.

بنابراین مهدیسه‌ها فقط قادرند در این جهان و پنج منطقه‌ی اولیه به‌عنوان توزیع کنندگان نیروی اک عمل کنند. ولی این کار را فقط از طریق عشق ماهانتا انجام می‌دهند که اجازه داده هر یک مجرای او و نیرویی باشند که از او جاری می‌شود. از هیچ طریق دیگری به غیر از این نمی‌شود با خداوند ارتباط برقرار کرد.

در نتیجه اک و پیامهای آن از طریق ماهانتا به هریک از مهدیسه‌های مناطق فیزیکی، ائیری، علی و ذهنی توزیع می‌شود. هر مهدیسی به این خاطر بر ماهانتا تکیه می‌کند و به‌عنوان مجرای عمل می‌کند، زیرا ماهانتا این اجازه را به او می‌دهد. همچنین ست سنگ‌های اک نه تنها در این جهان بلکه به‌روی هریک از مناطق پایین باید برگزار شوند

زیرا هر کدام به عنوان مجراهایی دسته جمعی برای توزیع نیروی اک عمل می‌کند. بنابراین تا وقتی که اک، ست سنگهای خود را کنترل می‌کند، در موقعیتی قرار گرفته است که به هر فرد و ست سنگ به‌طور محرمانه‌ای زندگی بخشد. نتیجه‌ی پایداری آن در این جهان همین است زیرا هیچ‌گاه از بین نمی‌رود. ابطال یا شرکت نکردن در یک ست سنگ اک، نه آن را منحل می‌کند و نه تاثیری بر آن می‌گذارد. ضربان اک همانا ایمان به سوگماد و ماهانتا است. تفاوتی نمی‌کند چلا متعلق به ست سنگ باشد یا آنرا شخصاً اجرا کند. در حالی که متعصین مذهبی ایمان خود را بدون اطلاع نثار کل نیرانجان می‌کنند. این نوع ایمان فقط یک دیدگاهی است که در ذهن آدمها قرار گرفته است. هنگامی که تمام حد و حدودی که توسط کل به گروهها القا شده است کنار می‌روند، فرد خود را تنها می‌یابد. ولی در مورد چلاهایی که پیرو مسیر اک هستند، این واقعیت ندارد زیرا چلا می‌داند که حضور استاد اک در قید حیات همیشه با اوست. او هیچ‌گاه تنها نمی‌باشد.

قدرت نمایشات اخلاقی تنها نیرویی است که کل نیرانجان می‌تواند آنرا به کار برد. کل به غیر از آنچه که نیروهای طبیعت می‌نامیم قدرت دیگری در این جهان ندارد. ولی آنکه به‌خوبی در انسان عمل می‌کند به‌خاطر آگاهی طبع انسانی است. انسان بواسطه‌ی این نیروی اخلاقیات که سازنده‌ی کلیساها، تمدنها و جوامع است، زندگی‌اش را سپری می‌کند. او قانون وضع می‌کند و نیروی خود را در جهت اجرای قوانین به‌کار می‌برد.

نیروی اک فراتر از خوبی و بدی‌هاست، زیرا فقط نیروی طبیعت واقعی سوگماد است. نمی‌تواند به‌غیر از این باشد. هدف واقعی کل این است که روح را در این جهانهای پایین نگاه دارد آنرا در منجیق بگذارد، سر راهش سختی‌ها بی‌آفریند و زندگی او را براساس قرن‌ها تناسخ در اعماق منفی‌گرایی‌ها، بنا نهد. در این قلمروی فیزیکی کل نیرانجان به روی آگاهی انسانی عمل می‌کند. بهترین عملکرد نیروی کل در عرصه‌ی سیاست و مذهب است زیرا در اینجا به واسطه‌ی اصل مسلم کالبد مفرد آگاهی یا فرد به تنهایی عمل می‌کند. تفاوتی نمی‌کند سیستم معرفی یا نیابت یک مذهب مرسوم چگونه سازماندهی شده است زیرا مسلماً روح‌های مستقل نسبت به آزادی و رهایی خویش احساس بیگانگی خواهند داشت. تمامی مذاهب از کالبد، ذهن و روح استفاده می‌کنند زیرا بدون استثنا طرقی که جهت کسب قدرت در جستجوی آن می‌باشند همانا اعمال انواع حکومت‌های استبدادی است. ماهانتا نه تنها در این جهان بلکه به‌روی تمامی مناطق معنوی خداوند نیز به‌عنوان مجرای واقعی خداوند عمل می‌کند.

این مورد به‌خصوص در مورد مذاهب دنیوی صدق می‌کند. این سیستمها تشخیص نمی‌دهند که اگرچه انسان موجودی اجتماعی است و در جستجوی تساوی می‌باشد، از طرفی هم عاشق استقلال و آزادی است. در واقع حق مالکیت ناشی از خواست انسان برای آزاد ساختن خود از شکل ابتدایی جوامع است. یعنی موجودی که برده‌ی قبیله یا متعلق به وضعیتی اجتماعی می‌باشد. ولی حق مالکیت نیز به نوبه‌ی خود منجر به گونه‌ای دیگر از تعصبات می‌گردد. حقوق مساوی را نقض کرده و از سودجویی حکام اقلیت مستثنایی که عموماً سیستم‌های مذهبی زمین و سیارات دنیوی هستند حمایت می‌کند.

هر چلایی در اکنکار باید به صدای استاد اک در قید حیات گوش کند زیرا او سخنگوی کلام سوگماد است. هر اکیستی نهایتاً واصل حلقه‌ی پنجم (منطقه) می‌شود. سپس مقیم جهان پنجم می‌شود و باید تمام اعمال زندگی خود را در این جهان جدید اجرا کند. بنابراین بعد پنجم آنجایی است که زندگی واقعی خود را در نور و کلام معنویت آغاز می‌کند. او بر اساس قضا و قدر به این مرحله‌ی تحول معنوی نرسیده است. بلکه او مأمور ماهانتا می‌گردد و قابلیت کار کردن با رعایت سکوت را دارد ولی در عین حال به‌عنوان همکار ماهانتا، صاف و صادق است. او باید خود به تنهایی با نیروی کل مواجه شود زیرا دوباره سعی در فرو ریختن چلا خواهد کرد و هربار سعی در ایجاد شک و تردید، نفوذ به درون او و ایجاد حالت‌های افسردگی در مورد انجام کارهای معنوی اک خواهد کرد. آثار اکنکار منقلب کننده و ابدی هستند. هنگامی که به اک اجازه ورود به آگاهی فردی که زندگی روزمره‌ی خود را سپری می‌کند، داده می‌شود، همه چیز را دگرگون می‌سازد. تفاوتی نمی‌کند آن مرد در چه موقعیتی است و چه می‌کند، علیرغم وضعیت اجتماعی و معیارهای اقتصادی‌اش، او مجرای برای اک شده است تا محیط پیرامون خود را تغییر دهد.

استاد اک در قید حیات از او به‌عنوان یک مجرای فرعی جهت انتقال نیروی اک به درون جهان و تجدید حیات آن استفاده می‌کند تا به این وسیله چلا منعکس کننده‌ی ایجاد تغییرات معنوی مهمی در پیکره‌ی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی انسان بشود. بنابراین چلاهای اک نباید بی‌تاب و خواستار تغییرات باشند بلکه باید خدمتگزار استاد اک در قید حیات باشند. در هر کجا که هست و هر زمان که قادرند، اینجا و الان!

چلا باید در هر کجا که می‌تواند سر کارش، در منزل، در محیط‌های اجتماعی، به بهترین شکل به عنوان مجرای اک عمل کند. او همیشه در سکوت کار می‌کند و همیشه پذیرای اک

است تا تغییراتی در زندگی پیرامونش ایجاد کند. هنگامی که چلا نسبت به این مسأله مراقب و هشیار گشت، می‌تواند متوجه تغییرات شود.

هنگامی که چلا نهایتاً یک مهدیس، واصل حلقه‌ی پنجم می‌شود، می‌تواند به نام استاد اک چلا را واصل گرداند. به این معنا که هر مهدیس باید چلابی را که در ست سنگ یا محوطه‌ی معینش دارد، تعلیم دهد. او باید در میان غیر واصلین برود و مراقب باشد که آنها به سوی استاد اک در قید حیات هدایت شوند.

برعهده‌ی مهدیس است که روح‌های بیشتری را به‌سوی اک راهنمایی می‌کند تا قبل از آنکه آتش، تمامی جهانهای کل را بسوزاند به مناطق بالاتر جوهره‌ی خالص ارتقا یابند. پایان عصر - کالی یوگا - یعنی عصر آهن که همه چیز در تاریکی و جهالت فرو رفته است در چند هزار سال دیگر پیش خواهد آمد.

ماهانتا مجدداً در این جهان متجلی می‌شود تا روح‌ها را جهت بازگشت به منزلگاه واقعی آسمانی‌شان هدایت کند. هر کجا برود و هر کاری بکند نیروی عظیم اک مانند گردبادهای طوفانی راهش را هموار خواهند کرد. نظام‌های کهنه را از سر راه بر می‌دارد و آنچه که نوین است مستقر می‌کند. اک تمامی سیستم‌هایی را که توسط نیروهای کل بنا نهاده شده‌اند را در همه‌جا از بین می‌برد و معنویت روح را به درون نظام اجتماعی و زندگی معنوی انسان وارد می‌کند.

بدین ترتیب راه اک باید انتخاب شود. شهوت انسان جهت تعلقاتش، تقلای دیوانه‌وار و مداوم او جهت امورات مادی به قدری شده است که آثار معنوی بخشوده شده‌ی اک توسط سوگماد، تنها طریق می‌باشد وگرنه این جهان حقیقتاً به‌صورت کویری در خواهد آمد. به همین دلیل است که حمله به نیروی کل در یک تلاش آرام برای رستگاری ادامه می‌یابد. به‌نظر می‌رسد که انسان به‌خاطر معیارهای زندگی‌اش در این جهان توسط سوگماد نفرین شده است. در صورتی که پیش از انهدام کامل این جهان در آخرین یوگا، این انسان است که به‌دلیل استفاده‌ی بیش از حد از منابع طبیعی امکان وقوع پدیده‌های طبیعی را با سرعت بخشیدن دوره‌ی کارما، فراهم می‌سازد.

در آخرین یوگا تمامی آدمها و موجودات پیروی او در کالبدهای مربوطه‌شان نابود می‌شوند و هر روح جهت خوابیدن تا فرا رسیدن زمان شکل‌گیری مجدد جهانهای پایین به آسمان برده می‌شود. آن روح‌هایی که مسیر اک را تحت نظارت ماهانتا برگزیده‌اند از این انهدام و خواب رها می‌شوند و همکاران ماهانتا می‌گردند.

در جهانهای پایین انسان توسط سیاست و مذهب مرسوم رهبری می‌شود. بنابراین مذاهب مبدل به یک سیستم سیاسی اقتصادی جهت کنترل کالبد و ذهن آدمی می‌گردد. اغلب مذاهب دنیوی دارای ارکانی در سیستم‌های اقتصادی عصر خود می‌باشند. هر نظام اجتماعی از ابتدای ظهور انسان در این جهان دارای مذهبی برای پیروان خویش بوده است که تمامی جلال و جبروت‌ها را پس از مرگ انسان به او وعده داده است. یعنی عذاب کشیدن به روی زمین و دریافت پاداش پس از مرگ. این همان کیشی است که یک جامعه مورد بهره‌برداری را ساکت نگه می‌دارد. این اصل جوامع مورد مصرف مذاهب را در طی تاریخ به‌وجود آورده است که جنگها به راه انداخته‌اند و انسان را در فقر و فلاکت باقی گذاشته‌اند. منابع طبیعی انسان را از بین برده است و یک خشکسالی معنوی به‌روی این سیاره به‌وجود آورده است.

تا زمانی که این شرایط وجود دارد انسان نمی‌تواند خود را بیابد و بنابراین در روح خود عذاب می‌کشد. او جاهل است و نمی‌داند چه برسرش آمده است. او یک راهنمای معنوی ندارد و طالب، مسر و در جستجوی ملاقات با ناجی است که می‌تواند مانع جنگ‌ها شود و منابع طبیعی را بازگرداند و به روح و ذهن و کالبد او آرامش دهد. او هنوز نیاموخته که استاد اک در قید حیات در انتظار تصمیم‌گیری او جهت بازگشت به طریق معنوی اک و یافتن آزادی برای خویشتن است. تمامی این موارد انسان را به نقطه‌ای می‌رسانند که او خود را قادر به قضاوت و اخذ تصمیمات می‌پندارد. او قابلیت چنین کاری را ندارد مگر اینکه به مرتبه‌ی مهدیس رسیده باشد. بنابراین حتی در برابر کلمه‌ای که مختص دیگر مردان است یعنی - **عظیم الشان Sir** - از خود واکنش نشان می‌دهد: این کلمه انشعابی از کلمه‌ی - **والا مقام Sire** - است که از آنچه به‌عنوان - **آقا Sri** - مرسوم می‌باشد برگرفته شده است. بازتابی است از ارتباط اولیه بین افراد معنوی که وارد قلمروهای خداوند شده‌اند و آنان که هنوز در جستجوی می‌باشند، فعالیت‌های ماهانتا صریحاً مخالف چنین ارتباطاتی، یعنی حاکمیت یک انسان بر انسان دیگر می‌باشد. زیرا در اکنکار چنین ذکر شده که هرآنکس دستان خود را به‌روی دیگری بلند کند تا بر او حکومت راند، غاصب و ستمگر است. اک او را به‌عنوان یک دشمن معرفی می‌کند. استاد اک در قید حیات هیچ‌گونه مانعی بین خود و جلاهای اکنکار نمی‌خواهد. اک همیشه آن مذهب جدید قدیم است که متناسب تمامی اعصار حضورش می‌باشد. نژاد انسانی همیشه محتاج اک است زیرا اک همانا زندگی است. بدین معنا که به علت تأثیرات مثبتش، مذهب مردمان است ولی دنیا با تغییر هر نسلی تغییر پیدا می‌کند و انسان نیز همیشه متغیر است. همیشه نیازی برای اک است زیرا انسان منفی‌گرا

می‌شود و نیاز به اک در هر نسلی و همه‌چیز می‌گنجد. اثبات اینکه مذاهب گذشته دیگر ارزشی ندارند در اجرای قوانین کلیسا و کشیش‌های آنها مشاهده می‌شود. انسان عبادات زبانی خود را در کلیساها، مساجد، معابد و عبادتگاه‌ها اجرا می‌کند ولی زندگی که در پیش گرفته است، بدون رعایت اصول رفتاری می‌باشد.

چلاهای اک به‌دنبال اتوپیایی نیستند که در واقع آن جامعه کامل و بی‌عیب و نقص می‌باشد. چرا که تمامی چیزهای کامل از تکامل باز ایستاده‌اند. بنابراین فرضیه‌ی اتوپیا یا کمال، خودکامل نیست. این همان اشتباهی است که توسط فرمانبرداران کل نیرانجان ایجاد می‌شود. آنها تصور می‌کنند وقتی به سرزمین موعودشان دست یافتند تمامی پیشرفت‌ها متوقف می‌شود و به پایان دوره‌ی حکومت خود رسیده‌اند. سوگماد هیچ‌گونه توفقی نمی‌شناسد. مسیر اک ابدی است.

نیروهایی که سوگماد به مجرای خود ماهانتا محول می‌کند شگفت‌انگیزند. نیروهایی که استاد اک در قید حیات داراست به علت رحمت و خوبی سوگماد است و به هیچ انسان معمولی نمی‌تواند محول شود. او می‌سازد و نابود می‌کند ولی همیشه تعادلی درون جهانهایی که با کالبدهای فراوان خود در آن زندگی می‌کند برقرار می‌سازد. انسان ترجیح می‌دهد او را اداره کنند تا اینکه در جستجوی پیام اک باشد. نیروی اک او را در موقعیتی قرار داده است تا در عوض به جستجوی شگفتی‌ها باشد. اگر غضب ماهانتا صورت بگیرد کلمه‌ای ادا می‌کند که منشأ هیجان‌آدمی یا حتی خود انسان را منهدم خواهد نمود. اگرچه به‌ندرت چنین اتفاق رخ خواهد داد زیرا انسان با جهالت خویش اغلب قصد بازی با شعله‌های آتش خشم ماهانتا را دارد. این همانا طلب خویش انهدامی در عین جهالت است.

انسان به‌طور طبیعی هنگامی که رفتاری‌هایش جهت ادامه حیات به‌روی سیاره‌ی زمین بیشتر است خداوند را طلب می‌کند. اگر وضعیت اقتصادی انسان پایین‌تر باشد مبارزه‌اش عظیم‌تر است زیرا معتقد است ادامه‌ی حیاتش بستگی به زندگی مادی‌اش دارد. در این زمان است که دعاهایش جهت درخواست کمک بسیار زیاد ولی توخالی‌اند. او فقط جهت ابقای جهان مادی‌اش دعا می‌کند نه بقای حقیقی روح خود.

هنگامی که تمدنی دارای وضعیت اقتصادی بسیار خوبی است ذهنیت آدمها از درخواستهای معنوی به سوی نمایشات سیاسی می‌چرخد. انسان متوسط قابلیت برنامه‌ریزی ندارد. او نمی‌تواند به اموری فکر کند که می‌تواند توسط آنها خود را با معنویت مشغول نگه دارد زیرا هیچ‌گاه چنین کاری نکرده است. او تحت شرایطی زندگی کرده که زمان و انرژی مورد نیاز برای او از پیش برنامه‌ریزی شده‌اند. زمان لازم جهت امور معنوی به ندرت وجود داشته و غالباً چشم‌اندازهای مرسوم بوده که توسط کلیسا معین می‌شده است. اگر فستیوالی برپا می‌شده فقط یک نمایش و هیاهوی عظیم بوده است. او هیچ‌گاه فرصت این را نداشته که توسط این نمایشات حوصله‌اش سر برود. او در بازی‌هایی که کلیسا و مذهبش برای او تدارک می‌دیدند شرکت می‌جسته ولی اغلب به ندرت در این بازی‌ها شرکت می‌کرده و همین موقعیت بیشتر زمان او را از آغاز تاریخچه‌ی انواع انسانی اشغال کرده است. اگر ادامه‌ی حیات انسان در جهان فیزیکی واقعیت دارد پس باید زمان مناسبی جهت فعالیت‌های خلاقه در امور معنوی پیدا کند. تا زمانی که این اوقات برای عده‌ای فرا نرسیده تا به غیر از امرار معاش در جهانهای مادی بتوانند کارهایی با طبیعت معنوی انجام دهند، فرصت کمی برای رشد حواس معنوی انسان وجود دارد. ولی صرف اوقاتی در مراقبه به‌طور طبیعی نتایج معنوی به بار نخواهد آورد.

بنابراین در تمامی تمدنهای انسانی این جهان، آدمی برای خود فعالیت از پیش تعیین شده به‌وجود آورده است. به‌خصوص برای انسانهای متوسط، غیرخلاق. این همان حادثه‌ای است که برای جامعه‌ای دولتمند رخ می‌دهد بدین معنا که رهبران آن جامعه مقطعی، معنوی یا مذهبی برای انسان متوسط طراحی نمی‌کنند بلکه کشور دارای تشکیلات رفاه اجتماعی خواهد بود. انسان تمایلی به خواندن مطالب ندارد. او خواستار شرکت در فعالیتهای ذهنی است. او فعالیتها را با استفاده از کلمات تجسم کرده است، آهنگ اصوات را تجلیاتی سطحی می‌پندارد. هنوز به مراتب خلاقیت نرسیده است.

آنچه که هر نظام اجتماعی را نابود می‌سازد رشد طبقه عظیمی از موجودات فارق‌البال است که منجر به فرهنگی پایدار نخواهد شد بلکه ملیت‌های دیگر باید آن را حمایت کنند. هنگامی که به عموم مردم غذا و مایحتاج به آسانی عرضه می‌شود، رشد معنوی در آن جامعه نزول می‌کند. به دلیل این آسودگی خاطر انگیزه‌ای جهت انجام فعالیت‌هایی که خودش برنامه ریزی کند وجود نخواهد داشت. معمولاً دچار یک سیر نزولی می‌شود، یعنی ملیتی که دارای استعداد خود انهدامی است.

آدمی همیشه می‌خواهد مشغول باشد و بازچه‌ای در اختیارش تا بتواند ساعات فراغت خود را با آن سپری کند. اگر توانایی‌های خلاق جهت سفر روح نداشته باشد باید به حکومتی تکیه کند که اوقات گذران او را از مجرای هدایت می‌کند تا وابسته و برده‌ی آن باشد. بنابراین اک آن چیزی است که او به آن نیاز دارد. هرآنچه که می‌آموزد،

اک است. پرنده‌ای که به روی درختان آواز می‌خواند، اک است. در حرکتی معین بر همه چیز صعود و فرود می‌آید. همچنان که فرود می‌آید، صعود نیز می‌کند و برعکس. حقیقت برای کسانی است که می‌دانند، ولی آنان که می‌دانند و هیچ‌گاه تردید نمی‌کنند، آنها متوجه می‌شوند که سئوال‌ها هیچ‌گاه قانع کننده نیستند و پاسخ داده نمی‌شوند. آن‌کس که مرا دوست دارد مرا به خاطر آنچه که هستم دوست می‌دارد. آن‌کس که از من متنفر است، به خاطر آنچه که نیستم از من نفرت خواهد داشت. کسانی که آثار اک را مورد سئوال و تردید قرار می‌دهند، هیچ‌گاه به حقیقت نمی‌رسند و همیشه توسط این تردیدها آزار می‌کشند. هیچ‌یک حقیقت را نخواهند دانست. سوگماد می‌گوید امکان دارد فردی به حقیقت دست یافته باشد و هنوز آنرا مورد سئوال قرار دهد. به همین دلیل، **ست - سنگ** اک واقعاً کلید آثار معنوی اکنکار است. تا زمانی که ست - سنگ‌ها دارای چله‌های باکفایتی هستند که مجرایی برای اک جهت رسیدن به غیر اکیست‌ها در جوامع و ملیت‌های خود و در تمامی سطوح آگاهی هستند، اک باقی خواهد بود. در نتیجه به دلیل اینکه هریک مجرای عظیمی جهت کنترل حوادث این جهان و جهانهای ماورا می‌شوند، برای کالبد‌های جمعی چله‌ها بسیار حائز اهمیت می‌باشند. به‌عنوان کالبد جمعی، برقرار کننده‌ی صلح، آرامش و نشاط درون هریک از افراد و تمامی موجودات جهانهای هستی خداوندگارند. این راز واقعی آثار اک است و تا زمانی که ست - سنگ‌های اک موقعیت‌های مربوطه را حفظ می‌کنند، هیچ‌یک نمی‌توانند توسط نیروی کل منحل شوند، مگر توسط ماهانتا. غلبه بر نیروی ست - سنگ‌ها هیچ‌گاه اتفاق نمی‌افتد زیرا هرگونه قصدی جهت ایجاد کوچکترین تأثیری بر ست - سنگ و چله موثر واقع نمی‌شوند. بنابراین نور و صوت اک از ماهانتا جهت مجرای اصلی‌اش برای انجام کارها در جهانهای خداوند استفاده می‌کند. به‌واسطه‌ی عملکرد صریح ماهانتا است که هر جلایی می‌تواند در، ست - سنگ‌ها شرکت کند و یا تنهایی به‌عنوان مجرای در این جهان عمل کند.

به انسان اینگونه آموخته‌اند که امور خاصی را در این جهان مادی مطالبه کند. او باید اینک خود را وارونه سازد زیرا از زمانی که مشکل تولیدات انبوه را حل کرده است، باید به موجودی‌اش رسیدگی کند و مسیر خود را به‌سوی تقدیرش که همانا اکنکار است بپیماید. اکثریت نوع انسان به‌روشهای نابودی و یا خلق محصولات جدیدی که آدمها در واقع نیازی به آن ندارند کار می‌کنند. در صورتی که باید مشغول عمل کرد به‌روی تحولات معنوی باشند یعنی درمان بیماری‌های انسان، کاویدن اسرار زندگی، پیمودن اعماق افیانوسها و رسیدن به جهان خداوند از طریق سفر روح.

کلام ماهانتا می‌تواند به تنهایی دنیا را کاملاً و به‌طور قطعی تغییر دهد. او تنها موجودی است که ادراک معنوی خود را فراتر از هر نقطه‌ای که تا به حال در طی تاریخ بشریت شناخته شده بالاتر برده است. عموماً با آنهایی که چله‌ای اک می‌باشند ارتباط برقرار می‌کند ولی بسیاری از اوقات هم با گروه‌های مردمی یا افرادی خارج از پیروان خودش ارتباط برقرار می‌کند. غالباً از یک چله‌ای اک استفاده می‌کند تا اندیشه‌های را به افراد زیادی در دوردستها منتقل سازد. او همانگونه که همیشه در ارتباط با تمامی ست - سنگ‌های اک یا مجموعه‌ای از روح‌ها می‌باشد با هر چله‌ای اک به‌طور شخصی یا انفرادی نیز در تماس است.

در عین حال اگر استاد اک مایل باشد می‌تواند با تمامی انواع بشریت و موجودیت کشورهای مختلف در هر زمانی علی‌رقم زبان آنها ارتباط معنوی برقرار سازد. او می‌تواند با هر موجودی به‌روی هر منطقه‌ای بدون در نظر گرفتن آن منطقه ارتباط برقرار کند. او ساکنین هر منطقه در کل هستی را ایمن و مشغول انجام کارهایی مسالمت‌آمیز با علتی مشترک نگه می‌دارد، گرچه ممکن است در ظاهر و با حواس بیرونی به نظر کارهای مربوط به اک نرسد. ولی اک عامل بنیادین و جوهره‌ی زندگی است که فقط مهدیس می‌تواند در تمام زبانها، مذاهب و فلسفه‌ها در همه مکانها آنرا تشخیص دهد. بنابراین تمامیت زندگی از اک جاری است و تمامی مذاهب، فلسفه‌ها و نوشته‌های مقدس بر اساس اک و سرچشمه‌ی اصلی آن به نام شریعت - کی - سوگماد بنا شده‌اند.

افراد و نژادهای مختلف که دارای سطوح آگاهی متفاوتی هستند به دلیل پیشرفت‌های معنوی و مراتب تفکری پایین خود اک را به بخش‌های گوناگونی تقسیم می‌کنند. معدودی دارای گنجایش آگاهی لازم جهت پذیرش اک هستند. به این دلیل است که بسیاری در ادراک و جذب مفهوم آن شکست می‌خورند.

معدودی آنچه که اک می‌تواند انجام دهد را درک می‌کنند. قصد آن بسیار گسترده و با عظمت است. آن معدود انتخاب شده‌گانی که به‌سمت آن می‌آیند در واقع پیروان خوش‌شانس راه‌های معنوی‌اند. این روح‌ها بدین دلیل خوش‌شانس هستند که به نقطه‌ی اوج تعالیم خود در جهانهای پایین رسیده‌اند و از آزمونهای سوگماد که توسط کل‌نیرانجان اجرا می‌شوند، عبور کرده‌اند. آنها خوشبخت‌اند زیرا پس از قرن‌ها تعالیم معنوی و تناسخات متعدد به آخرین زندگی خود به‌روی سیاره زمین رسیده‌اند و تحت راهنمایی ماهانتا قرار دارند. او با عشق زیادی آنها را به زیر بالهای مراقبت خود

می‌برد و پس از آن هر کجا باشند، همراهی‌شان می‌کند، چه به‌روی این سیاره و چه در جهانهای آسمانی. او همیشه با کسانی که به آنها وصل اک را داده است، باقی می‌ماند، چه کالبد فیزیکی را ترک گفته و چه هنوز در آن باقی باشند. عموماً گفته می‌شود که همراه چلاهای خود و آنهایی را که به‌روی زمین و یا جهانهای معنوی واصل گردانیده، تفاوتی نمی‌کند از این زندگی گذر کرده باشند و یا نه، باقی می‌ماند.

انسان اگر نتواند همه چیز را طبقه‌بندی کند دیوانه می‌شود. او باید برای همه چیز به گونه‌ای توضیحاتی داشته باشد. هرگاه لازم باشد آدمی از اعصار تاریک بیرون کشیده شود، استاد اک در قید حیات حضور محرمانه‌اش را آشکار می‌کند. سه‌چهارم از نژاد انسانی اوقات را در بی‌هدفی و سرگردانی سپری می‌کنند. خصوصیات انسانی توسط محیط زیستش معین می‌شود و نه وراثتش. اشتباهات آدمی توسط تعالیم نادرست و کارما ابلاغ می‌شوند. منشأ فسق و فجور جوانان کل نمی‌باشد بلکه ناشی از نقصان تعالیم معنوی در این زندگی است. رمز و راز، اصطلاحاتی رضایت‌بخش برای توضیح تجربه‌ی خداوند نمی‌باشند. بلکه معرفت، باطنی است که غالباً به‌صورت تشعشع خیره‌کننده‌ای شناسایی می‌شود. ولی ادراک مشخصه‌ی آن همیشه چنین تجربه‌ای را در زندگی فرد به دنبال ندارد. پرده‌ی حجاب و دیگر پرده‌ها، گاهی اوقات بی‌اطلاع کنار زده می‌شوند تا روح بتواند خویشتن درونی‌اش را مشاهده کند تا در نتیجه آن راز مجهول را هرآنچه که می‌نامد، آشکار سازد. سپس پرده برافتاده و حداقل مقداری از آن نسیان کاسته می‌شود.

سوگماد، تا به‌حال هزاران نام داشته است ولی تمامی آنها نامناسب بوده‌اند. این حقیقت را آگاهی، نیکی، زیبایی و حق نامیده‌اند. فلاسفه آنرا مطلق یا حقیقت‌غایی می‌نامند. عرفای غرب آن را قلمرو خداوند نامیده و غالباً به‌عنوان خدا می‌شناسند. برای هندوان برهما و پارا اتما می‌باشد، عشق صوفیان، و برای چینی‌ها تائو یا طریقت است. بودائیست‌ها می‌گویند نیرواناست. ولی هیچ‌یک حقیقت واقعی سوگماد نیستند. این نهایت تام و تمامی حقایق است. نهایتی آنچنان فراتر از تمامی چیزهاست و محدودی بدان دست یافته‌اند. نامی برای این حقیقت وجود ندارد، زیرا نام‌ها محدودیتها را به وجود می‌آورند. بنابراین تمامی آنهایی که با نام شناسایی شده‌اند در جهان کل واقع‌اند. آنچه که در اینجا ذکر شد به‌غیر از سوگماد تماماً تجلیات منطقه‌ی چهارم هستند. اگر می‌شود آنرا توضیح داد، هنوز در منطقه‌ی چهارم یعنی ذهن واقع شده است که آخرین منطقه و هنوز تحت نفوذ کل نیرانجان است. به همین دلیل است که سوگماد نام خود را از اقیانوس عشق و رحمت گرفته است. جهانی ناشناخته، خود ناشناختنی است.

عرفا و شعرا عموماً درونگرا هستند و ارتباط خوبی با جهانهای بیرونی ندارند. بسیار خوش‌شانسان‌اند زیرا گاهی تصاویر حقیقت ناخواسته بر آنها متجلی می‌گردد. ولی اگر بتوانند بر این تصاویر غلبه کنند بسیار خوشبخت‌تر خواهند بود. برونگرایان اینگونه خوش‌اقبال نیستند زیرا عموماً وقتی نظری بر واقعیت خداوند می‌افکنند آنچنان از سلامتی عقل خود می‌ترسند که بدون هیچ‌گونه تماس مجددی عقب نشینی می‌کنند. آنها در حضور هر فردی که چنین تجربیاتی داشته است و می‌تواند آنها را کنترل کند احساس ناراحتی می‌کنند.

چنین تجربه‌ای درست است ولی آنها نام عدم تطابق ذهنی بر آن می‌نهند و یا به دیدن پزشک خود می‌روند. هنگامی که فردی در ارتباط با عنصر خالص حقیقت الهی قرار می‌گیرد، کلماتی برای صحبت در مورد آن نمی‌یابد. زیرا نمی‌شود آنرا از چیزی که با آن یگانه است مجزا کرد. هنگامی که بر آن نامی بگذاریم و با کلمات بازی کنیم در واقع گفته‌ایم طبیعت آن مادی است.

آگاهی انسانی به آسانی از سمبل‌ها رها نمی‌گردد. اگرچه عرفا از هر نوع اصطلاحاتی مانند برکت الهی، عشق غایی و غیره بسیار استفاده می‌کنند. ولی این القاب مربوط به ذهن است که در تلاش جهت به‌دست آوردن آنچه برایش ناشناخته

است، می‌باشد. قرن‌هاست که این عمل تکرار شده و محدود به ایمان، مذهب، شخص، کیش یا فرهنگ نمی‌شود. از آغاز زمان تا به حال در بسیاری از بخش‌های دنیا پیدا شده و خودش را برای برخی آشکار ساخته است، ولی نه برای همه.

( سوگماد ) دارای سوگلی نیست ولی همیشه بخشی از خودش را برای کسانی که مصرند و از اصول استاد اک در قید حیات تبعیت می‌کنند، آشکار می‌سازد. بسیاری از اوقات توجه او معطوف به اقتصاد سیاست‌میلت‌هایی است که اهل راز آن در آن سکوت می‌کنند زیرا معمولاً تجلی گاهی از منطقه‌ی ذهنی می‌شود.

اکیستی که به مراتب فراتر از سطح نمود و تجلی می‌رسد سرمست دیدار حقیقت واقعی می‌گردد و دیگر به اشکال قراردادی اهمیتی نمی‌دهد. او فراتر از ادب و رسوم، مذهب، فلسفه، اقتصاد و دیگر اشکال مادی که برای او خفقان آورند، رشد می‌کند. اگر افراد بدگمان معتقدند تجربیات مربوط به حقیقت الهی فقط توهم می‌باشند از جهالت خود در رنج خواهند بود. هر اکیستی که تجربیات گسترده و طولانی مدت

داشته باشد در اعتبار آنها تردید نمی‌کند. ولی آنچه که برای واصلین پیش می‌آید این است که ارتباط برقرار کردن با غیر واصلین برایش بسیار مشکل خواهد بود. زندگی آن چنان که جهانهای مادی ایجاب می‌کند متاسفانه تجربیات اکیست و اعتبار ماهانتا را نمی‌پذیرد. بنابراین متوجه می‌شویم که تمامی اکیست‌ها علی‌رغم ملیت و هویت معنوی‌شان هنوز شاگردان اکنکار هستند. تفاوتی نمی‌کند چلا به‌روی منطقه فیزیکی باشد یا اتمالوک (منطقه‌ی روح) او هیچ‌گاه احساس نمی‌کند در یک جهان یا مرتبه‌ی جدیدی قرار گرفته است. او هنوز تحت اقتدار جامع اک است و قوانین مستقل مناطق مختلف باید بنابر نظر فرماندهان و نگهبانان معنوی مختلف آنها مورد احترام و تبعیت قرار گیرند. او حتی احساس یک مقیم یا بیگانه‌ای که مانند یک مسافر جدید یا توریست و تاجر وارد کشور تازه‌ای می‌شود، را ندارد.

موجودات هر منطقه به حضورشان گونه‌ای می‌نگرند گویی یک نوع قرار داد خدمت است. در واقع باید همین‌طور باشد زیرا اگر نسبت به آن آگاه باشید یا نباشید، همگی فرزندان سرزمین اک هستند. بنابراین تفاوتی نمی‌کند روح برای خود چه مذهب یا طریقی را برگزیند زیرا او مقیم کامل سرزمین اک است. تمامی روحها چه بخواهند و چه نخواهند به آن سرزمین تعلق دارند. هر چقدر بیشتر از آن امتناع کنند و در مقابل اک بایستند مدت حیات آنها به‌روی چرخه‌ی هشتاد و چهار، **اواکوان**، بیشتر خواهد شد. تمامی روحها علی‌رغم ایمان، کیش، فرهنگ، فلسفه و آئینشان از آغاز زمان این تسلی خاطر را داشته‌اند که ساکنین سرزمین اک هستند.

خدمت به‌روی سیاره‌ی زمین در شکل انسانی و یا هر یک از مناطق روانی در مقابل دریافت بلیط قلمروی واقعی خداوند که همانا اکنکار می‌باشد، بهای کمی است تا آدمی پردازد. بنابراین اکیست متوجه می‌شود که در هر دوره‌ی زندگی روحی در جهان هستی فقط یک ماهانتا وجود دارد. تمامی اساتید اک دیگر در نظام وایراگی برادران اساتید اک، به‌عنوان **ماهارج** شناخته می‌شوند.

هر **ماهارجی** تابع استاد اک در قید حیات است. تفاوتی نمی‌کند چه کسی باشد زیرا ردای قدرت در دست ماهانتا است. در بیست و دوم ماه اکتبر به او تحویل داده می‌شود. این تاریخی است که در نقطه‌ی اعتدالین آسمانها، ماه کامل است. ماهانتا تا زمانی این ردای قدرت را نگه می‌دارد که به موقعیتی باطنی در نظام وایراگی واقع در جهانها به عنوان همکار معنوی والائتری منتقل شود. سپس او نیز تابع ماهانتا یا استاد اک در قید حیات بعدی می‌گردد. او همچنین عضوی از این نظامی است که خود قبلاً در رأس آن بوده و مستقیماً در قبال سوگماد مسئولیت دارد.

ماهارجها را به‌عنوان آنان که ساکت هستند می‌شناسند. زیرا آنها مسئولیت تمامی جهانها و امور مربوطه‌ی هر یک می‌باشند. تمامی روحهای واقع در جهانها درون مدار امور مربوطه به آنها قرار گرفته‌اند. وظیفه‌ی آنهاست که مراقب باشند هر روحی علی‌رغم موقعیتی که در آن واقع شده‌اند اهمیت زیادی ندارد. حال بستگی به آن دارد که با فرصت اهدا شده چه می‌کند. او باید فقط متوجه این فرصت شود سپس هر مذهب، کیش یا اعتقادی که تا به حال پیرو آن بوده است فراموش می‌کند و می‌داند که فقط باید یک قدم تا طریقت اک، یعنی مسیری که به سوی خداوند می‌رود، بردارد.

سپس می‌آموزد هر روحی که جایی در جهانهای خداوند زندگی میکند در واقع پیرو اک می‌باشد. تا زمانی که پاهایش را مستقیماً در مسیر اک تحت راهنمایی ماهانتا قرار ندهد، تلاش و اوقاتش بیهوده است. مسیرهای پایین‌تر فلسفی و مذهبی ضروری‌اند ولی هیچ‌یک ابدی نمی‌باشند. به زودی متوجه می‌شود با رسیدن به سطوح خاص معنوی قادر به ملاقات استاد اک در قید حیات و حل مشکلات معنوی و مادی‌اش خواهد بود. متوجه می‌شود که تمامی مذاهب، اعتقادات، و فلسفه‌ها صرفاً قدمهای ضروری جهت رسیدن به اک می‌باشند. همه آنها بخشی از اک همیشه حاضر می‌باشند. هیچ چیز نمی‌تواند وجود داشته باشد مگر به‌خاطر اک و تا زمانی‌که فرد خود را در اک قرار نداده و نداند اک چیست، در چرخه‌ی کل می‌چرخد. او متوجه می‌شود که فلسفه صرفاً دلیلی روانی جهت مطالعه مذاهب توسط منطق است. او می‌داند مذهب مقصدی است که کل جهت کنترل توده‌ها تعیین کرده است.

کل به‌روی ذهن و آگاهی کالبد چنان اهمیت و تأثیری قرار می‌دهد تا روح نتواند خود را آزادانه ابراز کند. تنها هنگامی که فرد فراتر از منطق و روشن‌فکری می‌رود و وارد حیطه‌ی معنوی می‌شود، که اک را واقعاً بشناسد. اک برای او، آن حقیقت و جوهر سوگماد می‌باشد که توسط چشمان، حواس و ادراکات دنیوی، بدان دست نمی‌یابند. فقط در خویشتن واقعی که به‌عنوان روح شناخته می‌شود آنرا می‌توان یافت. همراه با آن صوت فلوت سوگماد شنیده می‌شود. این همان تجربه‌ای است که پس از کسب آن دیگر هیچ‌گاه از روح جدا نخواهد شد. چیزی ورای کلمات، اصوات، سمبل‌ها و نشانه‌ها. تا زمانی‌که روح به این مرتبه‌ی آگاهی نرسیده باشد هم‌چنان در دام کل دست و پا می‌زند. هدف نیروی کل این است که روح را آنقدر در این دام نگه دارد تا حقیقت را بی‌آموزد

و مسیر کمال یعنی اکنکار را آغاز کند. این همانا مسئولیت و مأموریتی است که خداوند به کل نیرانجان سپرده است.

## فصل یازدهم

### راه کمال در اک

دلیل عمده‌ی شکست نوشتجات معنوی، ماورایی، عارفانه و مذهبی به دلیل عدم ادراک نویسندگان آنها از این است که آگاهی به تنهایی همانا معرفت نمی‌باشد. مجموعه‌ای از اصول و نظرات نمی‌توانند خود به خود ادبیات یا هر نوع آثار مطلوبی را ارائه دهند.

اغلب ادبیات مذهبی شرقی و نوشتجات مقدس غربی شامل زمینه‌های آگاهی و اصول تاریخی‌اند. البته بخشی از آنها حاوی معرفت هم می‌باشند ولی عموماً افسانه‌ها و اسطوره‌هایی هستند که به‌گونه‌ای شاعرانه ابراز شده‌اند. آنها صرفاً می‌خواهند بیانگر آن چیزی باشند که نویسنده می‌خواهد پیروان و خوانندگان آن باور دارند. راز مقدس اک در وصل نهم نهفته است زیرا وقتی فرد به این سطح رشد معنوی می‌رسد دیگر نمی‌خواهد در این دنیا زندگی کند. او مرده‌ای می‌شود که هنگام مرگ کالبدش بیدار خواهد شد. او هیچ چیز در نوشته‌های مقدس مذهبی نمی‌یابد و هیچ‌گاه نمی‌خواهد آنها را بخواند یا بدان مراجعت کند. در این زندگی به دنبال افتخارات و القاب نخواهد بود و از تمامی آنچه به او داده می‌شود امتناع می‌کند. او نسبت به نقطه‌ی رنج خود صادق می‌شود و هیچ‌چیز خوشایندی در این دنیا نمی‌یابد. اصلاحات اجتماعی یا برقراری نظام زندگی برای توده‌های مردم دیگر برایش جالب نخواهد بود. فقط می‌خواهد تمامی روح‌ها فرصت رستگاری از طریق اک را داشته باشند. اک مانند درمانی برای بیماری این دنیا نیست بلکه فقط مسیری برای دست یافتن به آزادی معنوی است.

ماهانتا می‌تواند دنیا و تاریخ آنرا تغییر دهد ولی احتمال اینکه او چنین کاری کند بسیار کم است. تمامی اساتید اک به دلیل ابلاغ معنویت به عصر مادی (فیزیکی) وارد این جهان شده‌اند. او به هریک از نژادهای انسانی یک تلنگر معنوی وارد می‌سازد تا آنها را به جلو راند. ولی همیشه زمان معینی برای چنین کارهای الهی وجود دارد و هنگام فرا رسیدن زمان مناسب هر استاد اک در قید حیاتی مربوط با آن عصر، طبیعت واقعی خود را به جهان آشکار می‌سازد. هیچ‌یک از این اساتید در ارائه‌ی دکترین‌های اصلی با یکدیگر تفاوتی ندارند. توصیه‌های اصلی تعالیم اساتید اک همگی بر اساس تعالیم سوگماد می‌باشند و درست مانند یک بند زرینی به هم تنیده شده‌اند. آن موجودات الهی هنگامی به‌سوی مردم آمدند که به کمک آنها نیازی بود، هنگامی که معنویت در پایین‌ترین تار و پود یک کشور یا سیاره‌ای قرار گرفته و ماده‌گرایی غالب گشته بود.

هر استاد اک در زمان مربوطه‌اش شریعت معنوی را بارها و بارها برای آنان که پیروی مسیر اک بودند مقرر داشت. این قوانین که حقیقی هستند همیشه برای هدایت انسان به‌سوی خداوند وجود داشته‌اند ولی صنف کاهنان قوانین اک را در برگرفته‌اند و مبدل به اصول مذاهب سازمان یافته کرده‌اند. بنابراین روح معنویت و نیروی انگیزه‌ای که در عصر استاد اک مستولی می‌شود همگی زیر بار سنگین اصول متعصبانه مذهبی ناپدید گشته‌اند. در نتیجه اساتید اک همیشه این مسئولیت را دارند که مذاهب جدید یا مدارک و فرهنگ‌های اسراری بنا نکنند. در عوض افکار مذهبی تمامی آدمها را از نو تجدید می‌کنند و ادراک بالاتری از زندگی به آنها هدیه می‌کنند. کسانی که بنیانگذار اعتقادات متعصب بوده‌اند از اینجا گذر کرده و اندکی از خود باقی گذاشته‌اند. بعدها شخصی از کلماتی که آن بنیانگذار ادا کرده، مذهبی به ثبت رسانیده است. تمامی مذاهب علی‌رغم آنچه که هستند و کسی که آنها را بنا نهاده، از یک مبدأ جاری شده‌اند، آنهم اک است. اک زندگی است. جریان صوتی حیات. آن زمان به زودی فرا می‌رسد که اک به‌عنوان باور معنوی جهانی به دنیا معرفی گردد. نوع انسان آن را می‌پذیرد. اک به تمامی نژادها و کشورها خدمت خواهد کرد. مسیر در حال آماده شدن است تا ماهانتا بتواند این پیام جهانی را به همه برساند.

هنگامی که همه جا پر از جنجال و درهم ریختگی باشد، این زمان فرا می‌رسد زیرا نوع انسان بیش از همیشه بدان نیاز دارد. یعنی هنگامی که زمین با زلزله و آتشفشانها می‌لرزد و شرق و غرب در آتش جنگ‌ها می‌سوزند. دنیا باید عذاب بکشد زیرا تمامی دنیا باید رها شود.

وقتی چنین موقعیت‌هایی در بدترین شکل خود قرار گرفته‌اند استاد اک در قید حیات خود را برای عموم می‌شناساند و مأموریتش را برای تمام دنیا آشکار می‌سازد. او به واسطه‌ی نیروهای معنوی‌اش تمام ناسازگاری‌ها را یکباره به پایان می‌رساند و صلح را



برای تمامی ملیت‌ها برقرار می‌سازد. سپس نوع انسان در تمامی سیارات نظام دنیوی از کشمکش و درگیری‌ها رها می‌شود.

هیچ‌کس نباید تصور کند که استاد اک در قید حیات آن غول روحانی تخیلات او می‌باشد. معدودی از اساتید اک مانند آن خدامردی خواهند بود که اکثریت توده‌های مردمی متصور شده‌اند. آنها بسیار منفک از تصورات عموم‌اند و آنگونه که مایل‌اند زندگی می‌کنند و معمولاً تنها هستند و برای کسی مزاحمتی ایجاد نمی‌کنند. مشکلی که در میان مذاهب متعصب وجود دارد ناشی از عدم ادراک آن بخشی از آنهاست که باعث نابودی ارتباطات می‌شود.

مشکل این نیست که شاگردان هر نوع مذهب اعتقادی فرصت برقراری ارتباط ندارند بلکه اغلب شایسته‌ی اک نیستند. اغلب پیروان متعصب، اعتقادات مرسوم خود را باور دارند. آنها فکر می‌کنند این اعتقادات پاسخ تمامی سئوال‌های مربوط به زندگی و مشکلات آن را می‌دهد. بنابراین از پذیرفتن دیدگاه‌های یک چلای اک امتناع می‌کنند. در جهان‌های پایین این بسیار خطرناک است و البته دام نیروی کل است.

بنابراین چلای اک هنگامی که می‌خواهد پیامی به دیگران برساند باید با احتیاط پیش برود. معدودی مایل بر شنیدن هستند زیرا در آداب و رسوم مذهبی خود غرق شده‌اند و معتقدند هر چیز دیگری اشتباه است. نام بنیان‌گذار مذهب آنها بخشی از تار و پود زندگی‌شان گشته است و اگر شخصی در مورد چیزی برتر از آن صحبت کند خطرناک است. به همین دلیل است که اکیست بودن امری جسورانه است. ولی اکیست باید ایثار کند و پیش رود تا پیام اکنکار را همه جا بگستراند.

او می‌داند که خطرناکی وجود دارد زیرا نیروی کل از تمامی آنان که پیچیده در تعصبات مذهبی‌اند استفاده می‌کند تا از شر او رها شود. اکیست هر طور که بتواند مأموریتش را انجام می‌دهد ولی باید بداند که زندگی اجازه نمی‌دهد او هرآنچه را که به خاطر اک می‌خواهد اجرا کند. همچنین می‌داند که اگر اک از او به‌عنوان یک مجرا استفاده کند همه چیز درست پیش خواهد رفت. بنابراین اهمیتی نمی‌دهد برای کالبد انسانی‌اش چه اتفاقی افتد زیرا هیچ‌چیز نمی‌تواند مانع او باشد. او اهمیتی نمی‌دهد اگر همه‌چیز دنیای مادی‌اش را از او بگیرند. اگر همه‌چیز را به غیر از خودش از دست بدهد اهمیتی ندارد مگر رساندن پیام اک.

تأثیر عمیق ماهانتا بر روی کسی که او را شخصاً یا به‌عنوان موجودی معنوی در کالبد **اتما** (روح) پس از گشودن چشم معنوی‌شان می‌بیند بسیار شگفت‌انگیز است. کسانی که بدون اعتقاد به اک او را به خاطر معنویت باطنی‌اش مورد احترام قرار می‌دهند بسیار نادرند. ولی بی‌توجهی به عظمت معنوی ماهانتا مانع از این نمی‌شود که افراد مادی‌گرا انوار مشعشع روحانی که از او ساطع می‌شود را متوجه نشوند. به کسانی که نزد استاد اک می‌آیند و می‌گویند آماده‌اند تا تعالیم او را پیروی کنند گفته می‌شود تا با آنکه تجربیات معنوی داشته‌اند ارتباط برقرار کنند. ارتباط با چنین افرادی کمک می‌کند تا معنویت پنهان درونی آنها آشکار شود. کسانی که چنین تجربیاتی داشته‌اند اغلب مهدیس‌ها، واصلین حلقه‌ی پنجم هستند. بنابراین در قدم اول معاشرت با این افراد بسیار مهم و غالباً آخرین چیزی است که ماهانتا به جستجوگران سوگماد می‌گوید.

مهدیس‌ها فراتر از منطقه‌ی ذهن هستند به همین دلیل جادوگری تمرین نمی‌کنند. این شامل جادوی سیاه و سفید می‌شود زیرا اگر چنین کند حتماً منجر به پشیمانی‌اش خواهد شد. او می‌آموزد که استفاده از جادو برای انجام هرکاری علی‌رغم اینکه چه هست تأثیراتی می‌گذارند که خوب نیستند. اگر از جادوگری برای درمان یا صدمه به دیگران استفاده کند اشتباه است. هنگام درمان صدمات جسمانی این اک است که عمل می‌کند نه جادو که بخشی از نیروی ذهنی یا نیروی کل است.

هنگامی که مهدیس به این درجه از تحولات معنوی نائل می‌شود باید اجازه دهد اک او را به‌طور کامل به‌عنوان مجرای قرار دهد. پس او برای همه مبدل به همه چیز می‌شود. برای کسانی که تابع قوانین هستند او مبدل به فردی تابع قانون می‌شود گرچه خودش اینگونه نیست. برای افراد خارج از قانون او خارج از آن خواهد بود. برای ضعیف و برای قدرتمندان بسیار قوی خواهد بود. پس او برای همه مبدل به تمامی چیزها می‌شود تا بتواند به مردم کمک کند و در صورت امکان به‌سوی ماهانتا استاد اک، آنها را هدایت کند. برای مهدیس زندگی یک بازی سینمایی می‌شود که اپیزودهای گهواره تا گور را برایش آشکار می‌سازد. به‌حای اینکه حقیقت را از طریق مقاصد ذهنی جستجو کند، او به دنبال اصول ابدی و واقعی اک خواهد بود. هیچ‌گاه اک را در توهمات جستجو نکنید زیرا آنجا نخواهد بود.

نیروی اک می‌تواند به هر نوع ضلالتی در زندگی چیره شود. میلیون‌ها نفر تحت تأثیر این توهم‌اند که بیهودگی، گناهان و بی‌هدفی زندگی‌شان مربوط به ارتباطات محیط زیست و مادی‌گرایی‌شان می‌باشد. اگر افرادی در اک دچار بی‌هدفی بشوند، زندگی برای آنها کسل‌کننده خواهد بود. با مراقبه و باور ماهانتا است که آدمی می‌تواند

زندگی جدیدی داشته باشد. فقط ماهانتا می‌تواند روح را تصفیه کند و تمامی آنچه را که در این جهان مادی به وجود آورده است، بپوشاید. او به روح یک هدف و مبارزه جدیدی عطا می‌کند. او چیزهای فناپذیری را که انسان برای خویش به وجود آورده است، برایش آشکار می‌سازد و چلا تمامی تصورات دروغین زندگی را از خود دور می‌سازد و حکمت الهی را مشاهده می‌کند، دیگر پیرو نقطه نظرات دیگران نخواهد بود. او حقیقت را می‌داند و ادراک می‌کند. کسی که عمیقاً به درون خود می‌نگرد و چیزی جز ترس و تاریکی و وحشت نمی‌بیند، نباید واهمه‌ای داشته باشد و یا لبان خود را بگذرد. بلکه باید در جستجوی ماهانتا باشد که درون قلب او حضور دارد. این زمان است که از اک و اهداف آن در ارتباط با خودش آگاه می‌شود. او می‌آموزد که طبیعت الهی درونی‌اش بر او آشکار خواهد شد و اینکه دیگر هیچ‌گاه اوقاتش را با بی‌تفاوتی سپری نخواهد کرد. او می‌آموزد که هیچ‌کس از طبیعت الهی آگاهی اک اخراج نمی‌شود و این فقط خود انسان است که خویشتن را از آن جدا می‌سازد. این انسان است که تصور می‌کند تا آنجایی که خواسته‌های بی‌موردش او را هدایت می‌کنند آزادانه زندگی کند و عقوبت چنین رفتاری را نبیند. انسان اگر بر این افکارش پافشاری کند در واقع زندگی‌اش را در یک رویای عمیق محصور ساخته است. اگر تجربه‌ی دانستن خویش واقعی‌اش را داشته باشد هیچ‌گاه نسبت به دیگران احساس نفرت نخواهد کرد.

کسانی که دارای **آگاهی ضمیری** هستند اغلب آنرا با آگاهی خویش و ادراک خویش مغشوش می‌سازند. فرد چنین می‌پندارد که اگر دارای آگاهی ضمیری خویش باشد پس خود را می‌شناسد. ولی **نفس (ضمیر ego)** تنها محتویات خودش را می‌شناسد، نه خویشتن واقعی و محتویات آنرا. نفس فقط دانش انسانی و روانی دارد و غالباً کسانی که در این مرحله‌اند دانش خود را با افراد متوسط جامعه پیرامون خود مقایسه می‌کنند. عمده اصول روانی و جامعه‌شناسی مربوط به روان انسان می‌باشند و شخص اغلب به مرحله‌ی غرورآمیزی می‌رسد و تصور می‌کند که چنین حادثه‌ای برای او و جامعه‌اش رخ نخواهد داد. به بیان دیگر او به مرحله‌ی مشابهی از فرضیات واهی در مورد حضور کیفیاتی خاص در خودش می‌رسد که عملکردشان صرفاً پوشاندن حقیقت در چنین مواردی است. بنابراین فرضیه‌ی وحدت که قرار است تمامی جهان و عمل‌کرد آن را در برگیرد، دورنمایی خارق‌العاده و فوق‌العاده نیرومند دارد. کسی که جرأت کند چنین فرضیه‌ای را تجربه کند به زودی متوجه می‌شود به سمت چیزی بسیار عظیم‌تر از ادراک هدایت می‌شود زیرا او را به سوی اک راهبری می‌کند. داشتن جایگزینی ضرورت می‌یابد زیرا اگر او موجودی افراطی باشد زندگی عادی را ترک می‌کند تا گوشه نشین شود. اگر این را غیر ممکن بیابد آرمان خود را کاملاً رها می‌کند و زندگی بدون محکی را همراه با تمامی ناخوشایندی‌هایش در پیش می‌گیرد. بنابراین تنها راه حل شخصی و اجتماعی این است که میانه‌روی کند. انسان باید خداوند خود را به صورتی تبدیل و تعدیل شرح دهد که بتواند آن را بپذیرد و بنابراین گاهی شمایل اصلی آنرا محو کرده و می‌زداید.

هنگامی که انسان می‌تواند به‌طور طبیعی با تصویر خدای زودده‌اش گذران کند، همیشه همراه با دستاوردهای اجتماعی و سیاسی تمدن عصر خودش خواهد بود. هر مذهبی در تمامی دنیا به هزاران شکل تحول یافته است تا بتواند متناسب تصور انسان از انواع مختلف خدایانی که جستجو می‌کند، قرار گیرد. تمامی اینها شواهدی است برای نیاز انسان به آنچه که به‌عنوان زندگی آزمایشی شناخته می‌شود. اما میانه‌روی توسط اکسیری که منجر به عقاید تعصب‌آمیز می‌شود فاسد می‌گردد. در عین حال اگر کسی متوجه سفسطه‌های مذاهب متعصب شود معمولاً به نوعی از ادراک اک رسیده است. انسان به سخنرانی و برگزاری نمایشات مصر است ولی اک را نمی‌توان در کلام آورد. گرچه گاهی اوقات جلوه‌ای از تصاویر و استعارات توسط اساتید اک به‌کار برده می‌شود. مشکل در اینجا است که استفاده از یک زبان کلامی در واقع تظاهرات کل است و همین نمایانگر سختی‌هایی است که برای انتقال یک تصویر مثبت در معرفی اک بر این جهان وجود دارد. فلسفه و مذهب، سوگماد را به زبانی منفی تعریف می‌کنند. هیچ‌یک آن را منکر نمی‌شوند ولی هر دو اغلب چنین نمایان می‌کنند که وجود حقیقت، واقعیت ندارد. در واقع هیچ نوع واژه‌نامه‌ای که بیانگر وجود حقیقت باشد در آنها نیست.

هنگامی که چلا از طریق اک به واقعی بودن حقیقت و تعابیر بسیار زیاد آن آگاه می‌شود از مغشوش شدن او در این مورد جلوگیری می‌شود. انسان تلاش می‌کند به قلب حقیقت برسد ولی همیشه فلسفه و مذهب به نوعی مانع او می‌شوند زیرا نمی‌تواند هیچ‌گونه دریافت ذهنی از آن داشته باشد. مشکل زبان همین است زیرا برای بیان خود به صورت کلمات به جهان خارجی به‌روی قلمروی ذهنی قرار گرفته است. از آنجا که حقیقت مأورای قلمرو ذهن است نمی‌توان به غیر از دریافت درونی بدان دست یافت.

به همین دلیل است که اکنکار را می‌توان - **بشارت جاویدان** - نامید. زیرا برای **بودهی Buddhi** یعنی مکانیزم ذهن که تشخیص و تصمیم‌گیری می‌کند، غیر قابل دسترسی است. **چیتا Chitha** مکانیزمی است که از اشکال و زیبایی‌ها یادداشت برداری می‌کند و

این‌ها را واقعی می‌بیند ولی قادر نیست به بودهی منتقل سازد و **ماناس** عملکرد دیگر ذهن است که به آن ماده متشکله‌ی ذهنی (نیروی ذهن عالم) می‌گویند و قدرت دریافت احساسات و مزه‌ها را دارد. بودهی فکر می‌باشد. باید تشخیص دهد و تصمیم بگیرد چه چیزی به‌عنوان بهترین شکل معرفی‌اش به جهان خارجی مناسب‌تر است. ولی مشکل در همین‌جا است که ذهن اجازه نمی‌دهد چیزی به غیر از خودش عمل کند. باعث می‌شود انسان زندگی جنبشی را بسیار خسته کننده و مشکل یابد.

اوست که درخواست تدوین قوانین و برقراری حقوق و کسی که حامی آن باشد را، می‌کند. رسیدن به هر چیزی بیش از این برای ادراک و حواس او بسیار سنگین است. این همان چیزی است که اکیست را فرد خاصی می‌سازد زیرا او در اک قرار گرفته و همچنین در ابعاد جنبشی زندگی می‌کند. او می‌داند که هنگامی که یک حکومت متشکل ثروتمندان، دولت یا فرمانروایی حکم برقراری صلح از طریق برقراری قوانین بسیار سختی می‌دهد، هرگز صلح و آرامش برقرار نمی‌شود.

هر اکیستی می‌داند این نوع صلح و نظام ظاهری دیر یا زود دچار لغزش و اشتباهاتی می‌شود و در نتیجه مشکلات بسیاری می‌آفریند که منجر به نابودی خودش می‌شود. این ربطی به سوگماد و آثار آن ندارد. در واقع امری است که از توده‌های مردم به خاطر منافع خودش استفاده می‌کند و حامی آن کل می‌باشد که سعی در به دام انداختن روح و ذهن هر فرد مستقل را دارد. تبعیت از یک کیش، همیشه امری مذهبی نمی‌باشد بلکه اغلب امری اجتماعی است و به فرد ارزشهایی عطا نمی‌کند. جهت تأمین، فرد باید منحصراً بر ارتباط با اک تکیه کند. اقتداری که دنیوی نیست. بنابراین بنیان معنوی چلای اک را هیچ نوع اصل مغرورانه و یا ائین مذاهب متعصب، به زانو در نمی‌آورد. دلیلش یک هشیاری است که از راه تجربه به‌دست آمده و همچنین تجربه‌ی مسلم یک ارتباط باشکوه فردی و تقابل بین چلا و ماهانتا است. این امر ارتباطی به جهان فیزیکی، منطق و استدلال و آنچه‌ان که آگاهی انسان با آن آشنا است، ندارد. ولی تمامی آن مربوط به آگاهی اک است.

تمایز روشنی باید بین آنچه که در انکار ضروری و آنچه که اتفاقی است، قائل شد. به‌طور طبیعی دکتین اک به‌گونه‌ای حفاظت شده است تا متناسب روح‌هایی باشد که از آغاز هستی تا به‌حال بدان می‌رسند. این مورد بخصوص در مورد جهانهای پائین صدق می‌کند. بسیاری به‌سوی آن فرا خوانده شده‌اند ولی به زودی معدودی می‌توانند آنرا ادراک و دریافت کنند. این روح‌ها آگاهی‌هایی هستند که به سوی اک باز هستند تا هشیاری به‌دست آورند. آنها به جهانهای پائین یا هر جا که روح لازم است، خدمت می‌کنند. هر چلای اک باید ابزار انجام مقاصد آثار معنوی اک را در حیطه تجربیات پوشیده و رمزی جذب کند. او باید بداند تجربیات معنوی بر دو دسته‌اند که هر دو در آثار اک یافت می‌شوند. اول تجربیات معنوی برونی و دوم از نوع درونی می‌باشند که هر دو ادراک تجربیات کامل حقیقت الهی‌اند. ولی انسان به‌طریق متفاوتی بدان دست می‌یابد. تجربیات برونی همانگونه که از اسمش معلوم است نگاهی بیرونی و توسط حواس فیزیکی به دنیای خارجی جهت یافتن تجربه بزرگ حقیقت الهی است.

روش درونی به سمت داخل می‌چرخد و از طریق حواس و چشم درونی جهت یافتن تجربه عظیم الهی در رأس و ماورای آگاهی انسانی است. طبیعتاً این نوع تجربه باید مهم‌تر از روش تجربیات برونی باشد. در سیر تاریخ بشری این نوع تجربیات منشأ اصلی تصمیم‌گیری‌های مستقل و تغییرات و رویدادها و ملیت‌ها بوده است.

جستجوگر برون‌گرا با رفتار فیزیکی خود که شامل حواس خارجی است، همان جهانی را مشاهده می‌کند که عامه‌ی مردم نیز به صورت مثل درختان، تپه‌ها، جاده‌های سخت و میلان منازل می‌بینند. ولی او علاوه بر اینها چیزی را می‌بیند که مردم عادی نمی‌بینند. او مشاهده می‌کند این اشیا از طریق اک به صورتی استحال می‌شوند که حواس او را منور کنند. بسیاری از افراد که به آنها نام صوفی و جوینده‌ی خداوند نهاده‌اند، این نوع تجربیات را در درخشش لبه‌ی علفها و چوب و سنگ یافته‌اند. این نوع صوفیان برون‌گرا همیشه اظهار داشته‌اند، خداوند همه چیز است.

جوینده‌ی برون‌گرا توانایی دانستن و تمایز اک از چیزهای زندگی را دارا است. در عین حال می‌بیند که اک همان جان و روان تمامی چیزهای زندگی است. همین او را فراتر از انسان معمولی می‌برد که ادراک محض او به تنهایی کافی نیست تا اک را به‌عنوان کلیت یا حقیقت الهی مشاهده کند. این ادراک عارف برون‌گرا فراتر از آگاهی عقلانی‌احساسی رفته و وارد قوه‌ی ادراک مفهوم‌گرایی می‌شود. اگرچه تمایز بین اک و این‌گونه موارد هنوز کاملاً از بین نرفته است. عارف برون‌گرا معمولاً کسی است که همه چیز را با هم یکی می‌داند - مثلاً علف هماناً سنگ است - گرچه هر دو با هم متفاوتند. غالباً این‌ها شعرا، متافیزیسین‌ها، و نویسندگان مذهبی‌اند. آنچه که اظهار می‌دارند کاملاً متناقض است و در واقع مغایر هم می‌باشند. ولی متناقض‌گویی یکی از مشخصات رایج تمام عرفا است. زیرا چلا با عناصر و نیروی روانی مواجه است که به‌عنوان نیروی کل شناخته می‌شود. کل همیشه باراز و رمز و تناقض سر و کار دارد زیرا

همه چیز در جهان او دارای دوگانگی است. کل همیشه دو روی سکه را نمایش می‌دهد تا پیچیدگی و سر درگمی بیافریند. به همین دلیل است که هر عارفی در مورد ماجراهای سوگماد سؤال می‌کند. این دوگانگی است که سئوالات را برمی‌انگیزد زیرا معدودی در سطح آگاهی انسانی می‌توانند دو وجه زندگی را ادراک کنند. عارف اکیست نیست زیرا اکیست نیز هیچ‌گاه نمی‌تواند یک عارف باشد. عارف کسی است که هیچ‌گاه فراتر از جهانهای ذهنی نرفته است. او با اسرار معنوی جهانی روانی مواجه است. جهانهای واقعی سوگماد که فراتر از اتمالوک واقع شده‌اند پیچیدگی و راز و رمزی ندارند. آنها همانی هستند که هستند. عنصر کلی این جهانها همانا حقیقت است. وقتی کسی وارد این جهانها شد و خود را در یکی از مناطق آن مستقر ساخت بخشی از آنها می‌شود و هیچ‌گاه استنطاق نمی‌کند. همه چیز همان‌گونه‌اند که هستند، زیرا این‌گونه برایشان مناسب و شایسته است. او هیچ‌گاه سؤال نمی‌کند، هیچ‌گاه خود را درگیر اسرار زندگی نمی‌کند بلکه همه چیز را به‌حال خودش می‌گذارد. او می‌داند که عارف برون‌گرا موجود روان‌پروری است که بصیرت بیشتری از جویندگان یافته است و در نیمه راه رسیدن به منطقه پنجم است. این همانا تجربه روشنفکر- احساسی است. او تنها چیزی را می‌بیند که مسلم و حاضر است. مشاهده‌ی دنیا به‌عنوان حقیقت واحدی متجلی و به وحدت رسیده است. برخی این حقیقت واحد را به‌عنوان خدا می‌پندارند و دیگران این‌گونه نیستند و همگی این اندیشه‌ها به اک وصل می‌شود.

گرچه در اکثر جوامع این نوع تجربیات منجر به **پانتهایسزم Pantheism** (فرضیه‌ای که خدا را مرکب از از کلیه نیروها و پدیده‌های طبیعی می‌داند) می‌شود. از طرفی تجربه‌ی فرد برون‌گرا در جهت آغاز راه اک بسیار مهم است. ولی آن‌گونه که بسیاری باور دارند مقصد نهایی راه نیست. موفقیت درونی بستگی به خاموش ساختن تمامی حواس فیزیکی در آگاهی فرد دارد. انسانهای عادی فکر می‌کنند این‌کار بسیار ساده است. ممکن است کسی بتواند چشم‌ها و گوش‌هایش را ببندد و نفسش را هم حبس کند. می‌تواند با بستن دهان و خالی نگاه داشتن شکم جلوی قوه‌ی چشایی‌اش را هم بگیرد ولی فرد نمی‌تواند به‌سادگی مانع حواس لامسه خود بشود زیرا رها شدن از حواس ارگانیک بسیار مشکل است. ولی کاری که چلا جهت کسب تجربیات درونی و فردی باید بیاموزد همین است. او باید بیاموزد حواس لامسه و اندامهای ارگانیک خود را از منطقه‌ی هشجاری آگاهانه‌اش به‌سوی بدون مفهوم بودن چنین تجربیاتی هدایت سازد. به این صورت او دیگر نباید ریاضت حبس تنفس، بستن چشمان و خالی نگه داشتن دهان خود را بکشد. تنها کاری که انجام می‌دهد بستن چشمان و تمامی حواس لامسه است پس از این چلا تمامی تصاویر شهوانی (احساسی) را در ذهنش از دست می‌دهد. این مشکل‌ترین بخش تمرینات مراقبه است، ولی امکان‌پذیر است. سپس جریانات فکری و استدلال پردازشها در فرد متوقف می‌شود. وقتی از شر تمامی محتویات تجربی حواس (احساسات)، تصورات، افکار، و عواطف رها شد، خواسته‌ها و خشونت‌هایش ناپدید می‌شوند زیرا معمولاً فقط به‌عنوان وابستگی قوه‌ی هشجاری ادراکات وجود دارند. تمامی آگاهی مربوط به هشجاری انسان پس از این ناپدید می‌شود. اغلب اوقات وقتی چنین اتفاقی رخ می‌دهد چلا به خواب رفته یا بیهوش می‌شود - روانکاوی جامع مجموعه انسانی، آن چیزی است که عارف درون‌گرا می‌خواهد به‌دست آورد. او اظهار می‌کند آگاهی منطقی حواس محو می‌گردد و نوعی آگاهی جدید جایگزین آن می‌گردد که به آن آگاهی تصوف (نهان) می‌گویند. گرچه بسیاری از یوگی‌ها و عرفای شرقی این روش را بکار می‌گیرند ولی نهایتاً راه اشتباهی جهت رسیدن به آگاهی معنوی است. بین آگاهی معنوی و آگاهی عرفانی تفاوتی وجود دارد. اولی والاتر است. هنگامی است که فرد فراتر از منطقه‌ی اتمالوک، منطقه پنجم می‌رسد و به آن وارد می‌شود. در صورتی که آگاهی عرفانی فقط شخص را به منطقه ذهن می‌رساند.

**سامادهی Samadhi** که مرتبه‌ی آگاهی عرفانی است مربوط به جهانهای روانی می‌باشد. ولی **نیروی کالپا Nirvikalpa** مرتبه آگاهی معنوی است و مربوط به جهانهای واقعی اک است. این مرتبه به عدم وابستگی منجر می‌شود و نهایتاً چلا را از میان حلقه‌های وصل به‌سوی وصل نهم هدایت می‌کند یعنی مرتبه‌ای که او عضوی از نظام باستانی و پراگتی، اساتید اک می‌گردد.

هنگامی که فردی به مرتبه آگاهی سامادهی می‌رسد، با کل یکی می‌گردد ولی به‌نظر می‌رسد با سرچشمه‌ی الوهیت، سوگماد یکی شده است. به همین دلیل است که بسیاری گفته‌اند قلمروی خداوندی، هیچ خالص، کویر و بیابانی بیش نیست. دوباره عارف استعاراتی را به‌کار می‌گیرد که برای چلا بی‌حاصل‌اند. او احتیاجی به توضیح در مورد سوگماد و اک ندارد زیرا درون جهانهای معنوی آن نور و صوت می‌باشد. تمامی آنچه که هست، همین است. شخص احتیاجی به توضیحات در مورد نور و صوت ندارد زیرا توضیحی وجود ندارد. روح آنچه را که در جهان سوگماد می‌گذرد نمی‌تواند بلافاصله نه نام مذهب و نه فلسفه بر آن نهد.

همچنین در مطالعه‌ی تجربیات جهان درون اغلب افراد معتقدند تجارب عرفانی و مذهبی مانند هم هستند و در واقع هیچ‌یک از اینها با تجربیات اک یکسان نیستند. ارتباطی مهم بین عرفان و مذهب وجود دارد ولی نه آنچنان نزدیک و صریح که دیگران تصور دارند. تجربه‌ی عرفانی را در اینجا توضیح دادیم ولی تجربه‌ی مذهبیون مربوط به بخشی کاملاً متفاوت است که به‌عنوان وحدت با خداوند تعبیر می‌شود. در صورتی که تجربه اینگونه نیست و تنها تعبیر آن بدین شکل است. مشکل بزرگ در اینجا است که اغلب روح‌ها توانایی تحلیل مناسبی جهت تمایز تجربه و تعبیر آن را ندارند. اکیست معمولاً این تعلیمات را دیده است و هنگامی که تجربه‌ای اینگونه دارد می‌تواند آنچه را واقعیت، جعل - واقعیت و غیر واقعی است از هم تشخیص دهد.

تجربه درون‌گرایی اغلب به فرد این احساس را می‌دهد که به‌سوی ابدیت در حال ذوب شدن است. مذهبیون نور درخشانی را تجربه می‌کنند که به نظر می‌رسد در مرکزیت تمامی چیزها است. ولی هر یک در حال رسیدن به منطقه‌ی بالای ذهنی هستند و توسط کل نیرانجان فریب خورده‌اند. اکیست با کمک استاد اک در قید حیات وارد اتمالوک (منطقه پنجم) می‌شود. او هیچ‌گاه توسط کل نیرانجان به‌گونه‌ای فریب نمی‌خورد که جهان **برهم** (منطقه‌ی ذهن) را منطقه‌ی نهایی و غایی بیندارد. همچنین باور نمی‌کند منطقه‌ی **ساگونا برهم** که جهان ناخودآگاهی است آخرین تمامی مسیرها است. او می‌داند که مسیر اک به سوگماد منتهی می‌گردد.

او به جلو پیش می‌رود تا زمانی که به اقیانوس عشق و رحمت برسد. هیچ چیز نخواهد و نمی‌تواند مانع او شود زیرا این راهبری استاد اک در قید حیات است که به‌سوی جهانهای بالا هدایتش می‌کند جایی که مأموریت معنوی خویش را دریافت می‌کند و همکار سوگماد می‌شود. جوینده چه بخواهد یا نخواهد مسلم است که تجربه‌ی عرفانی او را به سوی پیوستگی عمیقی با مذهب، فرهنگ و تمدن زمان خویش می‌رساند. تمایلی جهت عضویت در دار و دسته‌ای در او بر نمی‌انگیزد ولی خصوصیات و ویژگی‌های او را هم اساساً تغییر نخواهد داد. اگر یک هندو است، هندو باقی خواهد ماند و اگر چینی است، یک چینی باقی می‌ماند. او هر آنچه را که کتب مقدس جامعه و تمدن خویش در بر دارد باور خواهد داشت. زمینه‌ها و تمایلات مذهبی او بخشی از فرهنگ او خواهد بود و ایمان به کتب مقدسه‌ی کشورش به‌عنوان راهنما و نیروی لازم جهت راندن در مسیر معنوی‌اش عمل خواهد کرد. اینکه او تجربه‌ی خود را در قالب چه کیشی بگنجانند غالباً بستگی به فرهنگ محیط زیستش دارد. گرچه با یک بررسی موشکافانه متوجه می‌شویم که اکثر جویندگان از عرفان‌گرایی به‌عنوان گریزی از زندگی و وظایف و مسئولیت‌هایشان استفاده می‌کنند. عارف منزوی گشته و به‌سوی خلوص و خلوتی در سعادت می‌رود. او به دنیا پشت می‌کند و نه تنها غم‌های خود را از یاد می‌برد بلکه نیاز و غم‌های همراهانش را نیز فراموش می‌کند. زندگی او سطحی و خودخواهانه می‌گردد.

مشغولیت انسان هنگام مرحله‌ی بیداری‌اش جهت آلودگی و بقای او است تا هر چقدر که امکان دارد در هر مرحله‌ای به او نشاط بخشد علی‌رغم اینکه در مرتبه‌ای عارفانه و یا آسایش مادی به‌سر می‌برد. او مقطعی از زندگی‌اش را در شک و تردید به‌سر می‌برد ولی احساس می‌کند امنیت خاطرش به‌خطر افتاده است. آنها را رها می‌کند.

وقتی به چنین مراتبی از آسایش دوباره دست می‌یابد خود را در آرمان تداوم راحتی و خوشحالی از زندگی مادی‌اش مستقر می‌کند. او می‌داند و هشیار است که زندگی بخشی از حواس فیزیکی و انسانی او هستند. به‌غیر از این چیز بیشتر در زندگی برایش وجود ندارد. او تصرفات مادی به‌دست می‌آورد و در مقابل چیز کمی که به زندگی می‌بخشد انتظار پادشاهای بسیار عظیم‌تری دارد. تحولات آگاهی او همیشه بسیار آهسته‌اند و برای کسی که چنین طبیعتی دارد زندگی‌های بسیاری به‌طول می‌انجامد. او در تکامل و تحولات مادی و نیروهای ذهنی‌اش پیش می‌رود. ولی برای او اک کلمه‌ای بیش نیست که صرفاً بیانگر منظرگاه معنوی حیات است بی‌آنکه حتی توضیحی برای آن دهد. برای او فایده‌ای هم ندارد زیرا باید از خودگذشتگی زیادی کند و بنابر جهان مادی آنچه که دست‌آورد او است بسیار کم می‌باشد. بنابراین زندگی برای او مبدل به یک آگاهی مخفی و رهایی می‌گردد که از برداشتن قدمی جلوتر به‌سوی مرحله‌ی تکاملی و تحولی امتناع می‌ورزد. در نتیجه اک یک دکتر نیست بلکه یک دوران‌دیشی است. فلسفه‌ای نیست بلکه یک حالت فکری است. این اکیست نیست که اک را به‌وجود می‌آورد بلکه اک آفریننده‌ی اکیست است و اک تمامیت زندگی است. ماتریالیست کسی است که گوناگونی‌های حیات را می‌بیند نه واقعیت آنها. کسی است که زندگی پس از زندگی در پی یافتن پاسخی برای این سؤال است که علت خواسته‌های مداوم او جهت دست یافتن به آسایش دنیوی چیست.

بنابراین اکیست متوجه می‌شود هر آن‌کس که خواستار زندگی است، می‌زید و هر آنکه خواستار عشق است عاشق خواهد بود ولی هر آنکه طالب نفرت باشد زندگی پس از زندگی از سختی و عذاب در رنج خواهد بود. اکیست نیازی به پرسیدن اینکه با

زندگی و تلاش‌هایش باید چه کند، ندارد زیرا اک مرتباً او را با دادن وظایف بی‌شمار مستغرق می‌سازد. اکیست به صورت مجرای می‌گردد که جریان الکتریکی نیرو از طریق او جریان می‌یابد. این جریان مبدل به او می‌شود تا زمانی که دیگر بین خودش و آن احساس تمایزی نمی‌کند. او متوجه نمی‌شود چه زمان آغاز می‌گردد و ترکش می‌کند ولی او را ناگزیر می‌سازد هر آنچه را که ممکن است باشد، بپذیرد. آن نیروی اک است. که از او به‌عنوان مجرا استفاده می‌کند. پس از اینکه آن را به‌عنوان بخشی از خود پذیرفته است و اجازه می‌دهد از او استفاده کند، زندگی به‌گونه‌ی دیگری نخواهد بود. او می‌خواهد تمامی زندگی‌اش به‌عنوان مجرای مورد استفاده قرار گیرد و همیشه خود را به‌روی اک گشوده نگه می‌دارد.

خوبستن پست انسان باید بپذیرد که نمی‌تواند وجود داشته باشد زیرا متعلق به کل نیرانجان است. از آنجایی که روح متعلق به جهانهای پائین نیست و فقط باید به‌طور موقتی در آنها به‌سر ببرد پس تمامی ارتباطش با اک می‌باشد. به انسان هیچ‌گونه مشکلی که بیش از تاب تحمل او باشد داده نمی‌شود. هر موجودی بنابر ظرفیتش مورد آزمون قرار می‌گیرد و نه بیش از آن. هر مشکلی که انسان با آن مواجهه می‌گردد دارای راه حل معنوی است و هر کدام درست در همان نقطه‌ای که انسان منفی و آسیب پذیر است او را آشفتگی می‌سازد.

هر آن‌کس که فقط یک چیز را بداند همه چیز را می‌داند زیرا حقیقت امری معنوی است که لاینفک از حقایق درون تمامی چیزها است. اگر شخص خود را بشناسد به ادراک خود نائل شده ولی اگر تنها یک عامل از حقیقت را بداند مسلماً تمامیت حقیقت را دریافته است. ذهن متعلق به انسان و ذهن درون انسان هر دو یکی می‌باشند. این قانون جهانهای پائین است و همانکه غالباً جوینده‌ی الهی را می‌فریبد.

انسان هیچ‌گاه نباید در جستجوی وحدت با خداوند باشد زیرا در این صورت قربانی کل نیرانجان خواهد شد و در واقع پرورش دهنده‌ی آنچه که موقتی است خواهد بود، نه آنچه ابدی و جاویدان است. فقط سوگماد ابدی است و می‌تواند به زندگی، جاودانگی بخشد. آنچه را که آدمها - خدا - می‌نامند ناپایدار است و نمی‌تواند به کسی زندگی بخشد مگر در جهانهای روان. فرد با تلاش در یکی ساختن خوبستن پست و خوبستن والای خود جهت ورود به جهانهای اک به آن خیانت می‌کند. این دو با یکدیگر نمی‌آمیزند زیرا هیچ چیز به اندازه‌ی این دو کیفیت در دو قطب متقابل قرار نگرفته‌اند. آن خوبستن پست نماینده‌ی کل، نیروی منفی است و روح نماینده‌ی نیروی برتر و اک است. این دو قلو هیچ‌گاه با هم ملاقات نخواهند کرد، زیرا نیروی ذهن عالم‌گیر یعنی پائین‌تر است باید کنار رود و پشت سر گذاشته شود تا روح بتواند به جهانهای آسمانی قدم بگذارد. معنویت و علوم انسانی نیز همین‌گونه از هم متمایز می‌شوند. معنویت نمایانگر انسان برتر و جهان است درحالی‌که علوم نمایانگر مادی‌گرایی یا منفی است. ذهن جوینده حقیقت نیست بلکه به دنبال مادیت و آنچه که جهت بقا در جهان کل نیرانجان نیاز دارد، می‌باشد.

تمامی آنچه زندگی است، اک می‌باشد. بنابراین تضاد ابدی و حقیقت جاویدان اک درون همه چیز است. فقط چلا دارای بصیرت زندگی یافتن اک است که آهسته و بی‌سر و صدا عمل می‌کند تا تحول معنوی را که هدف زندگی است، میسر سازد.

## فصل دوازدهم

### گنجینه‌های آسمانی اکنکار

هر چلای اک فردی خاص است. خاص بودن او به دلیل حمایتی است که از طرف استاد اک در قید حیات می‌شود. اگرچه قرن‌ها تحت حمایت ماهانتا بوده است ولی به حضور او توجهی نداشته و این مانع از دریافت برکات ماهانتا نخواهد شد.

چلای اک با هر عملی که در زندگی انجام می‌دهد توسط استاد او به هر طریق ممکن مراقبت می‌شود و سرشار از زندگی، عشق و بخشش و رحمت استاد اک در قید حیات خواهد بود. چلا لزومی ندارد برای اجابت نیازهای زندگی‌اش استاد اک را فراخواند، زیرا همیشه تحت مراقبت او است.

خواستنه‌ها جزء کوچک‌ترین نگرانی‌های چلا هستند زیرا هیچ‌گاه عاری از حمایت ماهانتا نیست. ممکن است گاهی تصور کند مورد عدم لطف او قرار گرفته است ولی این امر واقعیت ندارد. استاد اک ممکن است در کناری ایستاده باشد و ناظر عبور چلا از آزمونی جهت کسب تجربه‌اش باشد. ماهانتا همیشه به‌نوعی در حال آزمودن چلا است زیرا می‌داند این روشی است که چلا را هشیار و همیشه مراقب آنچه که در زندگی برایش پیش می‌آورد خواهد بود. گاهی اوقات درد است زیرا درد متعاقباً هشیاری در بر دارد و

گاهی اوقات سختی است ولی اگر چلا درست توجه کند می‌فهمد او بسیار خوشبخت است زیرا ماهانتا عمداً او را درگیر کارمایی می‌کند تا او به سطوح بالاتری دست یابد. بسیار خوشبخت است چلایی که برکات ماهانتا را دریافت می‌کند. اگر ماهانتا چلا را با تلنگر انگشتی لمس کند، با او دست دهد یا او ببوسد، در واقع هدیه‌ی الهی از طریق استاد اک به چلا رسیده است. استاد فقط یک مدیوم یا مجرای است که از سوگماد به چلا گذر می‌کند. چلا باید آن‌چنان از نظر معنوی به سطحی بالاتر متحول شده باشد تا برای کسانی که غیر واصل‌اند، الهام‌بخش آرامش ذهنی و صفای قلبی باشد. به کسانی که در اطرافش هستند باید نشاط بخشد. وقار و تواضعی شیرین، خصوصیات همراه چلای اک هستند و او نمی‌تواند به گونه‌ای دیگر باشد. او آماده است تا پیش رود و بشارت اک را به دنیا عرضه کند و اسرار آن را به کسانی که آماده‌ی گوش دادن هستند بازگو نماید. او نشان می‌دهد که ماهانتا الهی است و قالبی انسانی برگزیده تا روح را رستگار سازد.

استاد اک در قید حیات به تنهایی با اک، جریان صوتی در ارتباط است. او تناسخی جاودانه با این هدف به روی زمین دارد و می‌داند چه کسی اینجا و آنجا آماده است. چلا در طی یاری‌اش به استاد معنوی اک می‌فهمد که انسانها به‌طور نامیدانه در ذهن و مایا محبوس گشته‌اند. رویت ماهانتا در شکل بیرونی‌اش رستگاری به همراه دارد و بلافاصله به خواسته‌های بی‌ارزش پایان می‌بخشد. همان‌گونه که شب‌پره‌ها به سوی شعله‌ی آتش خوب جذب می‌شوند و مرغان زرین‌پر به سوی کندوهای عسل، آنان که باور ندارند به سوی چلا مجذوب می‌شوند و به سوی ماهانتا می‌روند. اگر این‌گونه به سوی ماهانتا راهبری نشوند، هیچ‌گاه شعله‌های درونی باورشان روشن نخواهد شد، ایثار در آنها برنمی‌انگیزد. بدون اینها رحمت توسط ماهانتا ارزانی نشده و هدف غایی حقیقت هیچ‌گاه به دست نمی‌آید.

جسم معبدی است که روح هنگام سکونت در زمین برمی‌گزیند. فانی و ناپایدار است، تابع، رشد، کهنوت و مرگ است. حواس جسمانی معمولاً فرد را به گمراهی می‌کشاند تا پیرو معلمین، فلاسفه و اساتید دروغین باشند. اینها تمامی اعمال کل به‌روی نیروهای پایین‌تر است. در رفتار و افکار چلا باید اک اول از همه باشد. تا زمانی که به این مرتبه از حیات نرسیده باشد همه چیز به نظرش بیهوده خواهد بود. اگرچه هر چیز دیگری باید فراموش شود و فقط اک باید در زندگی‌اش ارجح باشد. اگر او اک را به‌عنوان حقیقت‌نمایی درون خویش نپذیرفته باشد زندگی برایش بی‌ارزش و مخرب و بی‌مفهوم خواهد بود.

جریان آگاهی که در واقع تصور دنیوی افکار به‌عنوان جریان مداومی از تجارب و خاطرات در طی زمان است، باید توسط اک دربرگرفته شود و به‌جای آن نیروهایی که به‌عنوان نیروی کل یا جریانات روانی جهانهای پایین‌تر شناخته شده‌اند، سرشار از اک شود. فرد باید خود را با اک هماهنگ کند نه نیروهای کل. و هنگامی که در توافق با نیروی آگاهی اک قرار گرفت، این جریان به درون ذهن او جاری می‌شود و او میدل به مجرای برای حقیقت الهی می‌گردد.

ازدحام افکاری که به سوی ذهن فرد هجوم می‌آورند ناشی از عادت است و تاثیر بسیار زیادی به روی فرد دارند علاوه بر اینکه غیر واقعی‌اند و تنها انعکاس از طبیعت کل می‌باشند. اغلب با برگزیدن افکاری از اینطرف و آنطرف جهت پاسخگویی ثابت می‌کند رودخانه‌ی راکدی از مواد بی‌جان است که مرتباً توسط کل نیرانجان برانگیخته می‌شود تا تأثیرات لازم جهت نگه داشتن روح در فلس تن را اعمال کند.

تلاش جهت انتقال کلیت فکر در هر لحظه‌ی ممکن با استفاده از کلمات مشکلاتی پیش رو می‌آورد. کلمات بسیاری را باید اختراع و مجدداً بکار گرفت تا این عمل امکان پذیر شود. افکار که ساده‌ترین آن مجموعه‌ی گسترده‌ای از مشاهدات هستند اغلب چلایی را که نمی‌داند کدام یک می‌تواند انتخاب صحیح‌تری برای او باشد را دچار سردرگمی می‌کند. به‌همین دلیل است که تمرکز فرد باید به‌روی اک باشد و نه چیز دیگری. هنگامی که آگاهی فرد به روی اک متمرکز شد و سرشار از آن گشت مشکلی وجود نخواهد داشت زیرا هر کلمه، کردار و فکری در بالاترین سطوح قرار دارد و چلا از هرچه که آن فرمان دهد تبعیت می‌کند. مسئله‌ی غامض در اینجا است که آدمی معتقد است انسان به‌وسیله‌ی کلمات می‌اندیشد ولی این واقعیت ندارد و انسان در تصاویر جریان آگاهی می‌اندیشد. ولی بیشتر جریان آگاهی شامل آن چیزهایی است که در اذهان روانی و مختل یافت می‌شود، هیچ‌گاه یادآوری‌های خوشایندی ندارد و فقط گاهی اوقات جهت آرامش درونی فرد و خارج شدن او از مرتبه‌ی روانی آگاهی‌اش بسته می‌شود. کسانی که اجازه می‌دهند این جریان آگاهی آنها را کنترل کند در مراتب بسیار ضعیف و پایینی قرار دارند. هرگاه فکری خود را به فرد تحمیل می‌کند و علی‌رقم میل او اصرار می‌ورزد، آن فرد دچار دردسر می‌شود. او باید عملاً بتواند هر فکر یا خاطره‌ای را در واقع در تمامی قلمروی دانایی‌اش فرا بخواند بی‌آنکه لازم باشد از جریان فکری آگاهی عبور کند.

اغلب سیستم‌های مذهبی و متافیزیکی واقع در زمین بار سنگینی از این پیوستگی افکار را به دوش می‌کشند و زاینده‌ی آن دوقلوهای منفی عواطف یعنی نفرت و ترس می‌شوند. دکنترین جنگ‌ها، نابودی و کسب قدرت جهان را در مرتبه‌ی نامطلوب تشویش و اضطراب نگه می‌دارد. بنابراین مأموریت ماهانتا به‌روی زمین برانگیختن میلیون‌ها غیر واصل جهت انقلاب برعلیه مذاهب متعصب می‌باشد. همچنین به این مفهوم است که هرکس در مقابل ماهانتا در هریک از جهانها ایستادگی کند نادان است زیرا اک فوراً او را مجازات خواهد کرد. نیروی ماهانتا به هیچ‌وجه ائتلاف نمی‌شود زیرا منشأ آن نیروی اک است. لازم نیست او چیزی را ثابت کند زیرا همه چیز به‌روشنی زندگی است. در حالی که کشیش‌ها باید هر نوع موضوع مذهبی را با مراجعه به کتب مقدسه اثبات کنند ماهانتا تنها با حضور خود همه چیز را اثبات می‌کند.

سرچشمه‌ی اصلی هر تمدنی کلیسای آن است که وقتی رو به زوال می‌رود آن تمدن نیز از بین می‌رود. ولی همراه با اک، فرد هیچ‌نوع تنزلی نمی‌یابد زیرا نیروی آن از سوگماد است و بنابراین تماماً قدرتمند است. از آنجایی که استاد اک در قید حیات همراه با هر تمدنی در طی تاریخ بوده است، کسانی که پیرو اک می‌باشند، سطح آگاهی انسانی را نیازمند به یک راهبری مذهبی نمی‌یابند.

هیچ‌کس نباید از خوشرفتاری و نیکویی انسان سوء استفاده کند. ولی کسانی که در طلب کسب قدرت در این جهان هستند، چنین می‌کنند. تفاوتی نمی‌کند از طریق مذهب باشد یا دیگری. برای هرآن‌کس که دارای معنویت نیست معنویت گونه‌ای ریاکارانه و دورویی جلوه می‌کند. سپس انسان قادر خواهد بود هرآنچه دروغ می‌خواهد به دیگران بگوید ولی باید هشیار باشد تا به خودش دروغ نگوید - نه بدین خاطر که غیر اخلاقی است بلکه بدین خاطر که فریب خود را نمی‌خورد. فرد نمی‌تواند با شخصی که می‌داند دروغگو است در آسودگی زندگی کند.

کسانی که در مرتبه آگاهی انسانی‌اند همیشه آماده‌ی فریب دادن دیگران هستند در حالی که خودشان به‌خاطر چنین مراتب در بطالت و بیهودگی به‌سر می‌برند. استاد اک در قید حیات می‌داند درون هر یک چه می‌گذرد ولی چیزی نمی‌گوید. هر فردی که با چنین رفتاری زندگی می‌کند باید خودش نتیجه‌ی آنچه انجام می‌دهد را ببیند. تمامی اساتید اک که بدین سیاره آمده‌اند تا در آن زندگی کنند و به چلاهای اک که مایل به پیروی هستند یاری رسانند، باید وراى هرآنچه صادق و محترم و قابل دسترسی است، باشند. ولی هرآنچه در طی زندگی‌های انسانی می‌کنند ارتباطی به زندگی معنوی‌شان ندارد زیرا این دو غالباً در تضاد با یکدیگر هستند.

استاد اک در قید حیات توسط نیروهای درونی‌اش مرتبه‌ی درونی چلا را می‌کاود و به فردیت خارجی‌اش نگاهی نمی‌کند. اگر هر یک شایسته باشند مراتب وصل بالاتری دریافت می‌کنند و دستورات واقعی معینی در مورد راه باشکوهی که به‌سوی اکنکار می‌رود را، دریافت می‌کنند. گاهی اوقات ماهانتا به‌روشنی عده‌ای را بازمی‌دارد زیرا باطناً پذیرا نمی‌باشند. او هیچ‌گاه توجهی به طبقه، رنگ یا ملیت فرد نمی‌کند. نگاه او به دیگران همیشه یکسان است و سوگماد را در همه می‌بیند، گرچه معدودی سوگماد را درون خود می‌بینند. به واسطه‌ی همین نیروهای درونی است که دستورات سری طولانی مدت به چلا می‌دهد، بی‌آنکه کلامی به چلا بگوید یا بنویسد. او غالباً مهدیس‌هایش را به سوی کسانی که نیاز به وصل یا راهنمایی دارند به شکل **نوری ساروپ** می‌فرستد. ماهانتا مراتب درونی تمامی چلاها را می‌داند و سنوالها و اعمال آنها را پیش‌بینی می‌کند. گاهی ممکن است با رفتار خود اجتماع عمومی یا حتی برخی از چلاها را دچار رنجش کند ولی جویندگان واقعی سوگماد مفهوم آن را می‌دانند. وقتی واصل آمده‌ی گذر از **به‌واساگار Bhava sagar** می‌شود که همانا اقیانوس آشفته‌ی تولد، مرگ و تولد دوباره می‌باشد، می‌داند که ماهانتا آماده‌ی یاری او است. او دیگر نباید با فرشته‌ی مرگ یا قضاوت کارما مواجهه شود زیرا ماهانتا اجازه نمی‌دهد هیچ‌کدام به او نزدیک شوند. او توسط ماهانتا به آن منطقه از طبقات معنوی بالا برده می‌شود که طی زندگی زمینی‌اش کسب کرده است و دیگر هیچ‌گاه به او فرمان بازگشت به زمین در تناسخی دیگر داده نخواهد شد.

چلا نباید هیچ‌گاه انتظار داشته باشد استاد اک در قید حیات متناسب تصویری که از اساتید دروغین خوانده و شنیده است قرار گیرد. تمامی اساتید به غیر از استاد اک در قید حیات کاذب‌اند. او تنها استاد معتبر در این جهان است. بسیاری از جویندگان خدا آن تصویری را که خود می‌خواهند از استاد می‌سازند و هنگامی که ماهانتا در سمبل او نمی‌گنجد مایوس می‌شوند. آنها زیادی به‌دنبال مهربانی و آرامش و فضیلت‌هایی هستند که تصور دارند باید جزو کیفیات اصلی استادی باشد. آنها به‌دنبال عشق هستند در صورتی که آنچه به‌عنوان - عشق - باور دارند اصلاً وجود ندارد. یأس آنها به قدری است که منزوی می‌شوند زیرا این‌گونه می‌آموزند که آنچه در جستجویش هستند در این جهان وجود ندارد.



ماهانتا برای کسی که باور دارد جهت رشد معنوی‌اش به مهربانی، آرامش و عشق نیازمند است، به این‌گونه است. در نظر دیگران ممکن است منضبط، سخت و قابل درک برسد. ولی او با همه کس بنا بر رشد معنوی‌شان رفتار می‌کند و کمک می‌کند هر یک به‌طور مستقل در راه سوگماد متحول شوند.

اک در واقع وحدتی در میان دوگانگی و کثرت است بدین معنا که تمامی ویژگیهای حیات از قبل در سوگماد واقع‌اند. ولی آن خود را از طریق اک در جهانهایی که سرچشمه‌اش خودش می‌باشد، متجلی می‌سازد. بنابراین هر آن‌کس که در کمال زندگی می‌کند و کمال در اوست، در تقدسش تنهاست زیرا معدودی قادرند سهیم آن باشند به دلیل اینکه آن نیست و نمی‌تواند کسی را که در آن ساکن است، درک کنند. پس متوجه می‌شویم که اک علت حیات است زیرا واسطه‌ای است که سوگماد جهت رسیدن به تمامی موجوداتش استفاده می‌کند. بنابراین جهانها معلول اک هستند و هیچ چیز نمی‌تواند در معلولی که هنوز در علت واقع نشده است پدید آید. علت همیشه در معلوم حاضر است زیرا به همان اندازه بخشی از تمامیتی است که اک درون سوگماد و ماهانتا در اک می‌باشد.

جدا بودن از ماهانتا رنج و وحدت با او آرامش است. همه چیز درون اوست زیرا هرچه در اوست همان‌گونه که در اک واقع شده در سوگماد نیز هست. هنگامی که این ادراک در اتما برانگیخته می‌شود انفجار عظیمی از معرفت و تحولاتی که آرامش و نشاط دهنده‌اند، رخ می‌دهد، تمامی موقعیتشان زمان، مکان و علتها در اک واقع شده‌اند. تمامی جهانها و معالجه بین تضادها در اک قرار گرفته‌اند. در عین حال قابل استناد نیست و کارهای سوگماد را در مرتبه بودن و نبودن انجام می‌دهد. انسان هنگامی که خود را می‌یابد آگاهی‌اش را به ماهانتا معطوف می‌کند و اجازه می‌دهد استاد اک در قید حیات آنرا سرشار کند. با چنین عمل‌کردی او از حدود - من - کوچک خود می‌گذرد و به سوی آگاهی نامحدود سوگماد می‌رود.

انسان واقع در - من - کوچک خویش طالب شکستن حدود و رهایی از بیماری‌ها و دستیابی به جاودانگی و رستگاری است. او به این دلیل شکست می‌خورد چون تصور می‌کند اک را می‌توان به صورت کلمات و نوشته درآورد. حقیقت این است که نام یا کلام واقعی سوگماد، **دهوناتمیک Dhunatmik** است. همان‌گونه که بسیاری باور دارند، همیشه درون چلا در گردش است. این نام بدون شکل است. ولی دهوناتمیک می‌باشد که همانا بی‌صدا است و دومی **وارناتمیک Varnatmik** که صدای کلام به اشکال گوناگون است. دهوناتمیک در مناطقی وجود دارد که احتیاج به زبان نیست. وصف آن لبخند عاشقی است که می‌فهمد عشق او در قلبش می‌باشد نه بر لبان و رفتارش. شخص هیچ‌گاه نمی‌تواند آنچه را که گوش‌های باطنی‌اش می‌شنوند را در کلمات و رفتار و اشکال وصف کند.

وارناتمیک صوت باشکوه جهانهای فیزیکی، اثری، علّی و ذهنی می‌باشد. توسط گوشهای باطنی و ظاهری شنیده می‌شود ولی همیشه پژواک صوت اصلی است یعنی دهوناتمیک در جهانهای بالا، چلا همیشه باید مراقب باشد تا انعکاس را از صوت اصلی تشخیص دهد. دهوناتمیک هیچ‌گاه با گوشهای ظاهری شنیده نمی‌شوند بنابراین گوشهای باطنی باید جهت شنیدن ارتعاش بالای جهانهای واقعی سوگماد تنظیم شوند. موسیقی ابتدایی خلاق اک همیشه در جهانهای سوگماد مرتعش است. همانا صدای حقیقت الهی، سوگماد است که مانند موجی در تمامی مناطق مرتعش می‌شود. هنگامی که این نیروی اولیه، قلب اقیانوس عشق و رحمت را ترک می‌کند تبدیل به اک می‌شود، دهوناتمیک، بی‌صدا و موسیقی بی‌کلام در جهانهای بالا است و وارناتمیک، صوتی است که در بسیاری از جهانهای پائین می‌شکند. آنان که جوینده‌ی خداوند هستند همیشه به دنبال کسی هستند که بتواند با دهوناتمیک، کلام درونی بیامیزد، کسی که راه اک را می‌شناسد. تمام روحها از طریق اک رها می‌شوند و از تاریکی‌های ماده به صورت جریان صوتی توسط ماهانتا خارج می‌شوند. به محض اینکه آگاهی خالص به دست می‌آید، او جریان اک، یعنی دهوناتمیک را توسط گوشهای ظاهری که شنیده نمی‌شوند، می‌شنود.

در ابتدا نمی‌داند صدای درونی از کجا می‌آید و به‌طور غریزی می‌داند از سمتی می‌آید که باید برگزیند. بدون آگاهی صوتی، او واقع در تاریکی خواهد بود. این صوت از سوی اقیانوس عشق و رحمت به پائین می‌رسد و روح را از تاریکی جهانهای پائین به سوی مرکز جهانهای سوگماد می‌کشاند. از طریق اک همانا دهوناتمیک، خلقت تمامی جهانها و موجودات و جانوران و انسان به وجود می‌آید. در زمین و آسمان، هیچ نامی عطا نمی‌شود مگر از اک باشد که به تنهایی می‌تواند انسان را از بیماری‌های دنیوی و چرخه هشتاد و چهار رها سازد.

روش الهی و راهبری اک درون انسان طبیعی و فطری است. جایگزینی برای آن وجود ندارد. و درون خودش مکاشفه می‌شود. بدون ایثار کردن، روح خالص نمی‌شود و بدون خلوص انسان نمی‌تواند پیش رود. او باید نسبت به انجام تمرینات معنوی اک ایمانش را

حفظ کند. او باید جسم خود را کنار زند و در جستجوی خالص خود باشد زیرا بدون این کار نمی‌تواند در شنیدن اصوات اک با سکونت در قلب سوگماد موفق گردد. شکل و ذهن انسانی تجلیاتی جسمی‌اند که هیچ‌گاه نمی‌توانند با دهنونامیک به‌طور مستقیم ارتباط برقرار کنند. این دهنونامیک اک علت وجود آگاهی در انسان است. جوهره‌ی انسان باید بدان ملحق شود تا تمامی غبارهای زمینی بین این دو را بزدايد. روح از طریق اک به‌سوی تاریکی‌های ماده و ذهن فرود می‌آید و گرفتار می‌شود. هم‌چنین از طریق ماهانتا که تجلی زنده‌ی اک است، روح از این تاریکی ذهن و ماده رها می‌گردد. تا زمانی که جوینده ماهانتا را که مرتبط با اک است نیافته باشد، قادر به بازگشت به‌سوی اقیانوس عشق و رحمت نخواهد بود. مسیر اک تنها راه رهایی از موفقیت زندان مایا و پرده‌ی توهمی است که انسان را در جهان ماده و ذهن نگه می‌دارد.

هنگامی که چلا دیگر توسط ذهن در برگرفته نشده باشد آزاد و خوشحال‌تر خواهد بود و زندگی را در سوگماد می‌یابد. هیچ چیز نمی‌تواند فعالیت‌هایش را محدود کند یا مشاهداتش را مسدود سازد. ولی او می‌آموزد که کسب دانش ذات کل هستی تنها به واسطه‌ی کالبد انسانی امکان‌پذیر است. تمامی قلمروهای هستی غلافهایی مربوط به خود در مکانیزم انسانی به نامهای فیزیکی، اثری، علی، ذهنی و اتری دارند. در هر غلافی اصول اک از عوامل مجرد مربوط به آگاهی حیات گرفته تا روابط و قوانینی که حاکم بر عوامل طبیعی هستند، هم‌چنین موقعیت منطقه به‌طور مستقل و در ارتباط با مناطق هستی تنیده شده است. کالبدهای هر فرد مستقل جهان کوچکی هستند که جهان بزرگ در آن قرار گرفته است. اک بر تمامی این کالبدها مسلط است. دارای کالبد نیست ولی اک می‌باشد. نه سوگماد است و نه خداوند. درون همه کس و همه چیز هست و در عین حال - چیزی - نیست. بنابراین کالبد و تجلیات آن از هم منفک نیستند، مانند هم نیستند بلکه مشابه‌اند. به هر روحی بنابر هدفی الهی کالبدی داده می‌شود تا بپوشد.

یعنی همان حیطه‌ی کارما و جهان انسانی که محل کارما می‌باشد. کسانی هستند که به ماهانتا جهت تمایلات و اهداف خودخواهانه خدمت می‌کنند و هم‌چنین افرادی که در دست یافتن به حقیقت خستگی ناپذیر هستند. کسانی که از ترس رنج، تولد و مرگ و مصیبت‌های دیگر در ماهانتا به جستجوی پناه‌گاهی جهت فرار از اینها می‌باشند. نهایتاً افرادی با دانستن حقیقت، خود را در آن مستقر کرده‌اند. آنها حقیقت را به‌خاطر حقیقت دوست دارند و فرزندان اک می‌باشند.

هنگام وصل چلا سهیم در اسراری می‌شود که رشد او را سهل می‌کند و کارمایش را می‌سوزاند. کامل‌ترین روشهای انجام تمرینات معنوی به او داده می‌شود. این تمرینات باعث تحولاتی در شنیدن باطنی و دید درونی‌اش می‌گردد و همراه با آن زیارت درونی متعالی‌اش را به‌سوی سوگماد آغاز می‌کند.

هنگام وصل ماهانتا شخصاً یا از طریق مهدیس‌های خود چلا را با جریان صوت الهی مرتبط می‌سازد و تمام مسیر را تا قلمروهای نورانی همراهی‌اش می‌کند تا زمانی که به منزلگاه درون اقیانوس عشق و رحمت می‌رسد. تمامی آدمهایی که در شبکه‌های خشن مادی به دام افتاده‌اند رهایی نمی‌یابند مگر ماهانتا از طریق جریان درونی اک با آنها ارتباط برقرار کند. هیچ کس نمی‌تواند خود را با جریان صوتی تنظیم کند زیرا فقط نیروی وصل ماهانتا قادر است چنین کاری را برای او انجام دهد.

روح فقط هنگام وصل از طریق ماهانتا با جریان صوتی مرتبط می‌شود حال تفاوتی نمی‌کند ماهانتا شخصاً حضور داشته باشد یا نه. او ممکن است یکی از مهدیس‌ها یعنی واصلین حلقه‌ی پنجم را جهت این‌کار مقرر کند ولی وصل کننده فقط یک وسیله است که از طریق او وصل و این ارتباط برقرار می‌شود.

هنگامی که ارتباط برقرار شد چلا توانایی سفر به همراهی ماهانتا را خواهد داشت. او بر کشش‌های ذهنی و مادی فائق شده و به‌سوی قلمروهای نور حقیقت صعود می‌کند. هنگامی که به اندازه کافی در مسیر اکنکار پیشرفت کرد دیگر کارمای منفی گردآوری نمی‌کند. جذبه‌ی زمین پاپطان می‌یابد و جاذبه‌ی بالا قوی‌تر بر او عمل می‌کند. همیشه روح مجرد و آگاهی انسان است که واصل و سرزنده می‌گردد. بنابراین سن کالبد فیزیکی ارتباطی با وصل نخواهد داشت و تأثیر و مرتبه‌ی وصل بستگی به صلاحیت و توافق شخصی دارد که آن را دریافت می‌کند. سطوح آگاهی در افراد مختلف متفاوت است. ماهانتا ماترایی اک را روح و جان می‌بخشد و آنرا تبدیل به توده‌ای انرژی مشعشع می‌کند تا آگاهی و نور خود را به چلائی که وصل را دریافت می‌کند منتقل سازد. چلا نیز تکان شدید ناشی از آگاهی معنوی را دریافت می‌کند و این احساس غیر قابل وصف بشارتی است که براو نائل می‌شود.

پس از آن آمیختگی با آگاهی ماهانتا است که چلا می‌تواند از منطقه‌ای به منطقه‌ی دیگر سفر کند. نتیجه‌ی این صعود درونی آگاهی، گسترش آگاهی است و پس از این چلا در خود دانش جدیدی می‌یابد هم‌چنین عظمت اک را که در انتظار او است مشاهده

می‌کند. او با جلال ماهانتا به این درجات می‌رسد و اگر مسیر اکنکار را انتخاب نمی‌کرد هرگز موفق به دستیابی به آنها نمی‌گشت.

واصل ایثارگر که در هنگام وصل ناخالصی‌هایش زدوده شده‌اند وارد چشم مجرد می‌شود که مستقیم است و دروازه‌ای باریک دارد و به‌سوی گستره‌ی وسیعی از آگاهی راهبری می‌شود که همراه با آن وجدی را به وجود می‌آورد که تا به‌حال تجربه نکرده است.

این چنین است که سفر چلا به‌سوی سوگماد در مسیری مستقیم و باریک به تیزی لبه‌ی تیغ آغاز می‌گردد، در حالی که تمام وقت به جریان صوتی اک گوش فرا داده است. تمامی اینها هنگامی به انجام می‌رسند که چلا در تصرف کامل قابلیت‌های خود می‌باشد. نهایتاً به محکمه‌ی **ست‌نام** فرماندهی منطقه‌ی پنجم می‌رسد و این موجود با عظمت را در آن شکل مشعشع و غیرقابل وصف مشاهده می‌کند. سپس متوجه می‌شود که سوگماد، اک و تمامی فرمانروایان جهانها که در قلمروی معنوی سوگماد گسترده‌اند، همگی یکی هستند و در واقع هر یک ماهانتا، استاد اک در قید حیات است. این بزرگترین تمامی مکاشفات است زیرا ماهانتا در عین اینکه دارای شکل است، بی‌شکل می‌باشد. او به‌صورت شکل مادی و معنوی است و اشکال و چیزهای بی‌شماری می‌باشد.

چلا به نقطه‌ای می‌رسد که اهمیتی به آداب فرهنگی، فلسفه‌ها تمدنها و جوامع نمی‌دهد. او می‌داند که تمامی اینها تنها انشعابات کمرنگی از حقیقت اصلی‌اند. هنگامی که در شکل فیزیکی‌اش به‌سر می‌برد، فقط جریان مقدس اک برای او اهمیت دارد ولی او می‌داند یکی از این دو جهان می‌باشد. رفتن و آمدن کالبد‌های انسانی برای او اهمیتی ندارد زیرا می‌داند طریقت این جهان است ولی همگی هنگامی که واصل اکنکار شدند از تولد و مرگ کالبد‌ها رها می‌گردند و در اقیانوس عشق و رحمت همراه سوگماد در آرامش خواهند بود.

راه سوگماد در **تیسراتیل** یا چشم سوم آغاز می‌گردد و از این نقطه روح به‌سوی بالا می‌رود. روح را از تمامی موانع مادی رها می‌سازد و همچنین از کل که او را از آغاز سفرش در این جهان مجذوب کرده است. تعالیم مناسب تحت راهنمایی‌های ماهانتا پس از وصل شگفتی می‌آفریند و هرآنچه به نظر ناممکن است امکان‌پذیر می‌گردد. حواس برتر با استفاده صحیح توسط راهنمایی‌های ماهانتا هشیار و فعال می‌شوند. در ابتدا جریان صوتی اک ضعیف و غیرقابل تشخیص ولی گوناگون است. اگرچه با ادامه‌ی تعالیم استحاله رخ می‌دهد و موسیقی مناطق به‌طور متمایزی شنیده می‌شوند. آهنگ الهی لطافت و وجدی غیر قابل وصف برمی‌انگیزد.

این موسیقی توسط نیروی قوی خود، روح را مانند آهن‌ربایی قوی به‌سوی بالا جذب می‌کند. تمامی آنچه را که روح به‌عنوان ناخالصی‌هایی طی سفر زمینی‌اش برداشت کرده، می‌زداید. روح به‌عنوان آگاهی هشیار در وجد آسمانها شرکت می‌کند و مجرای بزرگتری برای ماهانتا می‌گردد تا پیام اکنکار را بگستراند. بنابراین روح از مایا و توهمات و بذر خواسته‌ها، امیدها و ترس‌هایش آزاد گشته و در حقیقت باشکوه اک استقرار یافته است.

چلا توسط مراقبه بر استاد اک در قید حیات متوجه شک و تردیدهایی می‌شود که طبیعت ذهنی‌اش می‌باشند. ماهانتا، فناپذیری و طبایع پست را از روح می‌زداید و به آن قدرت و متانت می‌بخشد. تنها یک هدف واحد در جهانهای خداوندی وجود دارد که روح را به‌سوی واقعیت وجودی خویش می‌راند. توهمات را از حقیقت مجزا می‌کند و او را به مرتبه‌ی ادراک - خود نائل می‌سازد تا به‌عنوان مجرای برای ماهانتا عمل کند. خود را در نور واقعی سوگماد مستقر می‌کند و با این کار به مراتب بالایی می‌رسد. معدودی تا به‌حال بدین جا راه یافته‌اند مگر از شر نفس خود رها شده و ماهانتا را به‌عنوان راهبر معنوی زندگی‌شان پذیرفته باشند.

ست سنگ برای چلا اهمیت دارد زیرا بخشی از موجودیت او در اکنکار است. بدون ست سنگ اک، پتانسیل واقعی چلا هیچ‌گاه فعال و حقیقی نمی‌گردد. اگر عطای سوگماد بر چلا نتابد در او هیچ‌گاه اشتیاق آسمانها حلول نمی‌کند. او هیچ‌گاه به ادراک قلبی و طلب حقیقت نائل نمی‌شود مگر برکات اک نثار او گردد. آدمها به‌گونه‌ای ساخته نمی‌شوند که معنوی گردند. این بزرگترین اشتباهی است که در میان طالبان حقیقت و آنان که تلاشی جهت یافتن آن نمی‌کنند رخ می‌دهد. آنها معتقدند استاد اک در قید حیات به آنها معنویت می‌بخشاید.

این مورد واقعیت ندارد زیرا معنویت (روحانیت) توسط اعطای خداوندگار قادر در قلب انسان متولد می‌گردد. هنگامی که شخصی در گردهمایی‌های ست سنگ شرکت می‌کند، با حضور دیگران تصفیه می‌شود و در شکوهی با عظمت حرکت می‌کند تا مرکبی برای سوگماد گردد. او در روح خویش به ماهانتا نزدیک‌تر می‌گردد و آنها می‌توانند به‌طور محرمانه با یکدیگر ارتباط برقرار کنند. ارتباط بین این دو شخص فراتر از کلمات است ولی در عین حال بالاترین تمامی عشق‌ها است.

استاد اک در قید حیات ارتباطی با چلا دارد که در واقع دریافت الهامی همیشه حاضر است. با حضور استاد چلا متوجه می‌شود که انرژی حیاتی ساکن در او مبدل به فعالیت پرتحرکی می‌شود که تحولات معنوی او را قوی‌تر می‌سازد. ایثار چلا برای ماهانتا الهی است بنابراین ارتباط نزدیک آنها مقدس، قوی و دائمی است. درحالی که چلا راه خود را به سوی بالا طی می‌کند عشق واقعی بین او و ماهانتا رشد کرده و هیچ‌گاه فرصت تقلیل نمی‌یابد.

ادای آن کلمه یا اک به صورت خاص به معنای بنای آینده فرد در جهانهای دیگر است. این همانا ساختن بنای عظیم **آکاشا Akasha** نیروی اولیه ماده است. وارد ترکیبات همه چیز و همه‌ی موجودات می‌شود. صورت اولیه تمامی جهانها واقع در عوالم سوگماد است. اصوات اقیانوس‌ها، زمزمه‌ی بادها، خش‌خش درختان در جنگل‌ها، طبل‌های تپنده، صدای شهرهای بزرگ، ناله‌ی حیوانات و کلمات و اصوات عاطفی آدمها تماماً اصوات عناصری طبیعی اک هستند.

تمامی کلمات چیزی جز اشکال اک نمی‌باشند زیرا هریک در واقع تغییر و تبدیل صوت درونی‌اند. این شامل صوت اولیه حیات و ماده هم می‌شود. ماده درون اتم و حرکت ارتعاشات و همانندی صداها در واقعیت و آگاهی غیر قابل تفکیک‌اند. درون جهانهای روانی، چرخه‌ی اصوات قرار دارد. مهم است بدانیم که هر ارتعاشی، یک آغاز، تداوم و پایانی داراست. ارتعاش، تجلی جنبش توسط اک است ولی آغاز آن توسط سوگماد است که از طریق صوت به تمامی جهانها منتقل می‌شود. چلا پس از هفتمین وصلش این راز را از ماهانتا می‌آموزد.

او متوجه می‌شود که تعداد ارتعاشات، اصل راز تولید تمامی اصوات است. ارتعاش جهانهای کل به علت حضور ماده یعنی حقیقت درون آن، برانگیخته می‌شود. گاهی اوقات اگر چلا در مناطق بالاتر سوگماد قرار گرفته باشد متوجه می‌گردد که ارتعاش یک اصل مسلم نیست بلکه فقط سوگماد آنرا پدید می‌آورد. اگرچه که تمامی این ارتعاشات فقط در لحظه‌ای رخ می‌دهند.

صوت اک توسط چنین ارتعاشی ایجاد می‌شود. نتیجه‌ی ایجاد این همه صوت باید یک صوت ناشمرده باشد ولی در مناطق پائین‌تر همه چیز متقابل است و در برابر این همه اصوات ناهماهنگ باید اصوات هماهنگی هم وجود داشته باشد. اصوات و ارتعاشات باید در تضاد با یکدیگر عمل کنند، هماهنگ در مقابل ناهماهنگ. همین موجب ایجاد ارتعاشات فوق‌العاده‌ای در جهانهای مادی می‌شود و تا زمانی که این اصوات با یکدیگر جور نشده‌اند، هیچ‌گونه موسیقی، کلمات، یا صدایی از آدمی شنیده نخواهد شد. بنابراین انسان باید سکوت و صدا را در مقیاس برابر داشته باشد زیرا اگر هرکدام نامتعادل گردند، او دچار فشارهایی از نیروهای درونی می‌شود که او را به یک سو یا دیگری خواهند کشید. حتی ممکن است موجب مرگ کالبد فیزیکی‌اش شود.

استاد اک در قید حیات ارتباطی با چلا دارد که در واقع دریافت الهامی همیشه حاضر است. با حضور استاد چلا متوجه می‌شود که انرژی حیاتی ساکن در او مبدل به فعالیت پرتحرکی می‌شود که تحولات معنوی او را قوی‌تر می‌سازد. ایثار چلا برای ماهانتا الهی است بنابراین ارتباط نزدیک آنها مقدس، قوی و دائمی است. در حالی که چلا راه خود را به سوی بالا طی می‌کند عشق واقعی بین او و ماهانتا رشد کرده و هیچ‌گاه فرصت تقلیل نمی‌یابد.

برای مثال اگر آدمی مدت زمان زیادی را در سکوت بگذراند همانگونه که مردان مقدس کاذب در غارهای تهی کوهستانها می‌کنند، شایسته‌ی خدمت به مردمان خود نخواهد بود زیرا آنها نه برای خودشان کاری می‌کنند و نه برای مردمان. آنها در خواسته سکوتشان و دریافت نیروهای اک خودخواه می‌گردند. هنگامی که در چنین مرحله‌ای به سر می‌برند، فرد در آستانه از دست دادن هر آنچه که کسب کرده می‌باشد.

هنگامی که آدمی در آن سوی دیگر افراط کند که سر و صدا می‌باشد، به زودی دیوانه خواهد شد. او بدون از دست دادن خواسته‌ی سوگماد، مدت زیادی در این مرحله به سر نخواهد برد. بنابراین اگر نتواند مدت مبادله ارتعاشات را متعادل کند، در او عدم تعادلی به وجود می‌آید که باعث کاهش رشد معنوی‌اش می‌شود. عمل درست عملی است که در جهت خدمت به تمامی مردمان باشد. و بهترین نیکی‌ها را برای بیشترین مردمان به همراه آورد و این عمل تمامی موجودات در تمامی جهانها را بنا به اراده سوگماد هماهنگ خواهد کرد.

چلا هیچ‌گاه آگاهانه چنین تلاشهایی برای انجام عمل درست نمی‌کند زیرا اگر چنین می‌کرد بیشتر وقت خود را صرف این تصمیم‌گیری می‌کرد که چه عملی می‌تواند برای همه عادلانه باشد؟ او خود را تسلیم ماهانتا می‌کند و اجازه می‌دهد استاد اک از طریق او عمل کند. هرآنچه انجام می‌دهد همیشه به نام ماهانتا است و بنابراین بیشتر اعمالش درست خواهند بود. مقابله با عمل صحیح همیشه قوی خواهد بود پس باید در نظر داشته باشد که اوقات خوب و بد و فصول مناسب و نامناسب جهت اعمال

صحیح وجود دارد. گرچه نباید ذهن خود را جهت چنین تصمیم‌گیری‌هایی به کار گیرد بلکه اجازه دهد اک از او جهت انجام اعمال صحیح‌انگونه که خود می‌داند استفاده کند. لازمه قضاوت واقعی در نظر گرفتن ضرورت موقعیتها، نیازهای آن تحول معنوی خاص و مقطع و نظام جهانی که آن روح به‌خصوص ساکن آن است و قصد انجام عملی را دارد، می‌باشد. ولی دیدگاه اصلی آن عشق برای تمامی زندگی است. سخن نیکو، وظیفه‌ی صحیح، شنیدن درست، همگی دارای الگویی یکسان‌اند. با تکیه بر راهنمایی ماهانتا و تبدیل به مجرای الهی، شخص درون الگوهای صحیح عمل نیکو، سخن درست، شنوایی و کردار صحیح قرار می‌گیرد. توسط تمامی این خصوصیات، او به رشد معنوی دست می‌یابد و نهایتاً تمامی کارماهایش را طی یک زندگی می‌سوزاند.

او بالاخره وارد جهانهای آسمانی می‌شود و هیچ‌گاه در هیچ تناسخی بدین نقطه باز نمی‌گردد. در طی زندگی زمینی‌اش فرد، با وظایف خانگی، کشور و محل زندگی‌اش، مغایرت‌هایی پیدا می‌کند. او غالباً جهت دفاع از وطن، یا شرکت در مقاصد سیاسی یا اعمالی انسانی یا اهدافی مذهبی و اخلاقی، فراخوانده می‌شود. گاهی اوقات فراخوانی روح منجر می‌شود فرد همه چیز را کنار زند تا آنرا دنبال کند. فراخوانی ماهانتا از همه چیز بالاتر است زیرا اشارت سوگماد جهت بازگشت روح به منزلگاهش می‌باشد. این یک حکم است و هیچ موقعیتی در مقابل آن فرمان مقاومت نمی‌کند.

اگر فرد می‌خواهد همه چیز را، زندگی‌اش را از دست بدهد و از فرمان ماهانتا پیروی کند، باشد که چنین کند. زیرا او در قلبش آرامش خواهد داشت ولی در جسم و جان به‌خاطر سرزنش و تحقیر زندگی و اطرافیانش در رنج خواهد بود. او باید همیشه سپاسگزار ماهانتا باشد زیرا شکوه تمامیت حیات به او داده می‌شود. چه ژنده پوش باشد و چه جامه‌های پر زرق و برق برتن داشته باشد.

او به خاطر هرآنچه که به حقیقت الوهیت تقدیم کرده باشد، تحسین و ستایش کمی دریافت می‌کند و هیچ‌کس از خودگذشتگی‌هایش را مورد تمجید قرار نخواهد داد. او عملاً در مقامات انسانی و اجتماعی تنزل می‌کند ولی خویشتن معنوی‌اش مانند غول مشعشعی در میان کوتوله‌ها خواهد درخشید.

او همه‌ی مردم، جانوران و زندگی را دوست خواهد داشت ولی به خاطر نور معنوی‌تی که همراه خود دارد مورد سرزنش، نفرت و توبیخ قرار خواهد گرفت. نام ماهانتا را پاره پاره و زندگی‌اش را همیشه در خطر و شهرتش بدنامی خواهد بود. توده‌های مردم نمی‌خواهند حقیقت در میان آنها جولان دهد. پس کل از آنها استفاده می‌کند تا هر کالبد یا مرکبی را که ماهانتا در طی زندگی زمینی‌اش بر تن می‌کند، نابود سازد.

فقط پس از این چلا متوجه می‌گردد که زندگی به روی زمین و به‌عنوان مجرای برای ماهانتا بدون خطر و مشکلات نخواهد بود. او پس واقعاً می‌آموزد که ماهانتا کیست، او می‌آموزد چه عظمت معنوی بر ماهانتا نثار شده است و همچنین او قرار است در قلمرو حقیقت الهی هم‌کار سوگماد شود.

هم‌چنین می‌آموزد گرچه ماهانتا در تمامی لحظات روز و شب همراه اوست، ولی واقعاً در موقعیتی تنها قرار گرفته است. هیچ‌کس این ردای معنوی را که پوشیده است درک نمی‌کند، مگر عده‌ای که پیرو اک هستند. ولی او می‌داند که همیشه تحت حمایت عشق و نور ماهانتا، استاد در قید حیات خواهد بود و هیچ آزاری به او نخواهد رسید.

#### کتاب اول

شریعت\_کی\_سوگماد چنین پایان می‌یابد.